نسیم ایمان

(تفسیر سوره ی مؤمنون)

مؤلف: آیه الله سید مرتضى حسینى نجومى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین علیهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

## سوره شریفه مؤمنون

بسم الله الرحمن الرحیم:

الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام على خیر خلقه و اشرف بریته محمد و آله الطاهرین

### ویژگى هاى سوره شریفه

سوره شریفه مومنون به اتفاق صاحب نظران، مكى بوده و در مكه معظمه بعد از سوره انبیاء نازل شده و هفتاد و چهارمین سوره به ترتیب نزول بوده است و در جاى گاه ترتیب فعلى قرآن مجید، سوره بیست و سوم است.

آیات آن نزد كوفیان 118 و نزد بصریان 119 آیه است و این، بدان جهت است كه آیه شریفه: (ثم ارسلنا موسى و اخاه هرون بایاتنا و سلطان مبین) را دو آیه شمرده و تا (هرون) را یك آیه گفته اند. ولى قرائت كوفیان منسوب و منتهى به امیر مؤمنان علیه‌السلام و معتبرتر از سایر قرائت هاست.

در تفسیر ابوالفتوح رازى عدد حروف این سوره، چهار هزار و هشتصد و دو حرف و عدد كلمات آن هزار و هشتصد و چهل كلمه است.

در سوره شریفه ناسخ و منسوخى نیست و این كه گفته اند در ابتداى امر در حال نماز جایز بوده به این جانب و آن جانب روى گرداندن و نگاه كردن و به آیه شریفه (الذین هم صلاتهم خاشعون) منسوخ گشته صحیح نیست.

بعضى از مفسران گفته اند بعضى از آیات این سوره گویا در مدینه نازل شده است؛ زیرا وجود آیه شریفه زكات (والذین هم للزكاة فاعلون)، شاهدى است كه تمام این سوره در مكه معظمه نازل شده؛ چرا كه زكات نخستین بار در مدینه تشریع شد و به دنبال نزول آیه (خذ من اموالهم صدقة (1)) پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امر فرمود مأموران جمع زكات (جبایة الزكاة) به اطراف بروند و از مردم زكات بگیرند.

باید توجه داشت كه زكات مفهوم گسترده اى دارد؛ به معناى وظایف مالى كه اشخاص باید انجام دهند، چه واجب و چه مستحب و شاید بعضى موارد خمس را هم در بر بگیرد و معناى آن منحصر به زكات واجب نیست. از امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام نقل شده است كه: فرض الله الزكاة مع الصلاة؛ خداوند وظیفه مالى را با نماز واجب فرموده است.

گذشته از این، عده اى گفتند، زكات نیز در مكه واجب بود، ولى به صورت اجمالى و سربسته؛ یعنى مسلمان موظف بود مقدارى از اموال خود را به نیازمندان بدهد و آن گاه كه حكومت اسلامى در مدینه تشكیل شد زكات تحت برنامه دقیقى قرار گرفت و براى آن نصاب تعیین شد و پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مأموران جمع زكات را به عنوان جمع آوران زكات به اطراف فرستاد تا از مردم زكات بگیرند. گذشته از آن كه مضامین و سیاق آیات سوره شریفه مناسبت با وضع مكه و حال مسلمانان و مؤمنان آن زمان دارد، نه آنكه توجه اصلى سوره به احكام تكلیفى و وظایف عملى مسلمانان مثل سور مدنى بوده باشد.

مجموع مضامین و مطالب آن با اعتقادات و رسالت نبى اكرم مناسبت دارد و در سوره شریفه اشاره به ایمان به خداوند متعال و روز قیامت شده و آیات آغازین آن بیان گر صفاتى است كه سبب رستگارى و فلاح مؤمنان است. در این سوره صفات پسندیده و شایسته بندگى مؤمنان و صفات ناپسندیده و رذائل اخلاقى كافران با كمال دقت بیان شده است. نشانه هاى گوناگون خداشناسى و آیات آفاقى و انفسى پروردگار در پهنه عالم هستى بیان شده و نمونه هایى از نظام شگرف عالم آفرینش در آسمان و آفرینش انسان و حیوانات و گیاهان شمرده است.

براى تشویق و تعلیم جنبه هاى عملى سرگذشت عبرت انگیز جمعى از پیامبران، چون: نوح، هود، موسى و عیسى علیه‌السلام و فرازهایى از زندگى آنان آمده است؛ همانطور كه با تعبیرات تند و كوبنده به مستكبران هشدار توبه و باز گشت به سوى حضرت حق متعال مى دهد. محتواى سوره شریفه، مجموعه اى از درس هاى اعتقادى و عملى و بیدار كننده و بیان خط سیر مؤمنان بود. و متناسب با نزول مجموعه سوره، شریفه و مكه معظمه است.

ارزش و تعالى مقام والاى مؤمنان و صفات برتر آنان سبب شده است تا سوره به نام مؤمنان نامیده شود و اشاره به آن كه برترى مقام درجات آنان به سبب ایمان حقیقى آنان است كه همراه عمل آنهاست. كافران نیز بدانند كه كفر و شرك و اعمال ناشایست در دنیا و آخرت سرانجام ناگوار و دردناك دارد و ادعاى ایمان به لقلقه زبان كافى نیست، بلكه جاى گزینى ایمان واقعى در دل و جان آدمى ارزنده و والاست.

سوره شریفه، به ایمان به خداوند متعال و قیامت و معاد تمییز مؤمنان از كافران فرا مى خواند. صفات ارزنده بندگان مؤمن و اخلاق رذیله و اعمال ناپسند كافران را بیان كرده، مؤمنان و صالحان را بشارت و كافران و ناپاكان را انذار و زنهار مى دهد. عذاب آخرت را بیان مى دارد و پاداش ها و گرفتارى هایى كه بر منكران نبوت به جهت اذیت و آزار به خداپرستان و پیامبران الهى از زمان نوح تا زمان مسیح عیسى بن مریم رفته است، بیان مى دارد.

بیان زمینه هاى اصول عقیدتى، توحید، نبوت و معاد و نظام حاكم بر جهان از مشخصه هاى سوره هاى مكى است.

همان طور كه براى هر كدام از سور قرآنى فضیلت ها و خصوصیاتى از رسول اكرم و ائمه طاهرین رسیده است، براى سوره مباركه مؤمنون نیز در كتاب ثواب الاعمال نقل شده؛ از جمله امام صادق علیه‌السلام فرموده است:

من قرء سورة المؤمنین ختم الله له بالسعادة، اذا كان یدمن فى قراءتها فى كل جمعة و كان فى الفردوس الاعلى مع النبیین و المرسلین (2)؛

هركس سوره مؤمنین را قرائت كند، ختم فرماید خداوند عاقبت او را به سعادت و هرگاه مداومت كند در هر جمعه، منزلش در فردوس اعلا با پیامبران و مرسلین باشد. در تفسیر مجمع البیان از ابى بن كعب از رسول اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است كه:

قال من قرء سورة المؤمنین بشرتة الملائكة یوم القیامة بالروح والریحان و ما تقر به عینه عند نزول ملك الموت؛

هركس سوره مؤمنین را تلاوت كند، فرشتگان در قیامت او را به روح و ریحان بشارت دهند و هنگامى كه فرشته مرگ براى قبض روح او مى آید چنان بشارتى به او دهد كه چشمش روشن شود.

البته روشن است خواندن و تلاوت تنها بدون توجه به مضمون قرآنى و عمل به آن، خلاف دستور و روش پیامبر و توقع ثواب هاى وارده، طمع خام و رجاى مذموم است.

قرائت سوره هاى قرآنى با هدف توجه به مضامین آنها و تحصیل تكامل به عمل دستورهاى آن هاست؛ همان طور كه در بعضى از روایات، از عمل كردن به قرآن و آیات تعبیر به اقامه آنها شده است؛ از جمله در روایاتى وارد شده كه هنگام نزول آیات آغازین این سوره، رسول اكرم فرمود:

لقد انزلت على عشر آیات من اقامهن دخل الجنة ثم قرء (قد افلح المؤمنون) حتى ختم العشر (3)؛

به تحقیق بر من نازل شد ده آیه كه هركس آن ها را اقامه و برپا دارد داخل بهشت شود، پس قرائت فرمود: (قد افلح المؤمنون) تا ده آیه را.

برپا داشتن و اقامه آیات، عمل كردن مداوم و خالص بر مضمون آن هاست.

### فضیلت هاى بسم الله

(بسم الله الرحمن الرحیم)

والاترین جمله آسمانى و سرلوحه هر كتاب نازل شده از ساحت قدس ربوبى، همانا این جمله شریفه است. صفوان جمال از امام صادق علیه‌السلام نقل مى كند كه:

ما انزل الله من السماء كتاباً الا و فاتحته بسم الله الرحمن الرحیم؛

خداوند متعال هیچ كتابى را از آسمان نازل نفرمود، مگر آن كه دیباچه و اول آن (بسم الله الرحمن الرحیم) بود.

مهج الدعوات در كتاب فضل الدعا، از امام صادق صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل مى كند كه:

بسم الله الرحمن الرحیم اسم الله الاكبر أو قال: الاعظم؛ بسم الله الرحمن الرحیم؛

بسم الله الرحمن الرحیم بزرگ ترین اسم خداوند است. یا فرمود: بالاترین اسم بسم الله الرحمن الرحیم است (4).

در عیون الاخبار از امام رضا علیه‌السلام نقل شده كه فرمود:

بسم الله الرحمن الرحیم أقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العین الى بیاضها (5)؛

بسم الله الرحمن الرحیم به اسم اعظم خداوندى نزدیك تر است از سیاهى چشم به سفیدى آن.

تبركى بس گران قدر كه آدمى كار و عمل خود را با نام ایزد متعال آغاز كند، خداوندى كه قدرت و كمال او بى نهایت بوده و هر قدرت و كمالى در جهان آفرینش از قدرت ذاتى او سرچشمه مى گیرد. رحمت و لطف خداوندى، همه موجودات را در برگرفته و همه عوامل و ذرات بهره دهى عالم آفرینش به لطف و رحمت واسعه خداوندى بهره مى دهند و چه بهتر كه آدمى هر كارى - كوچك و بزرگ - را با نام خداوند، آن هم با تمسك به رحمت واسعه او شروع كند و با تبرك از رحمانیت و رحیمیت او كمك بخواهد. توسل و ارتباط با نام پاك حضرت حق آن هم با لفظ الله كه اشاره به ذات بى انتهاى او و دو صفت رحمانیت و رحیمیت دارد - كه منشأء همه الطاف و مرحمت هاست - وظیفه عبودیت و استعانت عبد و بنده است.

صدوق (رحمه الله علیه) در كتاب توحید به اسناد خودش از امام صادق علیه‌السلام در حدیثى بلند از رسول اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل مى كند كه:

من حزنه امر یتعاطاه فقال: بسم الله الرحمن الرحیم و هو مخلص الله و یقبل بقلبه الیه لم ینقك من احدى اثنتین اما بلوغ حاجته فى الدنیا و اما یعد له عند ربه و یدخرلدیه و ما عندالله و ابقى للمؤمنین (6)؛

هركه او را كارى را كه باید انجام دهد محزون و غمگین سازد، اگر در ابتداى آن بگوید: بسم الله الرحمن الرحیم و در این توسل، توجه خالص و ناب او براى خداوند باشد و به تمام قلب و جانش به خداوند روى آورده باشد، از دو چیز خالى نیست: یا آن كه در دنیا به حاجت و مقصود خود مى رسد و یا آن كه در محضر خداوند براى او آماده و ذخیره مى گردد و آنچه نزد خداوند باشد بهتر و پادارتر براى مؤمنان است.

در اصول كافى به سندش از جمیل بن دراج روایت مى كند كه امام صادق علیه‌السلام فرمود:

لا تدع بسم الله الرحمن الرحیم و ان كان بعده شعر؛

بسم الله الرحمن الرحیم را وامگذار، گرچه بعد از آن بخواهى شعرى بخوانى.

امام باقر علیه‌السلام فرمود:

سزاوار است هنگامى كه كارى را شروع كنیم، چه كودك و چه بزرگ بسم الله بگوییم تا مبارك و میمنت گردد.

### فضیلت ابتدا به بسم الله

امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود:

ان رسول الله صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حدثنى عن الله - عزوجل - انه قال: كل امر ذى بال لم یذكر فیه بسم الله الرحمن الرحیم فهو ابتر (و در بعضى از روایات) لم یبدء فیه؛

رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به من خبر داد از خداوند - عزوجل - كه فرموده است: هر كار مهم و ارزنده اى كه در آن بسم الله الرحمن الرحیم ذكر نشود، یا به نام خدا آغاز نگردد ناقص و ناپایدار خواهد بود (7).

پایدارى هر امرى به وابستگى به حضرت حق متعال و پایندگى اوست. آنچه كه از خدا بریده است و به فنا و ناپایدارى سپرده شده و هر عملى و هر مقدار كه به خداوند پیوسته است به همان اندازه پایدار و سودمند است.

شروع قرآن كریم و آغاز كردن با جمله شریفه: بسم الله الرحمن الرحیم خود دستور عملى است كه انسان ها بدانند هر عملى كه با نام خداوند متعال شروع شود گران قدر و پایدار بوده، بى فرجام و ناپایدار نخواهد ماند.

توسل و ارتباط با نام پاك حضرت حق آن هم با لفظ الله كه اشاره به ذات شریف بى انتهاى او و در دو صفت رحمانیت كه منشأء همه الطاف و مرحمت هاست، وظیفه عبودیت و استعانت بندگان است.

دستور خداوند است كه بنده هر كارش را با بسم الله الرحمن الرحیم شروع كند؛ همان گونه كه روش پیامبران نیز چنین بوده است و خداوند خود به رسول گرامى اش دستور مى دهد كه: (اقرا باسم ربك (8))؛ بخوان به نام پروردگارت.

و نوح علیه‌السلام سوار شدن همراهان به كشتى فرمود: بر كشتى سوار شوید (بسم الله مجریها و مرساها) به نام خداوند مجرى و توقف گاه كشتى متبرك است و این، روش همه پیامبران است. سلیمان علیه‌السلام در نامه خود به بلقیس نوشت: (انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم (9)).

این چنین اهمیت دادن به بسم الله الرحمن الرحیم در آغاز هر كار موجب مى گردد كه شروع قرآن كریم به بسم الله باشد كه او سزاوارتر از هر كارى به بسم الله است. آیات شریفه قرآنى، اصیل ترین مایه هاى هدایت انسانى و تأمین سعادت جاودانه آن است. پس براى آغاز با بسم الله الرحمن الرحیم از هر عملى شایسته تر و از هر امر مهمى پراهمیت تر است.

قرآن كریم خود بزرگترین عمل كننده به مضامین خود است و چنین است كه ابتداى هر سوره شریفه با این آیه شریفه آغاز مى گردد. امام صادق علیه‌السلام فرمود:

ما انزل الله من السماء كتاباً الا فاتحته بسم الله الرحمن الرحیم و انما كان یعرف انقضاء السورة بنزول بسم الله الرحمن الرحیم ابتداء للاخرى (10)؛ .

خداوند متعال هیچ كتابى را از آسمان نازل نكرده، مگر آن كه ابتداى آن، بسم الله الرحمن الرحیم بود و تمامیت هر سوره و آغاز سوره اى دیگر به آمدن بسم الله الرحمن الرحیم بود.

مگر سوره برائت، چون اعلان جنگ به مشركان و بیزارى و تنفر از پیمان شكنان و نمایان گر غضب بود. طبعاً تناسب با نواى رحمت و ابراز رحمانیت و رحیمیت حضرت بارى نداشت و به همین جهت، آن سوره شریفه با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز نگشت، بلكه با آیه شریفه: (برآءة من الله و رسوله) شروع شد. از امیر مؤمنان على علیه‌السلام منقول است كه:

لم ینزل بسم الله الرحمن الرحیم على رأس سورة براءة لان بسم الله للامان و الرحمة و نزلت براءة لرفع الامان بالسیف؛

بسم الله الرحمن الرحیم بر سر سوره برائت نیامده؛ چون بسم الله براى امان و رحمت است و سوره توبه براى برداشتن امان به شمشیر آمده است. رحمت الهى با برداشتن امان و كار شمشیر مناسب ندارد.

تبرك آغاز به نام بارى و استعانت از ذات مقدس و آن هم با دو صفت رحمانیت و رحیمیت، توجه به لطف و عنایت او در همه امور دنیا و آخرت است. همه ذرات عالم وجود از مؤمن كافر و حیوان و نبات و جمال مشمول لطف و رحمانیت اویند. كلمه شریفه الرحمن در 168 موضوع از قرآن كریم آمده است كه 113 موردش در آغاز سوره ها و بسم اللهها و چهار مورد هم به ضمیمه اسم الرحیم و در یك مورد با لفظ الله (قل ادعواالله او ادعوا الرحمن) و پنجاه مورد هم تنها آمده است. اسم الرحیم نیز 225 بار آمده است كه 113 مورد در آغاز سوره ها و چهار مورد به ضمیمه كلمه الرحمن و 108 مورد هم جداگانه آمده است.

گفته اند موارد استعمال كلمه شریف الرحمن در وصفیت است و در بعضى موارد هم به طور عملیت آمده است، مانند (الرحمن خلق الانسان (11)) (الرحمن على العرش استوى (12)) و: (و عباد الرحمن الذین یمشون (13)). در مواردى هم به ضمیمه الرحیم آمده است، همچون (تنزیل من الرحمن الرحیم (14)) یا: (هو الرحمن الرحیم) و اما كلمه شریفه الرحیم در همه موارد قرآنى به عنوان وصف ذاتى براى ذات بارى تعالى آمده است، مثل: (ان الله غفور رحیم (15))، (و ان ربك لهو العزیز الرحیم (16)).

### فرق میان رحمان و رحیم

میان كلمه رحمان و رحیم فرق هایى قایل شده اند به دلیل صیغه مبالغه بودن كلمه رحمان و دلالت داشتن بر كثرت و مبالغه رحمت و صفت مشبه بودن كلمه رحیم و دلالت داشتن بر لزوم و ثبوت همیشگى رحمت عده اى نیز گفته اند: كلمه الرحمن الرحیم دلالت بر ثبوت الهى در دنیا بر همه انسان ها - چه مؤمن و چه كافر - است و الرحیم دلالت بر ثبوت رحمت در عالم آخرت بر خصوص مؤمنان است. با این همه، رحمت در ظاهراً فرقى میان این دو نیست، جز آنكه كلمه رحمان صیغه مبالغه و دلالت بر ثبوت رحمت در ذات شریف الهى دارد و كلمه رحیم به مقتضاى صفت مشبه بودن دلالت بر ثبوت و لزوم رحمت در ذات شریف الهى و از لوازم حتمى و جدانشدنى در ذات است، چون علیم و قدیر و چون شریف و وضیع و سخى و بخیل در انسان ها همان طور كه اشاره شد، هر دو كلمه بر یك مضمون دلالت دارند و در مشمول بر همه خلایق در دنیا و آخرت یك سانند، گرچه از بعضى روایات استفاده مى شود كه معناى رحمان مشمول كامل بر همه كائنات در دنیا دارد و معناى رحیم مخصوص مؤمنان در عالم آخرت است. این فرق با مضامین آیات شریفه سازگر نبوده و آن روایات را باید تأویل كرد، مثل آن كه آخرت، دار جزا و پاداش است، جزاى سوء و عقاب براى گناه كاران خود سببى است تا رحمت شامل حال آنان نشود، نه آنكه مضمون و معناى كلمه رحمت اختصاص به مؤمنان داشته باشد، بلكه لفظ رحیم نیز در قرآن به طور عام و بدون اختصاص به مؤمنان با عالم آخرت آمده است، چون: (فمن تبعنى فانه منى و من عصانى فانك غفور رحیم (17))؛ هر كس از من پیروى كرد از من است و هركه مرا عصیان كرد به درستى كه پروردگار من مهربان و رحیم است. (بالناس لروف رحیم (18))؛ به درستى كه خداوند به مرمان مهربان و رحیم است. (ربكم الذى یزجى لكم الفلك فى البحر لتبتغو من فضله انه كان بكم رحیماً (19))؛ پروردگار شما كسى است كه كشتى را در دریا به حركت در مى آورد تا از نعمت و فضل او بهره مند شوید، زیرا او بر شما مهربان است.

در دعاى پنجاه و چهارم: دعاء استكشاف الهموم (گشایش غم ها و غصه ها) از صحیفه سجادیه چنین مى خوانیم:

یا فارج الهم و كاشف الغم یا رحمن الدنیا و الاخرة و رحیمهما صل على محمد و آل محمد...؛

اى گشاینده گرفتارى ها و اى برطرف كننده غم ها و اندوه ها، اى رحمان دنیا و آخرت و اى رحیم آن، دو درود فرست بر محمد و آل محمد.

البته عام بودن رحمت الهى در دنیا روشن است كه همه ذرات عالم وجود، نیازمند اصل وجود هستى به ذات بى نیازى اند كه آن ها را از مرحله نیستى و امكان ذاتى به مرحله هستى و وجوب بالغیرى درآورد. در مجمع البیان از عكرمه نقل كرده كه الرحمن به یك رحمت است و الرحیم به صد رحمت. صاحب مجمع البیان فرموده است: گویا این معنا را از گفتار رسول اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اقتباس كرده است كه:

ان الله - عزوجل - مأة رحمة و انه انزل منها واحدة الى الارض فقسمها بیت خلقه بها یتعاطعون و یتراحمون و اخر تسعاً و تسعین لنفسه یرحم بها عباده یوم القیامة. و روى: ان الله قابض هذه الى تلك فیكملها مأة یرحم بها عبادة یوم القیامة؛

خداوند را صد رحمت است كه تنها یك رحمت از آنها را به زمین نازل و در میان خلق خود تقسیم كرده است و بر اثر همان یك صدم رحمت است كه خلایق عالم به یك دیگر مهربانى و تعاطف ورزیده با هم به مهربانى و رحمت برخورد مى كنند و نود و نه قسمت آن را براى خود تا روز قیامت تأخیر انداخته تا با آن به بندگان خود ترحم كند.

روایت شده كه خداوند آن یك صدم را هم به آن نود و نه صدم مى افزاید تا روز قیامت درباره بندگانش صددرصد رحمت كامله خود را عنایت فرماید.

## رستگارى دنیا و آخرت

1 (قد افلح المؤمنون)

بى گمان، مؤمنان به رستگارى دنیا و آخرت دست یافتند.

مؤمنان كسانى اند كه به خداوند متعال و وحدانیت او و پیامبران او و آنچه آنان از جانب حضرت حق متعال آورده اند و به روز جزا و پاداش او و ایمان حقیقى و قلبى دارند.

در مقدمه این تفسیر شریف اشاره شده كه چون سوره شریفه فضائل و ویژگیهاى خاص مؤمنان را بیان مى كند سوره مؤمنون نامیده شده است.

جمعى گفته اند كه فلاح به معناى بقا و نیل مراد و رهایى از مكروه است و افلاح وارد شدن در آن مى باشد؛ همان طور كه ابشار مشتق از بشر - به كسر یاء - به معناى داخل شدن در بشارت است. بعضى نیز گفته اند: افلح به معناى پایدار ماندن است؛ یعنى اعمال نیك مؤمنان پایدار و برجا مى ماند، نه آنم كه به هبا و هدر رفته و تباه شده باشد. بعضى، افلح را مشتق از افلح، چون ضرب به معناى قطع، گرفته اند، لكن در حقیقت فلح به معناى پیروزى و ظفر و رسیدن به مقصود است و این كه در مثل عربى مى گویند: (الحدید بالحدید یفلح) (آهن با آهن شكافته مى شود) فلح به معناى قطع نیست، بلكه به معناى ظفر و پیروزى است؛ یعنى با آهن بر آهن مى توان پیروز شد. فلاح به معناى ظفر و رسیدن به مقصود و آرزو و در موارد استعمالش گاه به معناى پیروزى و رسیدن به آرزوى دنیوى است، چون:

(قد افلح الیوم من استعلى (20))؛

به تحقیق كه پیروز گشت امروز آن كه طالب علو و مقام بالا بود.

پیروزى دنیوى و این جهانى، رسیدن به سعادت زندگى است و به قول راغب: (هو البقاء و الغنى و العز)، و پایدارى و توان گرى و عزت و آنچه كه زندگى را گوارا سازد و گاه پیروزى و رسیدن به سعادت، اخروى است و باز هم به گفته راغب (ذالك اربعة أشیاء بقاء بلافناء و غنى بلا فقر و عز بل ذل و علم بلا جهل)؛ بقا و پایدارى كه زوال و فنایى در آن نباشد عبارت است از غنا و ثروتى كه دست خوش نادارى و فقر نگردد، عزت و احترامى كه در آن ذلت و خوارى نباشد و علم و دانایى كه آمیخته با جهل و نادانى نباشد. در كتاب شریف عیون اخبار الرضا از امام باقر علیه‌السلام نقل كرده است كه خداوند به مؤمن سه خصلت عطا كرد: عزت در دنیا و فلاح و رستگارى در آخرت و مهابت و احترام در دل هاى ستم گران. سپس این آیات را قرائت كرد: (ولله العزة و لرسوله و المؤمنین) و (قد فلح المؤمنین) تا (هم فیها خالدون).

مؤمنان آنانند كه چنان اذعان و تصدیق قلبى در دل و جان خویش دارند كه قهراً و به حكم عقل به لوازم اعتقاد خویش پاى بندند. ایمان حقیقى به معناى دارا بودن اعتقاد حقیقى در دل و جان است، نه دانایى به آن چیز. چه بسا آدمیان چیزى را مى دانند، اما اعتقاد قلبى و وجدانى بر آن ندارند. ایمان، پایه عمل و حركت انسان است؛ زیرا ایمان گذشته از علم به چیزى، خود، مایه گرویدن و دل سپردن به آن چیز است. انسان گاهى به چیزى ایمان دارد، اما از عمق جان بدان نگرویده است. ایمان تنها دانا بودن و عالم به صدق چیزى بودن نیست، بلكه چیزى را زیاده بر این آگاهى دارد و آن، اعتراف باطنى و دل سپردن و اذعان و اعتراف قلبى به آن چیز است. البته ایمان به بدون علم ممكن نیست، اما علم بدون ایمان ممكن است؛ همان طور كه خداوند متعال درباره موسى و قضایاى فرعون مى فرماید: (و جحدوا بها و استیقنها انفسهم ظلماً و علوا (21)) آیات الهى را در معجزه موسى علیه‌السلام دیدند و بر آن یقین و علم حقیقى یافتند، اما باز هم آن را انكار كردند؛ زیرا هواهاى نفسانى و نخوت و ستم آنان مانع بود تا به حقیقت یقین خود، یعنى به نبوت و صدق موسى اعتراف كنند و سر بسپارند. علم دارند اما نمى گروند و سر نمى سپارند و لذا نقطه مقابل علم، جهل و شك است و نقطه مقابل ایمان، كفر و پوشاندن حقیقت و علت این بى ایمانى با علم باطنى انسان به حقیقت ایمان خود صفات رذیله انسانى، جون تكبر، حسد، حرص و امثال این هاست.

پیش از این اشاره شد كه علم نظرى و استدلالى آدمى را به وجود مبدأ و معاد رهنمون مى شود. اما اعتقاد حقیقى و ایمان آدمى را وادار مى كند تا از معلوم نظرى را پیروى كندو عملاً ملتزم به آن شود. پس ایمان حقیقى به چیزى همراه با التزام و لوازم آن چیز است و ایمان به خداوند متعال در عرف قرآنى عبارت است از: تصدیق به وحدانیت و یگانگى او و رسالت پیامبران او و تصدیق به روز جزا و بازگست به سوى او و تصدیق و اعتراف حقیقى به هر آنچه آنان از جانب خداوند بى همتا و نبوت پیامبران بزرگ و احكام شریعت مقدس و قیامت و سؤال و جواب آن دارند، طبعاً به این امور متهد بوده، دنبال وظایف این ایمان و اعمال صالح آنند.

همان گونه كه گفتیم، اذعان و اعتقاد و ایمان واقعى به چیزى كم و بیش همراه با پى آمدها و لوازم آن است. این مسئله كم و بیش به مراتب اذعان و اعتقاد و ایمان واقعى انسان است. پس ایمان حقیقى به خداوند متعال و پیامبران او و روز جزا كم و بیش همراه با ترتیب آثار این ایمان است. به همى جهت در قرآن كریم هر جا صفات نیك و پسندیده مؤمنان را ذكر مى كند و یا از جزاى خیر و پاداش جمیل آنان سخن مى گوید، به دنبال ایمان، عمل صالح را نیز ذكر مى كند، مانند آیه شریفه:

(الذین آمنو عملو الصلحات طوبى لهم و حسن مآب (22))؛

كسانى كه ایمان آورده و عمل صالح انجام مى دهند خوشا به حال آنان كه سرانجام نیك دارند.

یا:

(من عمل صالحاً من ذكر اؤ اونثى و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبة (23))؛

هركس عمل صالح به جا آورد، چه مرد و چه زن، در حالى كه ایمان داشته باشد، ما به طور قطع او را به حیاتى طیب و پاكیزه زنده مى كنیم.

باز هم اشاره كنیم كه علم به چیزى و اعتقاد به آن، غیر از ایمان قلبى و وابستگى ایمان به آن است؛ چه، عملى و یقینى براى انسان ها چون علم و یقین به مرگ است، كه هیچ انسانى زنده جاوید و پایدار همیشگى نیست، اما باز هم آدمیان باور مردن ندارند و آمادگى براى آن فراهم نمى آورند؛ چون آن گره ایمانى و اعتقادى را به آن ندارند همچون معتادان به عادت هاى زشت و یا زیان بار كه علم به زشتى و یا زیان عادت خود دارند، اما باز هم آن را ترك نمى كنند و عذرها و بهانه ها مى آورند تا اعتیاد خود را توجیه كنند.

پس اعتقاد و ایمان همراه با ترتیب آثار است، اما فى الجمله تقید و دل سپردن نور معتقد و مؤمن به اعتقاد و ایمان خویش بسته به میزان اعتقاد و ایمان اوست. همان طور كه علم گه گاه دچار قوت و ضعف هایى مى شود، اعتقاد وایمان نیز چنین است؛ افراد با ایمان نیز گه گاه بر خلاف لوازم ایمان خود عمل مى كنند، اما همیشگى و پایدار نیست، بلكه به سبب كوران هایى است كه گاه از دل آدمى بر مى خیزد و آدمى را از مسیر ایمانى اش منحرف مى كند، پس ایمان نیز مانند مراتب نور، قابل شدت و ضعف است. ایمان به خداوند وقتى اثر مى كند و آدمى را به اعمال نیك و صفات پسندیده نفسانى، از قبیل خشیت و خضوع و اخلاص و امثال آنه مى كشاند كه انگیزه هاى باطل و تسویلات شیطانى بر آن غلبه نكند. مداومت و تفحظ بر چنین حالات پسندیده، بسته به مراقبت ها و حفاظت هایى است كه آدمى از نفس خود بروز دهد كه بالاتین آن مراقبت ها و حفاظت ها، همانا حالت خشوع و خضوع در نماز و دورى از لغوها و لهوهاست.

صیغه ماضى افلح در آیه شریفه آمده تا دلالت قطعى كند بر تحقق فلاح، همان طور كه كلمه قد نیز براى تأكید و تثبیت و تحقق چیزى است كه مورد توقع و انتظار ثبوت است؛ یعنى مؤمنان رستگار شدند، با آن چنان تأكیدى كه گویى مستقبل دور، امروز به تحقق پیوسته و به صیغه ماضى افلح آورده شده است، چون (قد قامت الصلاة)، یعنى یقیناً نماز بر پا مى شود. افتتاح سوره شریفه به چنین بشارتى سرنوشت لذت بخش و افتخار آفرین آنان را بیان مى كند تا بشارت آسمانى، مایه شعله ور شدن آتش شوق و عشق در دل هاى انسان ها گردد و آینده روشن و الهى خود را ببیند.

##  خشوع در نماز

2 (الذین هم فى صلاتهم خاشعون)

مؤمنان آنانند كه در نمازهایشان خاشع و فروتن اند.

هم چنان كه اشاره گردید، ایمان حقیقى براى انسان، مایه دل سپردگى و تسلیم محض است و ایمان به حضرت حق و ایمان به عظمت او سبب خضوع و خشوع بنده در حال توجه به محضر شریف اوست. بزرگ ترین نشانه كمال ایمان، همانا خشوع در حال نماز و عبادت و روى گرداندن از لغوهاست. هرچه ایمان بالاتر، خشوع و اعراض از لغو، بیشتر.

### حقیقت خشوع

خشوع، فروتنى و خضوع ویژه اى است كه به كسى كه در محضر بزرگ قاهرى حضور مى یابد، دست مى دهد. آن چنان مقهور عظمت قاهر حاضر مى گردد كه تنها متوجه او گشته و از همه جا قطع مى گردد. این حالت، حالت درونى است كه اگر توجه تام در قلب پدید آید به همه اعضا و جوارح سرایت كرده، آنه نیز خاشع مى گردند. خشوع اعضا و جوارح نیز نشانه خضوع و خشوع قلب است. به همین جهت، رسول اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مردى را دیدند كه در حال نماز با ریش خود بازى مى كرد فرمود:

اما انه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه؛

اگر او به قلب خود خاشع بود، اعضا و جوارح او نیز خاشع مى برد.

حقیقت نماز و عبادت هم با این خشوع تحقق مى یابد. قرآن كریم خواندن نماز را نشانه مؤمنان نمى شمارد، بلكه خشوع در نماز را از ویژگى هاى حقیقت آنان مى شمارد؛ یعنى نماز مؤمنان واقعى تنها الفاظى بى حقیقت و حركاتى بى روح و فاقد معنا نیست، بلكه هنگام نماز با نظر به حقارت خود و عظمت بارى تعالى چنان غرق حالت حضور و راز و نیاز مى گردند كه گویى از دنیا و غیر خدا بریده و سراپا ادب محض و تسلیم خالص اند.

در اهمیت مقام نماز و توجه به آن شایسته است آدمى به آفرینش خود و فطرت الهى به ودیعه نهاده شده در او نظرى بیفكند. نخستین بیدار باش براى او همانا توجه به اصل خلقت خود و هدف نهایى او از این آفرینش است هر موجودى خلق شده است تا به كمال مورد نظر خویش برسد. نباتات و حیوانات تا حدى و زمانى كمالى دارند، سپس به دست نیستى و نابودى مى افتند و از میان مى روند، اما آیا به راستى آدمى خلق شده تا چون سنگها و نباتات و حیوانات فاقد عقل و شعور و بدون فطرت نیایش و پرستشى كه از درون جان آدمى در كمال زیبایى و جمال به آدمى ارزش مى بخشد، بدون این ارزش ها وجود و هستى خود را تباه نكنند. آدمى تابش فطرت را در نهاد خود به روشنى در مى یابد. آنچنان كه گاه غرق گناهان است و بر حال خود و تیرگى احوال خود و چه بسیار تاسف مى خورد و خورد در ظلمات مى بیند، اما نور الهى را از دور مى بیند و حسرت نجات و طاعت دارد.

به راستى، پرواز در اوج هاى معرفت و عشق و علاقه و شیفتگى به حضرت حق در فطرت هر انسانى چون آفتاب نهاده شده و افسوس كه آدمى با آلودگى گناه و سقوط از مراتب عالى انسانى به قعر حیوانیت، این فطرت را زیر پا مى نهد. تابش نور معرفت و عشق به حضرت حق متعال همانا با عبودیت شایسته و خالص بنده در برابر عظمت بار تعالى بدست مى آید و بالاترین مظهر بندگى شایسته عبد، همانا نماز است.

ارزش انسانیت و نورانیت فطرت الهى، همانا به نماز به دست مى آید؛ آن هم نمازى كه با خشوع قلبى آدمى را به عالم عشق و محبت و راز و نیاز با حضرت حق متعال ببرد، نه آن نماز كه با كسالت، استخفاف، تهاون و تكلف باشد.

### راه بدست آوردن خشوع:

خداوند متعال مى فرماید:

(فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون (24))؛

واى بر نمازگزاران، آنان كه از نماز خود غافلند.

خداى متعال در این آیه، نمازگزارانى كه حضور قلب نداشته و در غفلتند نكوهش مى كند، نه كسانى را كه نماز را ترك مى كنند و شگفتا كه خداوند متعال مى فرماید: واى وویل بر سهل انگاران در نماز و به راستى كه واى وویل بر آن كس كه خداوند بر او وعده ویل دهد.

اگر آدمى به عنایتى ویژه، شایسته محضر حضرت حق گردد، درمى یابد در حضور وقت نماز و حضور مكان، چون مسجد، چه لذت، خرسندى، شوق و التهابى دارد، تا صداى مؤذن را مى شنود با چه اشتیاقى مى گوید: (لبیك داعى الله).

باشكوه ترین حالت نمازگزار و جذاب ترین عمل براى او، همانا حضور و شكوه مخصوص اوست كه به ساحت قدس ربوبى بار یافته و در محضر حق متعال با او سخن مى گوید. در روایت است اگر مى خواهید با خداوند سخن بگویید نماز بخوانید.

به راستى نماز چگونه است؟ آنگونه كه آدمى از این عالم گیرایى ها و شیفتگى ها به عالم قدس و فناى محض به محضر حق درآید و به بقاى او باقى باشد و آنچنان قرآن مى خواند و آن چنان خود را عرضه مى دارد و مى گوید: (ایاك نعبد و ایاك نستعین) و آنچنان هدایت و صراط مستقیم را مى خواهد و كلام خداوند را در محضر حق عرضه مى دارد كه غرق در شادى و حضور مى گردد. او نماز خود را با ذكر و حضور خداوند بر پا مى دارد: (و اقم الصلاة لذكرى). آیا چنین كسى به راستى در خارج نماز به منكرات و زشتى ها میلى دارد؟ نماز به او آسودگى خاطر، آرامش فكر و اندیشه و حتى تندرستى و سلامت كامل، كه پایه و مایه زندگى مطهر و پاك است، مى بخشد.

آنان كه آلودگى هاى جسمى و مادى و زندگى هاى سرشار از ناپاكى ها دارند، مگر ممكن است لذت عبادت را بچشند؟ آنان خدا و ارزش حقیقى خود را فراموش كرده اند: (نسوا الله فنسیهم) اینان چنین اند و نماز خواندن و نماز خواندن چگونه؟ آن كه دل و جان و ذرات وجودى خویش را در حال نماز به محضر حق عرضه نكند از نماز چه در مى یابد؟ آیا او با یك تكبیر گفتن و دست برداشتن تا بناگوش، همه افكار، احوال و اعمال فریبنده جهان مادى را پشت سر مى اندازد؟

آیا چنین نمازگزارى در خارج نماز به گناه، كجى ها، نادرستى ها و درگیریها روى مى آورد؟ و به راستى كه: (ان الصلاة تنهى عن الفحشاء و المنكر و لذكر الله اكبر). نماز در همه عبادت ها هست و با تمرین نمازى، مى توان به قربت و بندگى حقیقى در سایر عبادات دست یافت. پیامبر اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

من لم تنهه الصلاة عن الفحشاء و المنكر لم یزدد من الله الا بعدا؛

به راستى اگر نماز كسى او را از فحشا و منكرات باز نداشت، آیا نماز است؟ گستاخى او در این نماز او را دورتر مى برد، نه نزدیك تر.

و او معبد است، نه مقرب. به قول بزرگانى چون علامه مجلسى، این نمازها صورت نماز است و به همین جهت آثار حقیقى نماز را ندارد. مگر وعده خداوندى تخلف پذیر است؟ اگر نماز حقیقى بیاید قطعاً ناهى از فحشاو منكرات نیز مى باشد.

چرا نماز حقیقى نمى آید؟ مگر با این همه هواها و هوس ها و غفلت ها و خواهش هاى نفسانى حال خضوع و خشوع مى آید؟ باید توجه داشت بسیارى از شرایط خضوع و خشوع و حضور قلب را قبل از نماز باید فراهم آورد. پاى گذاشتن روى هواها و فریفتگى ها و مواظبت شدید و مراقبت اكید بر حضور و شهود در حال نماز كار كسى نیست، جز آنان كه به راستى خود را تربیت كرده اند؛ بندگانى شایسته دربار قرب و حضور عنایت حضرت حق و نماز حقیقى بر چنین بندگان سخت و طاقت فرسا نیست.

نماز، جهاد اكبر است و بسى مشكل تر از جهاد اصغر. خداوند فرمود:

(و استعینوا بالصبر والصلاة و آنها لكبیرة الا على خاشعین (25))؛

و یارى جویید با صبر و نماز و هر آینه نماز بزرگ و دشوار و گران است، مگر بر خاشعان و ترسناكان از خداوند متعال.

هر چه در نماز حضور و خشوع باشد. به همان مقدار نماز پذیرفته و مقبول است:

(ان من الصلاة لما تقبل منها نصفها و ثلثها و ربعها و خمسها و ان منها لما تلف كما تلف الثواب الخلق یضرب بهاوجه صاحبها و مالك من صلاتك الا ما اقبلت علیه بقبلك (26))؛

به درستى كه از نمازگاه نصفش و گاه ثلث و گاهى یك چهارم با یك پنجم و گاه یك دهم قبول مى شود و برخى نمازها پیچیده مى شود و بر صورت صاحبش كوبیده مى شود، چون لباس چركین و كهنه اى كه به صورت صاحبش كوبیده مى شود، از نماز پذیرفته نیست، مگر آن مقدار كه به دل و جان بدان روا داشته باشى.

به راستى خشوع باطنى و خضوع ظاهرى در حال نماز و در همه حال در محضر بارى چگونه بدست مى آید؟ با حضور قلبى كه تمام جان و دل متوجه حضرت بارى باشد و غیر او را رها كند. اولین گام، برداشتن موانع این حضور از سر راه است و مراقبت ها و تمرین ها باید كرد تا این حضور در حال نماز بدست آید. آدمى یك آن از مصیبت پروازهاى خیال خود فارغ نیست. باید چه مراقبت ها كند تا این پروازگر جسور را به دام آورد و او را ساكن كند شاید نمازى با فراغت خاطر خوانده شود.

همه توجه و حواس به زخارف دنیا معطوف است و:

(زخارف الدنیا نفسد العقول الضعیفة (27))؛

زر و زیورهاى دنیا عقل هاى ناتوان را فاسد و تباه مى كند.

یكى از تمرینات نماز تمرین حضور و مراعات ادب، حضور بارى تعالى است.

چرا آدمى در بیرون از نماز گناه مى كند، چون اعتراف و اقرار به حضور حضرت بارى ندارد و این، سببى است تا در نماز نیز چنین باشد. اگر در خارج از نماز ادب حضور بیابد در نماز به صورت كامل تر این حضور را رعایت مى كند و اگر در نماز حال حضور كامل پیدا كرد و در غیر نماز هم به یاد همان حضور است و نماز او را از فحشا و منكر باز مى دارد و در همه حال متوجه آیه شریفه: (الم یعلم بان الله یرى) است (28).

نماز آدمى، سرمایه سعادت عالم آخرت و حیات طیبه ابدى است، به شرط آنكه حقیقت نماز تحقق یابد، یعنى نمازى كه با خضوع و خشوع همراه باشد و خضوع و خشوع هم جز با حضور نفس به دست نمى آید. بزرگترین مانع حضور نفس همانا توجه به زخارف دنیا و تشتت خیالات آدمى و به قول بعضى از بزرگان چشم چرانى آدمى به هر چیزى است كه مایه اشتغال خاطر اوست. شیفته دنیا دائماً دستخوش این پروازهاى خیالى و افكار گوناگون دنیایى است. در بسیارى موارد، این همه خیالات گوناگون اصولاً سود و زیانى براى او ندارد، جز غفلت و خودمشغولى و در حجاب بودن از حضور بارى كه این خود، بزرگترین زیان و مصیبت براى اوست از خیالى فارغ نشده به خیال دیگر مى رود و هرچه مى كوشد خیالات گوناگون و هواهاى پراكنده یك لحظه فراغ خاطر و حضور قلب به او نمى دهد و منشأ همه این مصیبت ها توجه به دنیا و غیر خداست. غزالى در اینجا مثالى آورده و دیگران هم از او گرفته اند، مردى تصمیم گرفت نمازى با توجه قلبى بخواند و به چیزى نیندیشد، از این رو، به نماز پرداخت چون افكارش را یك جا متمركز ساخت، صداى پرندگان، خاطرش را مشوش كرد، چوبى به دست گرفت و آنها را پراكنده ساخت تا افكارش را متمركز كرد، باز صداى پرندگان بلند شد و رشته افكارش را گسست. چندین بار به سوى نماز و حضور قلب بازگشت و پرندگان نیز به آواز خوانى بازگشتند و او به پراكنده ساختن آنها همت گماشت و سرانجام به مقصود خود نائل نشد. ظریفى گفت: اگر مى خواهى از فتنه مرغان رهایى یابى باید درخت را از ریشه و بن بركنى.

وظیفه آن است كه دائماً باید مواظب بازگرداندن هواس و خیال به حضور حضرت حق بود، چه در حال نماز و چه بیرون از نماز. اگر در خارج نماز این مواظبت و مراقبت به صورت كامل و پیوسته باشد، چقدر مایه سعادت و افاضه در حال نماز مى گردد و افسوس كه بیشتر اشخاص و اسیر همان خواسته هاى خیالند كه لحظه اى آنها را آرام نمى گذارد نماز با این خیالات متفرقه و تشتت احوال و بى توجهى كامل، نه نماز، بلكه سبك شمردن آن است. در فروع كافى آمده است كه امام باقر علیه‌السلام به زراره فرمود:

سستى مكن در امر نمازت، زیرا رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به هنگام وفاتش فرمود: از من نیست كسى كه سست و خفیف شمرد نمازش، از من نیست كسى كه بیاشامد مسكرى، قسم به خداوند چنین كسى نزد حوض بر من وارد نشود (29)

هم چنین ابوبصیر روایت مى كند كه امام كاظم علیه‌السلام فرمود: چون هنگام وفات پدرم رسید، به من فرمود: اى پسرم، به شفاعت ما نائل نشود آن كس كه نمازش را سبك بشمارد چه همایتى بالاتر از آن كه براى ابدیت، فضیلت و نورانیت خلق شده است، از پیغمر اكرم بریده و به شفاعت او و خاندان اطهرش نائل گردد و به خذلان ابدى و محرومیت از رحمت الهى گرفتار شود.

پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

اعبد الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه یراك (30) ؛

خداى را عبادت كن، آن سان كه گویى او را مى بینى. اگر تو او را نمى بینى او تو را یقیناً مى بیند.

درباره آداب نماز و اهمیت خشوع در آن و توجه به خداوند متعال نیز آن حضرت مى فرماید:

من صلى ركعتین لم یحدث فیها نفسه بشى ء من الدنیا غفرالله له ذنوبه؛

هر كس دو ركعت نماز بگزارد كه در آن، چیزى از امور دنیا را از قلب خود خطور ندهد، خداوند او را مى آمرزد.

و خوشا به آنان كه به چنین نعمتى دست یابند و سراپا در محضر حق و غایب از محضر خلایق و علایق دنیوى گردند. این حالت با تمرینات و مراقبت ها حاصل مى گردد.

امام صادق علیه‌السلام مى فرماید:

اذا كنت فى صلاتك فعلیك بالخشوع و الاقبال على صلاتك فان الله یقول:

(الذین هم فى صلاتهم خاشعون (31))

آن هنگام كه در نمازى بر تو باد به خشوع و روى آوردن بر نمازت، زیرا خداوند متعال مى فرماید: مؤمنان آنانند كه در نمازشان خاشع اند.

در خصال از امیر مؤمنان علیه‌السلام روایت شده كه:

مرد در نمازش خاشع شود، به درستى كه آن قلبى كه براى خداوند - عزوجل - خاشع شد، جواحرش نیز خاشع مى گردد و با چیزى به عبث بازى نمى كند.

معناى واقعى ایمان همانا باور حقیقى و دل سپردگى است پس معناى حضور قلب هم آن است كه از همه جهت قلب و جان انسانى در حضور خداوند باشد، دنیا و ارزش هاى بى مایه و گذراى او در نظرش محو و نابود باشد، گویى كه بعد از اسلام، آدمى به این دنیا باز مى گردد.

آرى، آدمى در نماز به محضر لطف و عنایت خداى مهربان مى رود و محضر خداى متعال با پلیدى ها و ناپاكى هاى ظاهر و باطن سازگار نیست:

(لا صلاة الا بطهور)؛

نماز جز با طهارت حاصل نمى شود.

نمازگزار به معراج عالم قدس مى رود:

(الصلاة معراج المؤمن)؛

و با خداوند خود به مناجات و كلام مى پردازد.

او به عالم نور مى رود و این عروج و نور چگونه با ناپاكى هاى ظاهرى و باطنى جمع شدنى است؟ و باز هم این ناپاكى و نجاست ها در مقابل نجاسات باطنى و آلودگى هاى نفسى هیچ است. نماز حقیقى و حضور شایسته جز با طهارت از تمام این نجاست و خباثت هاى ظاهرى و باطنى به دست نمى آید.

این همه خواطر گوناگون كه بر قلب آدمى در نماز مى ریزد از آن جهت است كه مقتضیات آنها در جان آدمى جاى گرفته است. خواطر خلاف حضور قلب را باید چاره كرد. حواس پنج گانه آدمى را - كه به قول غزالى جواسیس قلوبند - باید ادب كرد و چشم و گوش و حواس را در نماز ادب و مهار كرد. ظاهراً غزالى تعبیر جواسیس القلوب را از امیر مؤمنان علیه‌السلام گرفته كه فرمود:

العین جاسوس القلب و یرید العقل (32) ؛

چشم، جاسوس قلب و فرستاده عقل است.

از این جهت است كه نباید به آنچه آدمى فریفته دنیا و تجملات دنیایى كند نظر انداخت و در محل هایى كه براى حضور قلب زیان بار است، نماز خواند. چرا پشت سر زن نمى توان نماز خواند، چون هرچه باشد مایه كشش و توجه به اوست.

دل و جان و خیال و فكر آدمى مدام به دنبال چشم و چشم چرانى اوست. دائماً این نگاه و خیال در پى نگاه و خیال دیگرى است؛ گاهى نقش و نگار دیوار و گاهى جمال پرده و گاهى این درگاه و گاهى آن فرش، زمانى این تابلو و وقتى آن مجموعه و مخزن.

چشم دائماً در حال پریدن و بهره برى است. با این تفرق، پریشانى و درماندگى چه نوبتى به جمع خاطر و حضور حضرت حق مى رسد. چرا بعضى از نمازگزاران، گم شده هاى دنیایى خود را در نماز پیدا مى كنند؟ چون به فكر آن هستند. اگر در نماز تمام توجه، علاقه، محبت و شوق معطوف به سوى حضرت حق باشد، آدمى چنان به فكر نماز و حالت خضوع و خشوع فرو مى رود كه مایل نیست هیچ گاه او را واگذارد. توجه به دنیا و دوستى آن مانع بزرگ حضور قلب آدمى در نماز است. حقیقت دنیا چیزى است كه آدمى از یاد خدا غافل مى كند و حضور قلب، توجه به حضرت حق و چگونه میان این دو مى توان جمع كرد.

امتحان حضور قلب، آسان است. امام صادق علیه‌السلام فرمود:

من احب أن یعلم اقبلت صلاته ام لم تقبل فلینظر هل منعته صلاته عن الفحشاء والمنكر فبقدر ما منعته قبلت منه؛

هر كس دوست دارد بداند نمازش پذیرفته شده است یا نه، نگاه كند كه آیا نمازش او را از فحشا و منكر باز داشته یا نه؟ به مقدارى كه او را از منكرات و گناهان باز داشته از او پذیرفته مى شود.

سنگ زیر بناى توجهات در نماز، همانا ایمان واقعى و حقیقى به خداوند متعال و سخنان رسول اكرم و ائمه طاهر (علیه السلام ) است كه خشوع از آثار این ایمان واقعى در آیه شریفه شمرده شده است.

ایمان واقعى و مواظب انسان بر خیال خود، سبب به دست گیرى اختیار خیال او مى گردد. هرگاه خیالش به این طرف و آن طرف پرواز مى كند او را به سر راه مى آورد؛ آن چنان كه این فراغت خیال و حضور براى او عادت مى شود و عادت چون خلقت ثانویه است كه تخلف از آن مشكل است.

شایسته است نمازگزار هر آنچه اسباب تفرق خیال و تشتت حواس اوست در حال نماز برطرف كند. چشمان خود را به زیر افكند و به چیزى التفات و با چیزى بازى نكند و خمیازه نكشد و انگشتان پاى خود را رو به قبله بگذارد. بعضى از بزرگان چون شهید ثانى فرموده است كه بعضى از بزرگان مكانى تاریك و كوچك را براى اداى نماز خود برمى گزیدند كه كمتر خیال آنان به صور گوناگون متوجه شود. این هم فایده اى ندارد؛ زیرا مصیبت این چشم ظاهرى و دیدن چیزهاى گوناگون نیست؛ مشكل در تشتت و تفرق خیال انسان است كه در تاریك ترین مكان ها باز هم آدمى را فارغ نمى آورد و بر اوست كه از لحظه هاى خود مراقبت كند، هرجا غفلت و خیالى آمد، او را كنار زند و باز هم متوجه حضرت حق گردد و اگر هم واقعاً عاجز ناتوان شد، دست كم عذر و شرم سارى خود را ابراز دارد و نواقص نماز را با نوافل جبران كند. در كتاب علل الشرائع از امام باقر علیه‌السلام روایت شده كه فرمود:

انما جعلت النافلة لیتم بها ما یفسد من الفریضة (33) ؛

نافله براى آن قرار داه شده تا آنچه از نماز واجب تباه شد جبران گردد.

یكى از شرایط حصول حضور قلب و خشوع در حال نماز، گذسته از اخلاص و قصد قربت و خالى بودن از آلودگى ریا، توجه است؛ به فهمیدن آنچه مى گوید بفهمد و این، غیر از حضور قلب است. چه بسا حضور قلب دارد، اما معناى گفتار خود را نمى فهمد. نمازگزاران در این جهت متفاوتند. مردم در فهمیدن معانى قرآن و تسبیحات و ادعیه وارده، چه در نماز و چه در خارج نماز، یك سان نیستند.

چه بسا بعضى از نمازگزاران، معانى لطیفى در اثناى نماز بفهمد كه پیش از آن ذهن شان خطور نكرده بود و همین فهم ها و درك ها آدمى را از كارهاى زشت و ناپسند باز مى دارد.

پیامبر گرامى صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در نمازهاى نمازگزاران مى فرماید:

ان الرجلین من امتى یقومان فى الصلاة و ركوعهما و سجودهما واحد و ان ما بین صلاتیهما ما بین السماء و الارض (34) ؛

دو تن از امت من به نماز برمى خیزند و ركوع و سجود را یك نواخت انجام مى دهند، ولى میان این دو نماز از آسمان تا زمین فاصله است.

فهمیدن معانى نماز، مایه تعظیم انسانى است تعظیم او سبب ترس و هیبت از بارى و هم چنین امیدوارى به لطف و عنایت او و حیا و شرم بنده از قصور و تقصیر خود در برابر عظمت بارى تعالى است. فهمیدن معانى آیات قرآنى و تعظیم و حیا از بارى چه بسا مایه انكشاف و ظهور حقایق و اسرارى از عالم معارف و حقایق معنوى و اخروى براى نمازگزار گردد.

خوشا به حال نمازگزار حقیقى با حضور قلب كامل.

رسول اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

اذا قام العبد الى صلاته و كان هواه و قلبه الى الله انصرف كیوم و لدته امه (35) ؛

هنگامى كه انسان براى نماز مى ایستد، باید تمام توجهش و قلبش به خدا باشد تا هنگام اتمام نماز، مانند روزى باشد كه از مادر متولد شده باشد.

امام باقر علیه‌السلام از رسول گرامى صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل مى كند كه فرمود:

اذا قام العبد المؤمن فى صلاته نظرالله الیه (أو قال: اقبل الله علیه) حتى ینصرف و اظلته الرحمة من فوق رأسه الى افق السماء والملائكة تحفه من حوله الى افق السماء و وكل الله به ملكاً قائماً على رأسه یقول: ایها المصلى لو تعلم من ینظر الیك و من تناجى ما التفت ولا زلت من مؤضعك ابداً (36) ؛

چون بنده مؤمنى به نماز برخیزد، خداوند متعال تا پایان نمازش با نظر رحمت به او سوى ائ نگاه مى كند و رحمت الهى بر او سایه مى افكند، از بالاى سرش تا افق آسمان و فرشتگان در اطراف او تا افق آسمان گرد مى آیند. خداوند فرشته اى را موكل او مى گرداند كه بالاى سرش ایستاده به او بگوید: اى نماز گزار، اگر بدانى چه كسى به تو مى نگرد و با چه كسى سخن مى گوید، هرگز از اجابت تكان نمى خورى و از این حالت بر نمى گردى.

##  پرهیز از بیهودگى

3 (والذین هم عن اللغو معرضون)؛

و مؤمنان آنانند كه از لغو و بیهودگى رویگردانند.

آیه شریفه، مهم ترین صفت ارزنده و شایسته مؤمنان حقیقى را بعد از صفت خشوع بیان مى دارد كه آنان از لغو و رویگردان بوده پیرامون آن نمى گردند. لغو، هر آن چیزى است كه هیچ گونه بهره و ره آورى براى انسان عاقل هوشمند نداشته باشد. در تفاسیر، آن را به انواع مختلف تعریف كرده اند.

### كلامى در حقیقت لغو

نخست به معناى دنیا: (و ما هذه الحیاة الدنیا الا لهو و لعب (37)).

مؤمن باید از دنیا رویگردان باشد؛

دوم، به معناى غنا و ملاهى،

سوم، به معناى كذب؛

چهارم، به معناى معاصى و گناهان؛

پنجم، امورى كه لغو و بى فایده است.

انصاف آن كه لغو شامل همه این اقسام مى شود و این اقسام، بیان مصادیق آن است. هر كدام از مفسران آن را به یكى از مصادیق آن تعریف و تفسیر كرده اند. همه اعمال و افعال مومنان، مطابق تقاضاى ایمان آنان است. حالت ایمانى مومنان مانع از آن است كه توجه و تمایلى به لغوها و بیهودگى ها داشته باشند، آنان كه به خداوند متعال و رضاى او روى آورده اند، چه میلى به لغو و لهو دارند؟ این صفت، ویژگى پرارزش مومنان است. به همین جهت، آیه شریفه را اسمیه و با تقدیم صله با درج فصل آورده تا تاكید شدید را برساند كه صفت بارزه مومنان چنین است، كه اطراف لغو نمى گردند؛ نه مباشرت بر آن دارند و نه میلى بر آن و نه حضورى با آن دارند.

همان طور كه گفتیم، وجه مشترك همه دیدگاه ها در مورد لغو آن است كه لغو هر آن چیزى است كه فایده اى عقلایى در آن نباشد، چه فایده اى دنیایى و چه آخرتى و از آن جا كه فایده هر چیزى بر حسب اختلاف موارد مختلف مى گردد.

چه بسا فعلى و كارى نسبت به امرى لغو و نسبت به چیزى دیگر سودمند باشد. دین شریف هر چیز ارزش مند و مفید عالم آخرت و محضر شریف بارى را پرفایده مى بیند و هر آن چیز كه بهره و فایده اى براى عالم آخرت انسانى ندارد، لغو و بى فایده براى آخرت است، گر چه ممكن است فایده دنیایى داشته باشد، حتى اعمال مباح و حلالى كه صاحبش در دنیا و یا در آخرت از آن سودى نبرد و منتهى به سود آخرت نشود گویى لغو بود و به فنا رفته است، حتى اعمال ضرورى دنیایى انسان چون خوردن و آشامیدن، اگر آدمى آن را در راه اطاعت بارى و عبادت او بیاورد بهره مند است و اگر براى شهوت و بهره برى دنیایى باشد و بهره اى پایدار و ابدى نداشته باشد، لغو و بیهوده است.

آفرینش انسانى براى پایدارى و همیشگى عالم آخرت اوست و هر فعلى كه سودى براى آخرت نداشته باشد و سود دنیایى اش هر منتهى به آخرت نشود، لغو و بیهوده است.

پس در حقیقت و نظر دقیق تر، لغو عبارت است از غیر واجبات و مستحبات.

خداوند متعال در وصف مؤمنان نفرمود: مومنان تارك لغو بوده و آن را به كلى ترك مى كنند، بلكه فرمود: از آن اعراض مى كنند. مؤنان با عنایت و التفات از لغو و بیهودگى روى گردانند. ترك، امرى عدمى است و چندان اهمیت و افتخارى در آن نیست و اعراض هنگامى است كه تمایل و انگیزه نفسانى بر انجام كارى باشد، اما آدمى از آن اعراض كرده به كارى ارزش مند و بهتر بپردازد.

### اعراض مؤمن از لغو

روشن است كه مؤمن این اعراض و رویگردانى را به بهانه بى ارزش و بیهودگى و لغویت آن كار انجام مى دهد. پس نفس خود را بزرگ تر و برتر از آن مى داند كه به كارهاى پست و بى ارزش مشغول شود، بلكه همواره از كارهاى منافى شرافت، عزت نفس و آبرو چشم پوشیده به مقاصد و كارهاى بزرگ روى مى آورد. مؤمن واقعى سروكارش با ساحت قدس كبریایى و عظمت بارى است. او جز به زندگى سعادت بار ابدى و عزت جاودانه آخرت اهتمام و اشتغال نمى ورزد.

ایمان واقعى او این اقتضا را دارد. ایمان واقعى است كه سروكارش با ساحت عظمت بارى و براى مؤمن، منبع عزت، مجد و بزرگوارى است. ایمان واقعى سبب مى شود تا آنچه را كه سفله گان و جاهلان بدان اهتمام و تعلق دارند مؤمن بدان ها توجهى نداشته باشد. مؤمن پیوسته به فكر آخرت و فرجام كار خویش است؛ هم و غم او آن است كه به عبادت و بندگى و تحصیل سعادت و رستگارى مشغول باشد. هر چه او را از خدا و دین و بندگى باز مى دارد به كنارى افكند، حتى امور دنیوى خود را، چون تحصیل معاش و دست گیرى از افتادگان و احسان به بندگان، به قصد قربت و نیل به سعادت انجام مى دهد و شگفتا كه چه قدر از كارهاى دنیایى انسان هاى دنیایى كه بى فایده، بى هدف و بى نتیجه است.

حتى افكار بیهوده و بى پایه كه چقدر سبب غفلت انسانى و بازدارندگى از كارهاى مفید و سازنده است.

مؤمن شأن خود را برتر از آن مى بیند كه با هر كس در افتد و عزت و كرامت نفس خود را همسان و هم پایه جاهلان و نادانان ببیند، بلكه آنان اگر او را زخم زبان زنند و مسخره كنند به ایشان سلام مى كند: (واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً (38)) و: (و اذا مروا باللغو مروا كراماً (39)).

و چون به لغوى مى گذرد، آبرو مندانه مى گذرد.

##  پرداخت زكات

4 (والذین هم للزكاة فاعلون)؛

و (مومنان) آنانند كه به زكات عنایت و اهتمام مى ورزند.

اقتران لفظ زكات با صلاحت شاهدى است كه مراد از زكات همان معناى معروف آن، یعنى وظیفه و انفاق مالى است، نه به معناى لغوى تطهیر و تزكیه، چون یطهرهم و یزكیهم و مراد از آن در اینجا تطهیر نفس از رذائل اخلاقى باشد؛ همان گونه كه در بعضى تفاسیر مانند تفسیر كبیر و روح البیان آلوسى و مفردات آمده است؛ چون این معنا خلاف ظهور كلمه زكات، است. انس ذهنى از كلمه زكات، مال زكوى است كه به عنوان زكات داده مى شود، نه اداى آن.

وجوب زكات در مدینه مقرر گردید - همان طور كه در ابتداى این تفسیر شریف اشاره شد. پس با مكى بودن آیه شریفه، این زكات به معناى مال زكوى معهود واجب و مقدار معین آن نیست، به ویژه آن كه معناى مال زكوى با كلمه فاعلون (به جا آورندگان) مناسبت ندارد. مال و عین خارجى به جا آوردنى نیست، بلكه ادا كردنى است و باید مى فرمود: و (هم اللزكاة مؤدون) و آنان ادا كنندگان زكاتند، نه به جا آورندگان. پس باید معناى زكات در این آیه شریفه به عنایتى فعل فاعل باشد و آن، اعتنا به این امر شریف و وظیفه مالى است. خداوند متعال در توصیف مومنان مى فرماید: آنان از نظر ارتباط با حضرت حق متعال خاضع و خاشع اند و از نظر ایمان واقعى از همه لغوها و امور بى ارزش رویگردانند. ایمان واقعى به آنان، خشوع به درگاه خداوندى و عزت و كرامت نفسانى بخشیده است و در امور مالى هم كمال اعتنا و اهتمام را دارند، نه آن كه تنها مالى را ادا مى كنند.

اجتماع انسان ها و سعادت جامعه، مقتضى آن است كه مردم در بهره مندى از مزایاى حیات و امور مالى در راحتى و بهره ورى باشند و انجام وظایف مالى و انفاق به نیازمندان و تهى دستان از عوامل بسیار موثر در این هدف ارزنده است.

به همین جهت، همیشه وظیفه عبادى نماز همره مراعات امور مالى، یعنى زكات تذكر داده شده است. گرچه زكات در مكه مكرمه مدینه منوره واجب شد، اما وجوب آن و تعیین و تحدید مقدار براى آن و وظیفه جمع آورى آن به عنوان جبایة الزكوات در مدینه واجب گردید و در مكه معظمه فقط وظیفه اى مالى و دست گیرى مالى اى بوده كه به نحو فضیلت و استجابت بوده است.

##  پاك دامنى

5 (والذین هم الفورجهم حافظون؛ )

6 (الا على ازواجهم او ما ملكت ایمانهم فانهم غیر ملومین؛ )

7 (فمن ابتغى وراء ذلك فاولئك هم العادون؛ )

و (مؤمنان) آنانند كه دامن هاى خود را نگاه مى دارند و از آلودگى به بى عفتى حفظ مى كنند، مگر از همسران و یا كنیزان خود كه در مباشرت با این زنان، آنان را ملامت و سرزنشى نیست، و كسى كه غیر این ها را به مباشرت طلبد پس آنان ستم كار و متجاوز خواهند بود.

مؤمنان چنان پاك دامان اند كه هیچ گاه مرز عفت و عصمت را آلوده به گناه بى عفتى و زنا نمى كنند. مالك و حافظ فرج ها و عورت هاى خویشتن اند مگر از همسران خود (زوجه هاى عقدى) و مگر از زن هایى كه ملك آنانند (كنیزان و زن هاى خریده شده) و در این دو طایفه از زنان هیچ گونه نگرانى و ملامتى نیست. دانشمندان و فقیهان و مفسران شیعه - عزتشان پایدار باد - كاملاً اثبات كرده اند كه به مقتضاى آیه شریفه: (فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن) استمتاع و عقد انقطاعى نیز ازدواج شرعى است كه به مقتضاى آیه شریفه در زمان رسول یقیناً بوده و ادعاى نسخ آن قطعاً نابجا و ناصواب است. تتمیم این كلام، نیازمند بحثى خاص است كه در این تفاسیر مختصر مجالى براى عرض آن نیست. پس معلوم شد كه وسیله حلیت زن بر مرد در نظر قرآن كریم دو چیز است: یا ازدواج و یا مالكیت كه از آن تعبیر به كنیزى مى كنیم و ازدواج نیز دو گونه است: دائم و انقطاعى، كه از آن تعبیر به متعه مى شود و مراد از (مامكلت ایمانهم) كنیزان اند، نه بردگان مرد كه بدون شك و بدون خلافت حفظ فرج از آنان واجب است. همان طور كه از انحصار حفظ مگر در مورد ازدواج صحیح شرعى و ملكیت كنیزان مى فهمیم كه ارضاى غریزه جنسى به هیچ وجه جز در آن دو مورد جایز نیست. لذا آیه شریفه مى فرماید: و هر كه راهى به غیر از این دو براى آمیزش زن و مرد طلب كند تجاوزگر و ستم گر است.

روایات حرمت زنا و هر طریقى كه شرع مقدس حرام فرموده بسیار زیاد است كه از آوردن آن ها معذوریم.

در آیه شریفه، حفظ شهرت و فرج بعد از جمله: (والذین هم عن اللغو معرضون) براى تذكر شدید بر این مطلب است كه شیرین ترین شهوت ها و لهوها در نفوس انسان ها و پرخطرترین آن ها، همانا ناشهوات جنسى است.

بدون شك خویشتن دارى در برابر شهوات سركش نفس هاى انسان ها نیاز به تقوا و پرهیزكارى فراوان و ایمان قوى و نیرومند دارد.

خداوند متعال غریزه جنسى را بهره اى شیرین و لذت بخش و بخشى از نظام احسن در حفظ نسل ها و انتظام خانوادگى و اجتماع و مواریث میان انسان ها به آنان عنایت فرموده است، به شرط آن كه از راه هاى مشروع و مورد پسند شرع مقدس بوده باشد و هر كس غیر از این را طلب كند متجاوز از حدود مقرر خداوند است: (فمن ابتغى وراء ذلك فاولئك هم العادون).

حضرت حق متعال غرایز ارزنده جنسى در انسان ها به ودیعه نهاده كه مایه بهره ورى از آنها واقع شود. یكى از آن غرایز گران قدر، همانا غریزه جنسى است كه كشش آن براى آدمى بسیار نیرومند است و اگر براى اشباع آن مواظبت دقیق و درست نشود، راه هاى انحرافى جاى آن ها را مى گیرد.

غرایز طبیعى، به ویژه غریزه جنسى را نه مى توان از بین برد و نه چنین عملى شایسته و عاقلانه است؛ چرا كه این كارها، هدر دادن نسل ها و بر باد دادن نظام خانوادگى و تخلف از قانون آفرینش الهى است. بهترین راه آن است كه از آن به بهترین راه عقلى و شرعى كه این غرایز و فطرت ها را براى انسان ها مقرر داشته است، بهره برده هم غریزه اشباع شود و هم از آن در مسیر زندگى معقول بهره بردارى گردد، به همین جهت، خداوند متعال قانون ازدواج را براى انسان ها مقرر فرمود. محال است خداوند متعال غریزه اى یا فطرتى در نهاد حیوان و انسان قرار دهد و راه چاره و علاجى درست براى آن غریزه یا فطرت مهیا نكرده باشد. آن كه تشنگى دهد باید جواب او را نیز بدهد. فطرت انسانى گرایش به كمال مطلق و بى نهایت دارد و به مقتضاى همین فطرت و گرایش این فطرت به كمال باید خداوند راه هاى رسیدن به تحقق كمال، حتى ابدیت انسانى را در برابر انسان نهاده باشد تا با سیر آن راه ها به كمالات خود دست یابد.

به همین جهت، چون دنیاى گذران و اقتضا نداشتن این جهان مادى به ابدیت باید خداوند متعال عالمى ابدى و همیشگى، بدون هیچ گونه زوالى براى جواب گویى به این فطرت انسانى مهیا كرده باشد.

بدین ترتیب، قانون صحیح ازدواج پاسخ گویى غریزه جنسى است كه خداوند متعال در انسان به ودیعه نهاده است. همان گونه كه گفتیم، راه درست و پسندیده، همانا ازدواج شرعى است و طبیعت انسان ها و جوامع بشرى با همه اختلاف نژادها و قومیت ها و دوران هاى تاریخى از فحشا و فساد و بى بندوبارى متنفر و منزجر بوده اند و انسجام جوامع و خانواده ها و نسل ها و انضباط مواریث، انسان ها را وابسته به ازدواج صحیح و قانونى دانسته اند.

اكنون این پرسش پیش مى آید كه در بسیارى از شرایط و محیطها چه بسیار افرادى كه به مقتضاى سن و جوانى قادر به ازدواج دائم نیستند و یا به واسطه سفرهاى طولانى و دور بودن از خانواده، مجال ارضاى قریضه جنسى خود را ندارند، به ویژه با مشكلات گوناگونى كه در بعضى زمان ها، همچون زمان حاضر براى ازدواج دائم پیش مى آید، آیا شارع مقدس چاره اى براى این مشكل و نیاز فراهم كرده است؟

در دوران هاى گذشته كنیزان و زنانى در ملك یمین صاحبان خود بودند كه تا حدى نیاز غرایز جنسى را بر طرف مى كرد، ولى در زمان حاضر ملك یمین و كنیزى در میان نیست، پس شارع مقدس براى ارضاى غریزه جنسى كسى كه دستش به ازدواج دائم نمى رسد، به ویژه در زمان هایى كه بى بندوبارى و جلوه گرى هاى جنسى به بالاترین حد برسد، چاره اى جز تشریع ازدواج موقت نیست كه آن نیز قطعاً ازدواج شرعى است و در زمان رسول اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مقتضاى آیه شریفه ثابت بوده و هیچ گونه نسخى براى آن پیش نیامده است. تفضیل مطلب باید در گفتار اختصاصى بیان شود.

## امانت دارى و وفاى به عهد

8 (والذین هم لأماناتهم وعدهم راعون)؛

و مؤمنان آنانند كه حق امانت ها و پیمان هاى خود را مراعات كننده اند.

امانات جمع امانت، آنچه كه سپرده شده و در عهده كسى نهاده سده است. گرچه ممكن است به معناى مصدرى و امانت دادن بیاید، اما در آیه شریفه به معناى آنچه سپرده شده، آمده است.

آیه مباركه، مؤمنان را به حفظ امانت ها و مراعات و عهدهاى خویشتن مدح و توصیف مى كند. این نتیجه ایمان حقیقى هر مؤمنى است. ایمان واقعى به آدمى اطمینان نفس و آرامش درونى مى بخشد. به همین جهت، مؤمن اطمینان دیگران بر خود را در حفظ امانات آنان و عهد و پیمان هایى كه مى بندد به طور كمال رعایت كرده، به مقتضاى ایمان خود، تزلزل و تردیدى در حفظ امانات و پیمان ها به خود راه نمى دهد.

بلاغت قرآنى در خور توجه است كه در بعضى از آیات قرآنى تعبیر به اداى امانت مى فرماید:

(ان الله یأمركم أن تؤدوا الأمانات الى اهلها (40))؛

به درستى كه خداوند امر مى كند شما را كه امانت ها را به اهلش برسانید.

یا به خیانت نكردن در امانات تعبیر مى كند، مانند:

(یا ایها الذین آمنوا لا تخونوالله والرسول و تخونوا اماناتكم (41))؛

اى كسانى كه ایمان آورده اید، با خدا و رسولش خیانت نورزید و در اماناتتان خیانت نكنید.

مراعات كردن امانت و خیانت نورزیدن تنها اداى وظیفه است، اما در این آیه شریفه تعبیر به مراعات كنندگان شده كه هم شامل ادا مى شود و هم محافظت و مراقبت كامل كه مقتضاى معناى مراعات است.

امانات در آیه شریفه به صورت جمع آمده است. مراد، همه اقسام امانت هاست كه در عهده انسان هاست: (ان الله یامركم ان تودوا الامانات الى اهلها). مؤمنان هر امانتى را به مقتضاى آن امانت مراعات كننده و حافظند، چه اعضات جوارح و قواى انسانى كه امانات الهى اند و باید مصون از ضرر و گناه نگاه داشته شوند و در راه رضاى الهى به كار روند و چه مال و نعمت و چه اسرار، حتى تكالیف الهى كه به صورت ودیعه به بشر سپرده شده است. گرچه ممكن است این تعمیم از ظاهر آیه استفاده نشود، اما با مراجعه به روایات و احادیث به دست مى آید، حتى امامت امامان معصوم علیهم‌السلام نیز از امانات الهى شمرده شده است، امانات اقسام زیادى دارد؛ امانات الهى، احكام و دستورهاى اوست، مانند فرایض و واجبات: نماز، روزه، خمس، زكات، حج، جهاد، امر به معروف و نهى از منكر. امانات رسول اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرآن كریم و عترت پاك اوست كه در حدیث ثقلین آمده است. امانات ائمه طاهرین اسرار و امور سپرده شده به شیعه است. امانات مردمى، چون اموال كه به نوعى به مردم سپرده شده، به عنوان: ودیعه، عاریه، اجاره، لقطه، حتى مال غصبى هم امانت مردم است كه باید به صاحبش بازگردد. یا عهود و عقود بین مردمان، مانند معاملات و معاشرت ها و قرار دادهاست.

مراد از عهد، پیمان هایى است كه بر عهده مؤمن نهاده شده است، چه آنچه كه انسان خود بدان ملتزم شده، مانند نذر و سوگند و چه تكالیف و عهودى كه در ذمه و گردن مؤمن نهاده شده است. همان طور كه قرآن كریم تكالیف عباد را عهد خوانده است: (او كلما عاهدوا عهداً نبذه فریق منهم (42))؛ و آیا هر عهدى كه به ایشان بسته شود و هر تكلیفى كه بر عهده آنان نهاده شود بنا دارند تخلف كنند.

راعون جمع راعى اسم فاعل از رعایت به معناى حفظ است و آنان حافظ و مراعات كننده امانات و عهود خویشتن اند.

##  برپا دارندگان نماز

9 (والذین هم على صلواتهم یحافظون)؛

و مؤمنان آنانند كه بر نمازهاى خود محافظ و نگاهبان اند.

نخستین آیه درباره ویژگى ها و صفات مؤمنان خشوع در نماز بود و آخرین آیه از صفات آنان نیز محافظت بر نمازهاست؛ محافظت بر آداب و شرایط و دقت در زمان و مكان و تعداد. خشوع با محافظت تفاوت دارد. خشوع، صفت نماز گزار است در حال به جا آوردن نماز و آن اثر ایمان مؤمن در همه نمازهاى اوست. به همین جهت نماز را در آیه شریفه خشوع مفرد آورده تا اشاره باشد بر خشوع مؤمن در نمازش، ولى محافظت نماز تعهد بر شرایط آن از مقدمات و مقارنات خوددارى از مبطلات مى باشد و به همین جهت، فرمود: بر نمازهایشان كه هر نمازى وقتى و شرطى و عددى دارد و این تفاوت، شاهدى است كه مراد از این آیه شریفه، همانا محافظت بر افراد و اوقات و خصوصیات نمازهاست؛ یعنى مؤمنان با كمال دقت مراقبت بر نمازها دارند كه چیزى از آن ها فوت نشود.

در همه آیات پیشین، صفات مؤمنان با جمله اسمیه آمده است، مانند: خاشعون، معرضون، فاعلون، حافظون و راعون و در این آیه با جمله فعلیه (یحافظون) آمده تا اشاره باشد بر تجدد و تكرر حال صلات و اختلاف احوال آن.

در كتاب هاى قدیم گفته اند كه در قرن اول هجرى سحرها و بعد از فجر، راه ها پر از مردمى بود كه با چراغ دستى هاى خود به مسجد مى رفتند، در سحرهاى شب هاى جمعه: و اسفا كه آن رسم ها از میان رفته است و گفتند: اولین سستى و ناتوانى كه در عبادات مردم در اسلام واقع شده، همانا ترك رفتن سحرها به مسجد بود.

##  جاودانگى در بهشت

10 (و أولئك هم الوارثون)؛

11 (الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون)؛

اینان تنها ایشان وارثانند، آنان كه بهشت فردوس را به ارث برده و هم ایشان در آن جاودانه خواهند ماند.

مؤمنان، وارثان بهشت اند؛ آنان با رفتار شایسته در دنیا وظایف خود را به پایان مى برند و در نتیجه عاقبت كار آنان به بهشت مى كشد و آنان برندگان بهشت برین پایدار بى پایان و زوال در آن اند. آنچه را كه خداوند متعال براى مؤمنان حقیقى فراهم آورده است. آنان آن نعمت ها و فیوضات را به جزا و پاداش در مى یابند كه گویى حق آنان بوده و بى شریك و سهیمى به آنان منقل شده است.

آیه شریفه: (الذین یرثون فردوس) بیان كیفیت و چگونگى و ارزش غیر قابل توصیف ارث مؤمنان را بیان مى دارد كه فردوس ارث آنان است.

فردوس، باغ و بستانى كه از طراوت و زیبایى حیرت انگیز و وصف ناشدنى است؛ همان طور كه بعضى از باغ هاى دنیایى را از راه مبالغه و شگفتى فردوس و بهشت برین تشبیه مى كنند واژه فردوس را بعضى رومى و عده اى فارسى و برخى حبشى گفته اند و اگر چنین باشد از باب توافق در لغت است و قرآن بى نیاز از كلمات غیر عربى است.

(الذین یرثون الفردوس) پایان كار مؤمنان بهشت برین و فردوس علا است كه گویى همچون میراث بازمانده از دیگران بدیشان مى رسد.

از پیامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه:

ما منكم من احد الا وله منزلان: منزل فى الجنة و منزل فى النار. فان مات و دخل النار و ورث اهل الجنة منزله:

نیست از شما احدى مگر آن كه براى او دو منزل و جاى گاه است.

منزلى در بهشت و منزلى در آتش، اگر دوزخى شده وارد جهنم گردد، اهل بهشت منزل گاه او را به ارث مى برند.

در كتاب شرح الایات الباهره از امام موسى بن جعفر روایت شده كه درباره آیه شریفه: (قد افلح المؤمن) فرمود: این آیه در شأن رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمومنین علیه‌السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام نازل شده است.

البته آیه شریفه عمومیت دارد و بالاترین و والاترین مصادیق مؤمنان، هر آینه خمسه طیبه علیهم‌السلام مى باشند.

على بن ابراهیم قمى از حضرت صادق علیه‌السلام نقل كرده كه خداوند خلقى را نیافرید مگر آن كه منزلى در بهشت و منزلى در آتش براى او قرار داد. چون اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در منزل گاه آتشین خود سكوت یافتند، منادى آنان را ندا كند كه اى اهل بهشت، مشرف بر جهنم شوید. پس بر اهل آتش مشرف شوند كه پرده از منازل و جایگاه هاى آنان در جهنم برداشته شود. سپس آنان را مى گویند كه: این جایگاه هاى شما بود كه اگر خداوند را عصیان و نافرمانى مى كردید داخل آن مى گردیدید. حضرت فرمود: اگر كسى از شدت خوش حالى مى مرد هر آینه بهشتیان از شدت خوش حالى آن روز مى مردند كه متعال عذاب را از آنان بازداشت.

پس از آن منادى ندا كند: اى اهل آتش، سرهاى خود را برگیرید و آنان سرهاى خود را بر مى دارند و جاى گاه هاى خود را با نعمت هاى بهشتى مى نگرند. آنان را مى گویند: این منازل و جایگاه هاى شما بود و اگر پروردگارتان را پرستش مى كردید بدین جایگاه ها داخل مى شدید. حضرت فرمود اگر كسى از شدت اندوه مى مرد هر آینه جهنمیان از شدت غصه مى مردند و چنین است كه بهشتیان منازل بهشتى جهنمیان را به ارث مى برند و جهنمیان منازل جهنمى بهشتیان را و این است فرموده خداى متعال:

(اولئك هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون (43)).

(هم فیها خالدون) عالم آخرت، عالم بقاست و زوالى در آن نیست، چه بهشت بهشتیان باشد و چه دوزخ دوزخیان، و حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: (خلفتم للبقاء لاللفناء).

##  آفرینش انسان

12 (و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین)؛

13 (ثم جعلناه نطفة فى قرار مكین)؛

و به تحقیق آفریدیم انسان را از عصاره و كشیده از گل، سپس آن را نطفه اى در قرارگاه مطمئن (رحم) قرار دادیم.

خداوند متعال در آیات پیشین اوصاف مؤمنان راستین را بیان فرمود با مژده رستگارى ابدى آنان و هم چنین پاداش ارزشمند و بى مانندى را كه در پایان حیات دنیایى شان و صحراى قیامت بدان ها عطا مى كند؛ یعنى خلود در بهشت برین را بیان داشت، آن گاه وجدان انسانى و فطرت ایمانى او را بیدار باشى مى زند كه به موضوع آفرینش خود و اسرار عجیب آن نظرى افكند كه روشن ترین راه براى تحصیل ایمان و معرفت، همانا تأمل در سیر خلقت خود و شگفتى عالم آفرینش است، چه از اسرار و شگفتى هاى جهان درونى او و چه اسرار و رازهاى شگرف عالم هستى بیرون از او، تا با تأمل در این شگفتى ها و عجایب و گردش و سیر در آفاق و انفس ایمان آورد كه او مخلوق و پرورده رب مهربان خویش است، خداوندى كه یگانه و بى شریك است و هر انسانى باید تنها او را بپرستد و براى او هیچ شریكى و انبازى نگیرد.

به تحقیق كه ما انسان را از سلاله و عصاره اى از گل و طین آفریدیم. سلاله چون عصاره، چیزى كه برگرفته از چیزى و كشیده و بیرون آورده از آن باشد. طین گل خاك و آبى مخلوط به هم، آن چنان كشیده اى، چون موى از خمیر. شگفتا كه آدمى با این همه استعدادها و شایستگى ها و با این همه به خود بالیدن از خاكى بى ارزش خلق شده است. برترین موجودات جهان و افضل مخلوقات از خاكى خلق شده است كه لگدكوب همان انسان است (و دربى ارزشى، ضرب المثل)، آیا این به راستى نهایت قدرت نمایى خداوندى نیست كه از خاكى بى قیمت و بى ارزش این چنین موجود بدیع و زیبا و شگفت آور را پدید آورد.

این همه عجایب و شگفتى هاى انسانى از مواد بسیار ریزى كه از میلیاردها اجزاى طبیعت حاصل و خلاصه و سلاله شود و در جرم صغیرى، عالم اكبر منطوى گردد.

این، نخستین گام آفرینش انسان است. بعد از آن، خداوند او را به نطفه تبدیل كرده و در سومین مرحله او را در جایگاهى مكین و استوار و قرارگاهى امن و امان قرار مى دهد: (ثم جعلناه فى قرار مكین).

همین آب كشیده شده، از تمام نعمت هاى خلقتى كه انسان از آنها استفاده كرده با یك تركیب و نزدیكى زن و مرد به رحم زن قرارگاه مكین و استوار منتقل مى گردد. میلیون ها جانور بسیار ریزى به شكل زالو كه بسیار پرشتاب در حركتند، از صلب مرد خارج مى گردند و در قرارگاه مكین (رحم) جاى مى گیرند. این نطفه ها آن قدر ریزند كه با پنجاه هزار بار بزرگ كردن با میكروسكوپ هاى بسیار قوى قابل رؤیت است و شگفتا كه در هر نزدیكى ممكن است تا دویست میلیون از این جانوران از مرد خارج شود و فقط یكى یا بیشتر در رحم مى ماند و مبدأ پیدایش انسانى یك قلو یا بیشتر مى گردد و باقى آنها همه از بین مى رود و عجبا كه هر فرد از آن میلیون حیوان وارث خصوصیات روحى و جسمى مرد است و گه گاه تا دو سه نسل این این خصوصیات به وراث مى رود.

قرارگاه مكین این حیوانات بسیار ریز، همان رحم زن است كه از موقعیت خاصى در بدن انسان برخوردار است.

در واقع، محفوظترین نقطه بدن كه از هر طرف كاملاً تحت حفاظت است: ستون فقرات و دنده ها از یك طرف، استخوان نیرومند لگن خاصره و پوشش هاى متعدد شكم از سوى دیگر و حفاظت هایى كه از ناحیه دست ها به هنگام خطر انجام مى گیرد، همگى شاهد استوارى این قرارگاه امن و امان است و عجیب آن كه گه گاه كه زن مى خواهد خود را از بلایا و سختى هایى كه بر جسم او وارد شود، حفظ كند به حالتى در مى آید كه غالباً مایه حفاظت این قرارگاه مكین است و در همین مهد امن و امان، نطفه چهره هاى گوناگون خلقت را به خود مى گیرد و مراحل خلقتى را پشت سر مى گذارد. از همین جا كه در مى یابیم چرا رحم زن را قرارگاه مكین شمرده است؛ چون هم تمكن نگه دارى و حفظ نطفه را از فساد و هدر رفتن دارد و هم نطفه در آن تمكن زیست دارد.

انتقال این سلاله طین به رحم زن و قرارگاه مكین زاییده نعمتى است كه خداوند متعال براى حفظ نوع بشر و بقاى نسل او عنایت كرده است و آن همان تمایل جنسى است كه پدر و مادر به عیش و عشرت به كنار یكدیگر مى روند، ولى عنایت الهى این عشرت را هدر نمى دهد و با او بقاى نسل آدمى را فراهم مى آورد.

##  مراحل تكامل جنین

14 (ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاماًفكسونا العظام لحماً ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارك الله احسن الخالقین)؛

سپس نطفه را به صورت علقه (خون بسته) و علقه را به صورت مضغه (چیزى شبیه گوشت جویده) و مضغه را به صورت استخوان هایى درآوردیم و سپس بر آن استخوان ها گوشت پوشاندیم و از آن پس آن را آفرینش تازه اى ایجاد كردیم، بزرگ و مبارك است خداوندى كه بهترین خلق كنندگان است.

نطفه بعد از انتقال به رحم، به صورت علقه همچون خون بسته، درآمده و سپس چون گوشتى كوبیده شده (مضغه) در مى آید و بعد از این مرحله، سلول هاى این مسافر عجیب تبدیل به سلول هاى استخوانى مى شود: (فخلقنا المضغة عظاماً). و سپس مضغه را استخوان خلق كردیم و پس از این مرحله تدریجاً عضله ها و گوشت روى آن را چون لباس مى پوشاند؛ گوشت، روى آن ساخته و پرداخته مى گردد، نه آن كه عظام و استخوان ها تبدیل به گوشت شوند: (فكسونا العظام لحماً).

این جمله یك دنیا لطافت دارد. لباس، مایه زینت و زیبایى است و اگر این لباس بر استخوان ها نبود چقدر اندام انسانى زشت و نازیبا بود و چه قدر وحشتناك، همان گونه كه اسكلت ها مایه وحشت است. لباس حافظ بدن است.

گوشت ها و عضله ها، حافظ استخوان هاست و چه بسیار استخوان ها را از آسیب ها و ضربه ها كه بر بدن وارد مى شود حفظ مى كند و گذشته از این كه همچون لباس بدن استخوانى انسان را از سرما و گرما حفظ مى كند.

مراحل گوناگونى را كه آفرینش نطفه مى پیماید هر كدام عالم عجیبى دارد و علو از شگفتى هاست و در زمان ما چه كتاب ها در مورد آن نوشته اند كه یكى از آنها كتاب رازهاى جهان آفرینش مى باشد. سبحان الله هنگامى كه قرآن از مراحل گوناگون خلقت جنینى انسان و شگفتى هاى آن سخن به میان مى آورد اثرى از علم جنین شناسى و دانش آن نبود.

دقت در این موجود عجیب كه با چشم مسلح به زحمت قابل رؤیت است روشن مى سازد كه چگونه در مخفى گاه رحم محل امن و امان خود هر روز شكل و نقش تازه اى به خود مى گیرد. گویى جمعى نقاش چیره دست، گروهى صنعت گر مبدع و ماهر در كنار این قطره آب نشسته اند و شب و روز روى آن كار مى كنند تا این ذره ناچیز را در زمان بسیار كوتاهى با ظرافت فوق العاده از مراحل و گذرگاه ها مختلف حیات بگذارند و آن هنگام كه پاى به عالم بیرون از رحم مى گذارد و چند صباحى بر او مى گذرد آن چنان زیبایى خیره كننده اى دارد هیچ انسانى از دیدن او سیر نمى گردد.

این موجود بسیار زیبا و ظریف آن هنگام كه نطفه بود اجزاى آن همگى به هم مانند بود، پس چگونه جزئى از نطفه، چشم و جزئى از آن، گوش و جزئى، استخوان و اجزاى دیگر، اعضاى دیگر شدند؟ هر كدام از این اعضا خود چون كارخانه اى بهت آور و شگفت انگیز به انجام وظیفه مشغول مى شوند. مرد خود كه چنین قدرتى نداشت و از انجام دادن این تقسیمات ناتوان بود. اجراى ذره بینى كه از پیكر مرد پیدا و جدا شده بود فاقد عقل و قدرت بود و از نظر دانایى و توانایى میلیون ها بار ناتوان تر از خود مرد، زن هم مانند مرد فاقد این قدرت بود. ماده هم كه شعور ندارد تا مبادى اعضا را از یكدیگر جدا كند، سپس آنها را به فعلیت و توانایى خالصشان برساند. پس چه دانش و چه قدرتى این كارخانه دقیق پیكرسازى را ساخته و به كار انداخته است؟ كارخانه اى كه مواد اولیه اش یك چیز است؛ همان نطفه ها. جانوران یك جور و یك سان، ولى فرآورده هاى گوناگون از نظر حجم و رنگ و اثر و چیزهاى دیگر بیرون مى دهد، آن گاه همه را جمع كرده یك مجموعه واحد و شخصیتى یگانه درست مى كند، كاش مى شد از مراحل رشد و نمو این نطفه و جنین به طور كامل تصویر بردارى كرد و این مراحل را از مقابل چشمان حیرت زده محققان و بینندگان گذراند، تا همگان به روشنى آفتاب، شگفتى هاى این سفر انسانى را ببینند. علم جنین شناسى زمان و تحقیقات روز افزون دانشمندان، چه مسائل و مرحله ها را روشن كرده است. اما دنیا دنیا سیرها و سفرها از این موجود عجیب هنوز در پرده ابهام است و همین مقدار را هم كه بشر بدان دست یافته است خوب كه مى نگرد و متوجه این آفرینش عجیب مى گردد، بى اختیار آیه شریفه: (فتبارك الله احسن الخالقین) را با خود زمزمه مى كند.

این ها مراحل مادى همان نطفه بود و مرحله بسیار مهم آفرینش را خداوند تذكر مى دهد كه: (ثم انشاناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقین)؛ سپس آن را آفرینش تازه اى ایجاد كردیم، بزرگ و مبارك خداوندى كه او بهترین آفرینندگان است. انشاء از نشأ به معناى ایجاد، پرورش و تربیت چیزى است و خلق به معناى ایجاد با اندازه گیرى دقیق خداوند - تبارك و تعالى - در این جمله تغییر تعبیر داده، مراحل پیشین آفرینش انسانى را با تعبیر خلق و آفریدن آورده است و در این جمله، تعبیر به انشأ و پیدایش چیزى جدید و نو فرمود كه از جنس مخلوقات پیشین نبوده خلق و و ایجادى بدون اتكا بر مقدمات قبلى است به همین جهت در این جمله كلمه ثم آورده تا تمایزى میان مراحل قبلى از نطفه و علقه و مضغه و عظام بوده باشد.

مراحل قبلى از جهات مادى و آفرینشى، همچون اوصاف، خواص، رنگ، طعم، شكل و غیر اینها از یك سنخ هم جنس و هم ماده بودند. اما اكنون خلقتى نو به او عنایت مى فرماید كه حقیقت انسانى و محل فیوضات علم، قدرت و حیات است.

این حقیقت، مادى نبوده و پوشیدنى نیست. آن هنگام كه ملك الموت جان انسان ها را مى گیرد این حقیقت را مى گیرد، نه آنچه در قبر مى ماند و متلاشى مى گردد و مى پوسد. آن جسم و بدن، آلت و ابزار حقیقت جان آدمى بود، نه خود او. این جاست كه آدمى از دل و جان بر این قدرت نمایى بى نظیر كه در ظلمت كده رحم این چنین تصویر بدیعى با این همه عجایب و شگفتى ها و قطره آبى نقش مى زند آفرین ها مى گوید. بر آن علم و حكمتى كه این همه استعداد و شایستگى را در موجودى به این خردى و ناچیزى ایجاد كرده آفرین ها مى گوید و از دل و جان، كلام خداوند را مى خواند كه: (فتبارك الله احسن الخالقین) و خداوند خود بهترین میزان كننده و اندازه گیرنده است كه هر چیزى را با تقدیر و اندازه گیرى عجیب و بهت آور به میزان و مقدار خاص خود مى آفریند: (و خلق كل شى ء فقدره تقدیراً (44)).

آرى، او بهترین خلق كنندگان است. اگر بندگان او بخواهند چیزى را بسازند، از مراد موجود این جهان كه خداوند آفریده و در اختیار آنان نهاده است، استفاده كرده و چیزى نو را به اذن خداوند پدیده آورند و اختراع مى كنند، آن هم با انواع ضعف ها و كاستى ها و باز هم به اذن خداوند. امام آفرینش ایجاد توسط خداوند، نه نیازمند كمك و ماده و نقشه اى است و نه با ضعیف ها و نقص ها همراه است.

##  چشیدن مرگ

15 (ثم انكم بعد ذلك لمیتون)؛

و سپس شما به یقین بعد از این هر آینه مردگانید.

خداوند متعال، آخرین مرحله یقینى را كه پیش چشم همه انسان هاست، بیان مى دارد و این مرحله، آخرین مراحل تدبیر الهى در دنیا براى انسان هاست و همان گونه كه مراحل یقینى و محسوس همگان است، این مرحله را هم به چشم خویشتن مى بینند و لذا جمله را اسمیه و تاكید ان و لام تاكید و صفت مشبهه (میتون) آورد تا حتمیت قضیه را بیان دارد كه مرگ از مراحلى است كه به طور وجوب و حتم در مسیر تقدیر شما انسان هاست. همچنان كه خداوند متعال فرمود:

(كل نفس ذائقه الموت و نبلوكم بالشر والخیر فتنة و الینا ترجعون (45))؛

هر كسى از شما چشنده مرگ است و شما را به شر و خیر مى آزماییم و به سوى ما باز مى گردید.

و (فریق فى الجنة و فریق فى السعیر (46)).

این انسان با این همه شگفتى هایش و با آن همه عجایبى كه در مسیر ساختمان او به كار مى رود تا ابد زنده نمى ماند؛ زمانى فرا مى رسد كه همان ساختمان عجیبى كه آن همه دقت در پیدایشش به كار رفت، از هم فرو مى ریزد و خلق جدید او كه همان نفس و روح او باشد و همین اعمال خویشتن باقى مى ماند.

##  روز حشر

16 (ثم انكم یوم القیامة تبعثون)

و پس از آن حتماً شما در قیامت برانگیخته مى شوید.

آخرین مرحله و تمامیت تدبیر و تقدیر خداوندى و آخرین نقطه در مسیر آدمى آن است كه به مقتضاى ماندگارى و همیشگى هر كه در آنجا پاى گذارد دیگر بیرون آمدنى نیست. نباید این تصور پیش آید كه آفرینش این جهان و این نظام و این طى مراحل عجیب نطفه انسانى بى هدف و بیهوده بوده است.

این نظام كاملا هدفمند بوده و به عالم جزا و پاداش اعمال دنیایى انسانى مى پیوندد. پس بدانید كه در قیامت برانگیخته و به پاداش ها و جزاها فراخوانده خواهید شد.

مرحله دهم و آخرین مرحله عبارت است از حركت انسانى و استقرار ابدى او و تحقق غایت و هدف خلقت او.

اگر آدمى به راستى این آخرین مرحله و سرانجام را نمى پذیرد، مرحله هاى پیشین را كه قطعاً و یقیناً مى بیند و خلقت مداوم و مستمر انسان ها را كه در مى یابد، پس ایمان به این آخرین مرحله پیدا كرده و یقیناً همان طور كه تا آستان مرگ پیشرفت به مرحله بعث و حساب نیز خواهد رسید و باید آماده پاسخ گویى به اعمال و رفتار خود گردد.

همین مضمون در آیات پنجم تا هفتم سوره حج نیز بیان شده است:

اى مردم! اگر در رستاخیز و بعث شك دارید، ما شك را از خاك آفریدیم و سپس از نطفه و بعد از خون بسته شده و سپس از مضغه كه بعضى داراى شكل و خلقت است (و) بعضى بدون شكل: (مخلقة و غیر مخلقة) و این جهت است تا براى شما روشن سازیم كه بر هر چیز قادریم. جنین هایى را كه بخواهیم تا مدت معینى در رحم مادران قرار مى دهیم و سپس شما را به صورت طفل بیرون مى فرستیم و هدف آن است كه به رشد و بلوغ و شایستگى برسید، در این میان بعضى از شما مى میرند و بعضى آنقدر عمر مى كنند كه به فرسودگى و بدترین مرحله زندگى و پیرى (ارذل العمر) مى رسند؛ آن چنان كه با پیرى چیزى از دانستنى هاى خود را به خاطر نخواهند داشت. همین زمین در فصل زمستان آن را مرده و خشك مى بینى و آن هنگام كه باران را بر آن فرو مى باریم به حركت در مى آید و رشد مى كند و انواع گیاهان شاداب و زیبا را مى رویاند: (من كل زوج بهیج) این بدان جهت است كه بدانید خداوند حق است و مردگان را زنده مى كند و بر هر چیز توانا است و اینكه در رستاخیز شكى نیست و خداوند تمام كسانى را كه در قبرها آرمیده اند، زنده مى كند.

## خلقت آسمان ها و تسلط بر آن ها

17 (و لقد خلقنا فوقكم سبع طرائق و ما كنا عن الخلق غافلین)؛

و به تحقیق كه ما آفریدیم بالاى سر شما هفت راه و ما از خلق خود هیچ گاه غافل نبوده و نیستیم.

براى طرائق جمع طریق تفسیرهاى گوناگونى ذكر كرده اند، همچون راه با طبقه هاى روى هم چیده شده یا پهن شده و روى هم چیده شده و اگر آن را به معناى راها معنا كنیم باید به معناى راه هاى عبور و مرور باشد و تا با نزول امر از ناحیه حضرت حق متعال و صعود اعمال ما به سوى او و هبوط و عروج ملائكه متناسب باشد، مثل: (الیه یصعد الكلم الطیب و العمل الصالح یرفه (47))؛ به سوى او كلم طیب بالا مى رود و آن عمل صالح را بالا مى برد. یا درباره ملائكه فرمود:

(و ما نتنزل الا بأمر ربك (48))؛

و ما نازل نمى شویم مگر به امر و دستور پروردگارت.

و اگر طرایق به معناى آسمان ها گرفته شود، طبعاً به معناى محیطهایى است كه ما را در بر گرفته اند و ظهور كلمه هفت (سبع) در تعیین و تقدیر میزان معین است؛ نه به معناى تكثیر و تمثیل و كنابه از زیادتى.

با پیش رفت علوم بشرى، به ویژه هیئت و كیهان شناسى امروز، آسمان به معناى طبقه هوا با مدارهاى سیارات خانواده خورشیدى و یا حتى كهكشان مجموعه ها و یا غیر این ها نیست؛ امروز با تلسكوپ هاى بسیار قدرتمند باز هم بشر قدرت دید خود را از دست مى دهد، با آنكه به قدرت رصد ستارگانى به فاصله میلیاردها سال نورى رسیده است و حساب این مقدار فاصله با سرعت حیرت انگیز نور در هر ثانیه براى انسان شگفت انگیز است. باز هم بشر امروزى آگاه شده است كه میلیاردها كهكشان كه هر كدام میلیاردها خانواده هاى خورشیدى ومنظومه ها را در بر گرفته است در جریان و گردش اند و از كجا معلوم كه عالم خلقت ما در سرآغاز است، نه پایان و ذره اى كوچك در برابر جهان بس با عظمت. با این گستردگى و عظمت، چگونه مى توان گفت كه مراد از آسمان هاى هفت گانه، طبقه هوا یا مدارات سیاره هاى منظومه شمسى و یا حتى مجموعه كهكشان ها باشد، بلكه مجموعه آنچه كه به چشم مسلح مى آید، همان آسمان اول است كه خداوند متعال مى فرماید: (انا زینا السماء الدنیا بزینة الكواكب (49))؛ ما آسمان دنیا را به زینت هاى ستارگان زینت دادیم.

پس شاید آسمان هاى دیگر از مجموعه عالم مادى و فیزیكى این جهان خارج و به معانى دیگرى اشراف سماوى و متعالى بر عالم فیزیكى جان ما داشته باشد. و قرآن به این مجموعه عنوان هفت آسمان را داده است.

این مجموعه چون فضل و بندى به هم پیوسته، هم دیگر را نگه مى دارند و وسعت و عظمت این عالم موجب نمى شود خداوند متعالى كه آفریدگار حافظ آن از بدو تا ختم است. از آن غافل شود، بلكه هیچ كدام، از خداوند منقطع و بى ارتباط نبوده و از تحت مراقبت او بیرون نمى باشد. لذا خداوند متعال در آخر آیه شریفه فرمود: (كنا عن الخلق غافلین). كلمه خلق اشاره به آن است كه خلقت، آفریده پروردگار و شاهدى بزرگ بر علم و توجه او به آن است؛ آفریننده عالم و قادر از آفریده خود هیچ گاه غافل و ناتوان نیست.

##  باران، لطف الهى

18 (و انزلناه من السماء ماء بقدر فأسكناه فى الارض و انا على ذهاب به لقادرون)؛

و ما از آسمان آب فرو فرستادیم به مقدار معین، سپس آن را در میان پایدار و ساكن كردیم، در حالى كه ما براى از بین بردن آن كاملاً تواناییم.

عرب به آنچه در بالاى سر بوده و سایه افكن باشد، مثل سماء البیت، یعنى سقف خانه، سماء مى گوید.

و ما را از بالاى سر شما (ابرهاى بالاى سر شما) آب (باران، نازل كردیم، آن هم به مقدار معین كه مقتضاى مصلحت و تدبیر تام و شایسته الهى است كه او خالق و مقدر است و هر چیزى را به مقتضاى او اندازه گیرى مى كند، حتى آب نازل از ابرها، نه یك قطره كم و نه یك قطره بیش از آنچه تدبیر و مصلحت اقتضا مى كند و لطف آن كه هر ابرى به مقتضاى ظرفیت خود باران مى بارد و خداوند هم آن آب ها و باران ها را در زمین ساكن و مستقر و در انبارهاى زیرزمینى و ظرفیت هاى زیرین سطح زمین محافظت و ذخیره مى كند، سپس به صورت چشمه سارها و نهرها و چاه ها از منابع آنها، چه از كوه ها و چه از منابع زیرزمینى در زمین هاى هموار ظاهر و جارى مى كند و مایه حیات را در زندگى كره زمین فراهم مى آورد، حال آن كه اگر خداوند مى خواست، مى توانست آن آب ها را به كلى از میان ببرد تا قطره اى نصیب نیازمندان آن نشود.

از نعمت هاى خداوندى، تشكیل ابرها از دریاها و اقیانوس هاست كه با آب هاى شور و تلخ، آب خوش گوار از ابرها مى ریزد و مایه بهره ورى نیازمندان آن آبها از نباتات و جان داران مى گردد. مگر ممكن بود دست بشرى این همه صحراها، دشت ها، سركوه هاى بلند، دره هاى صعب العبور و بیابان هاى گسترده بى كران را سیراب كند. لطف و رحمت خداوندى آب باران را به اندازه اى فرو مى بارد كه نه آن قدر زیاد باشد تا زمین را غرق و بى بهره سازد و نه آن قدر كم كه تشنه كامان در جهان - گیاهان و حیوانات - سیراب نگردند.

نیاز گیاه و حیوان به آب دائمى است و همیشه باران نیست و باز هم لطفى دیگر از خداوند متعال: آب نازل از آسمان در زمین و مخزن هاى زیر زمینى ساكن و نگه مى دارد تا به تدریج نیاز نیازمندان فراهم آید. شگفتا اگر همه قشر زمین از گل هاى رس یا سنگ هاى سخت نفوذناپذیر بود. آب ها در یك جا مى ماند، چه بسا آلوده و موجودات زنده مى شد و حیات از روى كره زمین رخت بر مى بست و اگر همه سطح زمین نفوذناپذیر بود و آب ها را در قعر خود فرو مى برد با گذشت زمان اندكى بعد از قطع باران، همه جا خشك شده و قطره اى آب در دسترس نبود.

سطح رویین زمین نفوذپذیر و قشر زیرین سخت و نفوذناپذیر است. آب ها از سطح زمین به داخل آن نفوذ و در آن جا مهار و ذخیره مى گردد و دیگر بار از راه چشمه ها و چاه ها و قنات ها مورد استفاده واقع مى شود، بى آن كه آلوده گشته بگندد و ناگوارى ها و زحمت ها ایجاد كند، بلكه چه بسا عبور آب هاى آلوده از قشرهاى مختلف نفوذپذیر زمین سبب تصفیه آن ها مى گردد و بشر امروزین هم طریقه تصفیه آب ها را از منابع طبیعى آموخته است. نگه دارى باران ها و آبها تنها در منابع زیرزمینى نیست. چه بسا افراشتگى ها و مرتفعات كوه ها مخزن برف هاى انباشته شده باشد و همه ساله به تدریج آب و نیاز نیازمندان را مرتفع مى سازد و هرچه حرارت هوا بیشتر شود آب بیشتر به دست آمده، به سوى دشت ها و هامون ها سرازیر مى گردد و سرزمین هاى تشنه را سیراب مى كند. اما با تمام الطاف و تفاضیل باز هم خداوند متعال مى فرماید: (و انا على ذهاب به لقادرون)؛ یعنى و یقیناً ما مى توانیم تمام این آب ها را از میان برده و مایه حیات كره زمین را هم بر سر آن نیاریم. اعطاى باران، نعمتى است و تداوم آن و تحفظ بر آن، نعمتى دیگر، تا قدردانى موجودات تشنه چگونه باشد.

##  باران و روییدنى ها

19 (فأنشأنا لكم به جنات من نخیل و أعناب لكم فواكه كثیرة و منها تأكلون)؛

و سپس ما براى شما به وسیله آن آب، باغ هایى از درختان خرما و انگور ایجاد كردیم، باغ هایى كه در آن ها میوه هاى بسیار است و شما از آنها مى خورید.

بلى، با همین آب هاى گواراى جارى از آسمان، چه باغ ها و بهشت هایى از درختان گوناگون، چون نخیل، انگور، زیتون و میوه هاى گوناگون دیگرى براى شما فراهم آوردیم كه مایه بهره برى و بهره بردارى شما واقع گشته و سلامت خود را از آنها تأمین مى كنید. و زندگى و حیات خود را به وسیله آنها فراهم مى آورید.

(فأنشأنا لكم به) ما با این آب هاى فرو از آسمان این همه نعمت براى شما فراهم آوردیم و به راستى اگر آب ها نبود حیاتى و جنبشى در زمین نبود: (و جعلنا من الماء كل شى ء حى (50)) چه بهره ها و چه استفاده ها كه انسان ها از نعمت آب مى برند. گذشته از این، همه میوه ها و سرسبزى ها، برگ هاى درختان و چوب هاى آن ها چه قدر مایه بهره برى از لباس ها و فرش ها و نیازمندى هاى بشرى است، حتى همین كاغذ كه با آن، كتاب ها چاپ و نشر مى شود به ویژه كتاب هاى دینى و تفسیرى. از چوب آنها خانه ها ساخته و سقف ها فراهم مى آورند، یا براى سوخت استفاده ها مى برند. از ریشه و برگ ها و تخم ها و میوه ها چه بسیار مواد دارویى تهیه شده و از مازاد آن ها علوفه و غذاى دام ها فراهم مى گردد، اگر آب نبود، چگونه مى شد همه ساختمان ها و بناها را بنیان نهاده و آن ها را به وسیله مواد چسبنده به هم پیوند داد.

یاد آورى نخیل و اعقاب (خرما و انگورها) براى آنان شاید به جهت انس خاطر آنان با این دو میوه بسیار شاداب و پر ماده حیاتى بوده است؛ همان طور نام بردن درخت زیتون هم به واسطه انس ذهن آن مردمان با این روغن بوده كه ره آورد سفرهاى سینا و شام آنان بوده است. خداوند سبحان در آیات مباركه دهم و یازدهم سوره نحل همین موضوع را تذكر فرمود كه:

(هو الذى انزل من السماء ماء لكم منه شراب و منه شجر فیه تسیمون ینبت لكم به الزارع والزیتون و النخیل و الاعناب و من كل الثمرات ان فى ذلك لایه القوم یتفكرون)؛

او كسى است كه فرو فرستاد از آسمان براى شما آبى كه مایه آشامیدن شماست و از آن آب ها درختان و گیاهان سبز مى شود كه شما حیوانات خود را به چرا مى برید.

خداوند با آن باران آسمانى براى شما زراعت و زیتون و نخل و انگور مى رویاند و هم چنین از همه میوه ها، یقینا در این امور، نشانه روشنى است براى آنان كه مى اندیشند و تدبیر مى كنند.

گفته شد كه تذكر در خصوص این سه میوه به دلیل انس ذهنى آن مردمان بوده، ولى در حقیقت ویژگى خاصى در این میوه ها هست كه نام برده شده اند. هر كدام مجموعه اى از منافع و خواص باارزش براى سلامتى انسان هاست كه در دانش پزشكى و غذاشناسى به بسیارى از آن ها اشاره شد و بازگویى آن ها به طول مى انجامد.

اطلاع از چگونگى و ارزش خواص و منافع آن ها نیازمند مراجعه به كتاب هاى پزشكى و غذایى است. گذشته از سه میوه نام برده، خداوند متعال باز هم تذكر مى دهد كه چه بسیار میوه ها گوناگون كه در باغ هاى بهشتى هست كه شما از آن ها مى خورید و بهره مى برید. ممكن است معناى: (منها تاكلون) آن باشید كه از آن ها روزى مى خورید و مى گذرانید؛ یعنى مایه زندگى و گذران شماست.

##  زیتون و روغن آن

20 (و شجره تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن و صبغ للاكلین)؛

و درختى از طور سینا به وجود مى آید كه روغن و نان خورش براى خورندگان است.

(شجرة) منصوب و عطف بر (جنات) و مفعول (انشأنا لكم) است؛ یعنى و هم چنین براى شما از باران ها و آب هاى آسمانى درختى را رویانیدیم كه از طور سینا به وجود مى آید كه براى شما روغن مى دهد و مى رویاند؛ میوه اى مى دهد كه روغن از آن مى گیرند. صبغ به كسر صادر و سكون با به معناى خورش و آنچه با نان خورید.

همان طور كه اشاره شد، نام بردن از درخت زیتون شاید به سبب انس ذهنى آن مردم با روغن زیتونى بوده كه ره آورد كاروانیان تجارتى از شام و سینا بوده است. و نیز احتمال دارد مرا از طور سیناء هر كوه پر خیر و بركت و زیبا و پر درخت بوده باشد و دهن هم روغن میوه هاى مختلف آن درختان باشد.

## تدبر در خلقت چهار پایان

21 (و ان لكم فى الانعام لعبرة نسقیكم مما فى بطونها و لكم فیها منافع كثیره و منها تأكلون)؛

و براى شما در نظر به چهارپایان عبرتى است. مى نوشانیم به شما از شیر و شربتى كه در شكم آن هاست و براى شما در همین چهارپایان چه منافع و بهره هاى زیادى است و از خود آن هم مى خورید.

چه عبرت ها و چه درس هایى كه در خلق چهارپایان نیست. شیر آن حیوانات را مى نوشد، بهره اى شاداب كه در شكم حیوان به وجود مى آید. چه منافع و بهره هاى بسیار كه آن حیوانات برده نمى شود، همچون پشم، مو، كرك، پوست و گوشت آن حیوانات. حتى از فضولات آن نیز استفاده مى كنند و از این امور به راستى مایه عبرت است كه خداوند متعال چگونه با رأفت و رحمت حق خود را تدبیر مى كند.

(و لكم فیها منافع كثیرة و منها تأكلون) سر تا پاى زندگى ما را منافع حیوانى تشكیل مى دهد، گذشته از بهره هایى كه از چهارپایان به عنوان مركب راهوار و در خشكى هاى زمین برده مى شود؛ همان گونه كه از كشتى ها در دریاها استفاده مى شود.

##  وسایل نقلیه

22 (و علیها و على الفلك تحملون)؛

و بر آن چهارپایان و نیز بر كشتى ها سوار شده سفرها مى كنید.

تتمیم نعمت هاى آیه قبل و بهره هاى چهارپایان كه عامل حمل و نقل انسان ها در خشكى ها هستند و هم چنین تدبیر امور كشتى ها كه مایه سلامت سفر در دریاهاست. بدین گونه خداوند - تبارك و تعالى - وسیله نقل و انتقال انسان ها را چه در خشكى ها و چه در دریاها فراهم مى آورد.

نیاز انسان ها به سفرهاى زمینى و دریایى بر هر كسى روشن و عنایت خداوندى بر این امر عنایتى بس بزرگ و گران قدر است. همان طور كه مى فرماید: (و حملناهم فى البر والبحر (51)). اگر به راستى وزن مخصوص اشیا در تقدیر و مشیت الهى نبود، چگونه بعضى چیزها روى آب مى ایستاد و بعضى فرو مى رفت. بشر با همین قانون، كشتى هاى اقیانوس پیما ساخت و بهره هاى بسیار از سیر و سفر دریاها برد. راه هاى دریایى از جاده هاى خشكى بسیار وسیع تر، آماده تر و كم هزینه تر است و بشر با استفاده از كشتى ها و سفرهاى دریایى نعمت دریاها را دانست و شناخت.

##  رسالت نوح علیه‌السلام

23 (ولقد ارسلنا نوحاً الى قومه فقال یا قوم أعبدواالله ما لكم من اله غیره افلا تتقون)؛

به تحقیق ما نوح را به سوى قومش فرستادیم و او به قوم خود گفت: اى قوم من، یكتا را بپرستید كه جز آن ذات یكتا شما را خدایى نیست، آیا هنوز از او پروا ندارید.

خداوند متعال پس از بیان صفات مؤمنان حقیقى و مژده به آن ها، فطرت الهى و توحیدى انسان را متوجه خلقت عجیب و پیدایش شگفت حیات آنان فرمود، تا آنان را غفلت و خودنگرى بیدار كرده و متوجه نشانه ها و دلایل عظمت بارى در جهان آفرینش شده به خداوند یگانه متعال ایمان آوردند و جز او را نپرستند و توحید خالص در عبادت بارى را از طرق و تعالیم رسالت پیامبران بزرگ فرا گیرند.

خداوند متعال در آیات بعدى، رسالت انبیاى عظام را در طول تاریخ بشر به آنان گوشزد مى كند كه دعوت انبیا همواره به عبادت توحیدى و یگانه پرستى به هم پیوسته براى مردمان بود، اما اسفا كه مردمان فرو رفته در خود جز به فكر و عناد اجابت نكردند و جز به انكار آیات الهى و كفران نعمت هاى او بویژه نعمت رسالت و هدایت، عكس العملى نشان ندادند.

خداوند متعال در این آیه مى فرماید: ما به یقین نوح را به سوى قومش فرستادیم.

سردسته و اولین پیامبر اولوالعزم كه نخستین كتاب شریعت را براى همه مردم جهان آورد، همانا نوح علیه‌السلام بود كه مردم زمان خود را به توحید و نفى شرك فرا خواند و براى عموم زمان شریعت الهى اولیه را آورد. گویا مردمان تا قبل از نوح علیه‌السلام شریعت گسترده عمومى نداشته، بلكه واگذاشته به همان فطرت توحیدى خود بودند كه به پیروى از آن شاید به فلاح و صلاح رسند. معلوم مى شود كه روز به روز بر دورى، كفر و دشمنى آنان افزوده گشته، تا نوح علیه‌السلام به اولین قانون و شریعت الهى مأمور و مرسل گشت.

این كه نوح علیه‌السلام فرمود: اى قوم من بدان سبب بود كه دل سوزى و رحمت خود را به آنان گوشزد كند تا خداوند یگانه را پرستش و عبادت كنند: (ما لكم من الهى غیره) هیچ معبودى غیر خداوند نیست و ربى كه مدبر امور عالم و امور شما باشد نیست تا او را به امید خیرش و ترس از غضبش بپرستید.

وقتى رب و مدبرى غیر از خداوند نیست، پس: (افلا تتقون) باز هم از خداوند نمى ترسید و از عذاب او بیم نمى دارید كه غیر او را مى پرستید؟ استفهام، شماتت و سرزنشى براى آنان كه چرا متوجه نشده و بیدار نمى شوید.

##  غرور و تكبر و عامل گمراهى

24 (فقال الملوا الذین كفروا من قومه ما هذا الا بشر مثلكم یرید أن یتفضل علیكم و لو شاء الله لانزل ملائكة ما سمعنا بهذا فى آبائنا الاولین)؛

اشراف مغرور و متكبر قوم نوح كه كافر شدند در پاسخ گفتند: این شخص جز بشرى مثل شما نیست، مى خواهد بر شما برترى یابد و اگر خداوند مى خواست هر آینه بر شما ملائكه مى فرستاد، ما این چنین سخنان كه او مى گوید از نیاكان و پدران خود نشنیده ایم.

ملأ بزرگان و اشراف قوم كه غالباً مغرور و متكبر و خود برتربین و خویشتن پرستند خود را اختیار دار توده جاهل مى دانند؛ خواصى كه خیال مى كنند راهبر و عنان گیر عوام جاهل و نادانند. اینان حال خضوع و خشوع به دعوت هاى پیامبران و قوانین الهى ندارند و با تكبر و عناد در مقابل رسالت انبیا به كفر و عناد مى گرایند. این چنین اشرافى كافر در مقام دعوت نوح علیه‌السلام به مردم عوام مى گفتند: این مرد، بشرى مثل شماست و چنین ادعاهایى را به قصد برترى و سرپرستى شما مى گوید. این كه گفتند: او هم مثل شماست، مى خواستند احساسات توده اجتماعى عوام را از نوح منحرف ساخته و آنان را بر ضد او تحریك كنند و علیه او بشورانند، شاید به این وسیله نوح را از دعوت و رسالتش باز دارند. اینان كه به كفر، تكبر و غرور خود را برتر از دیگران تصور مى كردند، بهانه هایى براى رسالت نوح ایجاد كردند كه شگفتا همین بهانه گیرى ها در طول تاریخ پیامبران و صالحان تكرار شده بود به مفاد جملات آیات شریفه، پنج بهانه و عیب در رسالت نوح برشمردند كه چهار مورد آن ها در این آیه شریفه آمده است: نخست آن كه گفتند: (ما هذا الا بشر مثلكم) این شخص، انسانى چون شماست، چگونه ادعا مى كند كه با عالم غیب و وحى الهى ارتباط دارد و شما چگونه چنین چیزى را مى پذیرید؟ مگر همه شما چون او نیستید؟ چرا شما چنین ادعا و مزیتى ندارید؟ اگر كمالى و مزیتى در توان و طاقت بشرى است، چرا در میان تمامى آنها فقط یك نفر باید با آن دست یابد، با آن كه در فهم، شعور، ثروت، فقر و سلامتى و بیمارى چون فردى از شماست. چگونه ادعاى رسالت و ریاست بر شما دارد و توقع دارد كه شما پیرو او باشید؟

شگفتا، از انسان هایى كه نبوت و رسالت بشرى پاك و منزه راضى نمى شوند، اما به پرستش سنگ و بت بى شعور روى مى آورند؟

بهانه دوم آن قوم، این بود كه: (یرید ان یتفضل علیكم) تفضل، برترى جویى است، مى خواهد بر شما تفضل و برترى و ریاست یابد و شاهدش آن كه او فردى چون شماست، اما این چنین با صداى بلند شما را به اطاعت و پیروى از خود فرا مى خواند و مى گوید: همه باید از من پیروى كنید و مراد در عبادت خداى یگانه اطاعت كنید.

سومین بهانه آنان این بود كه: (و لو شاء الله لانزل ملائكة) چگونه ممكن است بشرى مثل همه افراد بشر به این شرف نائل آید با آن كه همگان برابرند. اگر خداوند مى خواست ما را به دعوت غیبى خود بخواند یكى از فرشتگان مقرب خود را كه شفیعان و واسطه میان انسان ها و خداوندند، بر مى گزیند، نه بشرى كه چون همگى ما نسبت و ارتباطى با او ندارد، گذشته از آن كه اگر ملكى به دعوت انسان ها و هدایت آنها بیابد آنها بهتر دعوت او را پذیرفته و زودتر تصدیقش مى كنند.

چهارمین بهانه هم این بود كه: (ما سمعنا بهذا فى آبائنا الاولین)؛ ما چنین دعوتى را از پدران خود هیچ گاه نشنیدیم. اگر چنین دعوتى به حق بود مثلش هم در گذشته تحقق مى یافت، اجداد و نیكان ما چه بسا بهتر و عاقل تر از ما و او بودند، هیچ گاه ما چنین دعوتى را از آنان نشنیده ایم و چنین اتفاقى نیفتاده است و این دعوت ها و سخنان، دروغى بیش نیست.

##  بهانه جویى كافران

25 (ان هو الا رجل به جنة فتربصوا به حتى حین)؛

او نیست مگر مردى كه جنون دارد با او زمانى درنگ و مدارا كنید (كنایه از آن كه یا بهبود یابد و یا مرگش فرا رسد).

جنة، یعنى جنون، این ادعاهاى نوح و دعوت ها كه ما را به آن مى خواند جز دیوانگى نیست. (به جنة)، یعنى در او دیوانگى اى است. یعنى شاید نوعى جنون در نوح باشد. با این كه نوح را شخصى بسیار عاقل و با دانش و مكرمت مى بینیم، اما شاید نوعى جنون ویژه اى در او باشد.

چنان كه جنون، فنون و انواعى دارد. شاید هم نوح به جنون خاصى گرفتار باشد كه چنین ادعا مى كند، پس چه بهتر كه با او مدارا شود و انتظار كشند شاید بهبود یابد و یا مرگش فرا رسد. كلمه: (فتربصوا) درنگ كنید. را بدان جهت مى گفتند كه مى داشتند او چون جنون دارد، پس بى گناه و معذور است. او را مهلت دهید.

این ها بهانه هایى بود كه اشراف و متكبران كافر در ایمان به رسالت نوح مى آوردند. آنانى كه خضوع و خشوع به حضرت حق متعال و ایمان به او نداشتند و خود را شایسته تر از نوح براى تصدى این رسالت مى دیدند و نعمت ایمان و تسلیم محض به امر الهى چگونه با كفر و طغیان جور مى آید.

این بهانه ها همیشه در طول تاریخ تكرار شده است. همیشه بهانه كافران با پیامبران چنین بوده است كه مگر او بشرى مثل ما نیست، غافل از آن كه هرگز چنین نیست. او بشرى پاك و منزه از آلودگى هاى كفر، عناد، نفاق و رذائل اخلاقى است و گفتا كه همه پیامبران در میان امت هاى خود به همین پاكى و نزاهت شناخته شده بودند و همان امت ها به پاكى و نزاهت شناخته شده آنان اعتراف مى كردند، حتى قبل از دعوت و رسالت آنان. به مجرد اظهار این دعوت و ابلاغ وحى، حسادت و كفر آنان شعله ور شده، پیامبران خود را كذب و سفاهت متهم كرده، منكر آن همه خصال عالى و فضائل اخلاقى را مى شدند به ادعاى آن كه آنان را چه مزیتى است؟

مردمان معمولى را چه آگاهى از فضائل اخلاقى و مزیت هاى معنوى نفوس پیامبران است.

اگر آگاه بودند كه خود اولین پیرو آنها بودند. به همین علت كه جز خداوند متعال كسى از فضائل و لیاقت هاى نفسى پیامبران و امامان معصوم آگاهى ندارد باید انتخاب و انتصاب آن بزرگان فقط از طرف حق متعال بوده باشد، نه با مشورت و انتخاب مردم معمولى و سقیفه سازى، به ویژه مردمى كه همیشه محكوم خواسته هاى ملأ كافر، اشراف و اعیان متكبر و مستكبرند.

گفتند: نوح با ادعاى رسالت مى خواهد بر شما تفضل و برترى جوید. آنان نوح را با علم و حلم و رزانت عقلانى و استوارى سلیقه و عقل دیده بودند. اكنون چنین بهانه مى آورند كه: اگر نوح مى خواست بر آنان فضیلت و برترى یابد عاقل تر از آن بود تا راهى یابد كه بر آنان بزرگى یابد، نه مطرود و منفور آنان چنان گردد كه از او فرار كنند. گفتند: اگر خدا مى خواست رسولى بفرستد، چرا فرشته نفرستاد؟ در حالى كه انبیا باید از جنس بشر و قبل از نبوت در میان مردم و با اجتماعات بزرگ آنان بوده باشند، نه آن كه در صحراها و بیابان ها و عزلت ها باشند كه كسى آن ها را هنگام رسالت نشناسد، بلكه باید با مردم چنان باشند كه قبل از رسالت همه به راست گویى و امانت دارى آنان اعتراف كند. تا زمینه براى پذیرش ادعاى رسالت آنان فراهم گردد. انبیا و معصومان باید خود از جنس بشر و داراى عواطف و احساسات بشرى باشند تا در میان خلایق اسوه و نمونه اعلاى پیروى از دستورها و معارف الهى باشند و مردم نگویند: او كه این قدر خوب است از جنس ملك است و اگر بشر بود چنین نبود، بلكه مثل ما بود. اگر انبیا از جنس ملك و جن بودند، اولاً: غایب از مردم و مایه وحشت و گریز مردم بودند، نه مایه انس و الفت آنان، ثانیاً: هركس ادعا مى كرد كه ملكى یا جنى به عنوان رسالت با او همراه است و این ادعاها به هیچ وجه پذیرفته نمى شد.

گفتند: ما از پدران و نیكان خود چنین چیزى را نشنیده بودیم. بهانه اى كه در طول تاریخ تكرار مى شود كه پدران ما چنین و چنان بودند، ولى هیچ گاه چنین اتفاقى نیفتاده است و این تازه از راه رسیده مى خواهد بر خلاف آنان راه رود، غافل از آنكه تقلید كوركورانه و پیروى جاهلانه فرزندان و نسل ها از نادانى، غفلت، كبر و غرور پدران و نیاكان، امرى نابجا و نابخردانه است كه اینان همان جهل ها و نادانى ها را به ارث مى برند. این جا بود كه نوح علیه‌السلام در مقابل رفتار آنان فرمود:

##  استمداد از خدا

26 (قال رب أنصرنى بما كذبون)؛

فرمود: پروردگارا مرا در مقابل تكذیب آنان یارى فرما.

مرا در مقابل این كارشكنى ها و تكذیب هاى ناروا كه حاكم بر جان و گوش ساده لوحان هر اجتماع است یارى فرما. آنان نه تنها نوح را با كلمات خود تكذیب و آزار مى كردند، بلكه با دعوت به ایمان و فضیلت توسط نوح، عداوت، فسق، فجور، كفر و شرك آنان بیشتر مى شد و از نزد او مى گریختند، انگشت در گوش هایشان مى گذاردند و لباس بر سر مى كشیدند، تا كلام او را نشنوند. هم چنان كه خداوند متعال در سوره نوح نیز از قول او مى فرماید: (قال رب انى دعوت قومى لیلاً و نهاراً فلم یزدهم دعائى الا فراراً و انى كلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا أصابعهم فى آذانهم وأسشتغشوا ثیابهم وأصروا وأستكبروا أستكباراً).

##  تحقق وعده هاى خداوند

27 (فاوحینا الیه ان اصنع الفلك باعیننا و وحینا فاذا جاء امرنا و فار التنور فاسلك فیها من كل زوجین اثنین و اهلك الا من سبق علیه القول منهم ولا تخاطبنى فى الذین ظلموا انهم مغرقون)؛

پس ما به او وحى فرستادیم كه زیر نظر و دستور و راهنمایى ما كشتى را بساز و آن هنگام كه فرمان ما آمد و آب از تنور فوران كرد، پس در آن كشتى سوار شو و از هر جاندارى نر و ماده اى را همراه خود ببر و اهل خودت را هم سوار كن، مگر آنان كه فرمان ما به فلاكتش رسیده و زنهار كه از باب شفاعت درباره ستم كاران با من سخنى مگو كه البته همه آن ها باید غرق شوند.

فا در (فأوحینا) براى نتیجه و عطف است كه آن همه آزار قوم سب شد قوم نوح علیه‌السلام از خداوند متعال براى آنان طلب عذاب و پاداش بد كند؛ همان گونه كه فرمود: پروردگار من، مرا در مقابل تكذیب و رفتار آنان یارى فرما. خداوند متعال نیز طوفان بزرگ را مقدر و عملى ساخت و به نوح امر كرد كشتى را در برابر چشمان ما و به وحى ما بساز. در برابر دیدگان خداوند ساختن، یعنى تحت مراقبت و محافظت خداوند و ساختن به وحى او عمل به تعالیم و دستورهاى خداوندى بود كه به تدریج مى رسید: (فأوحینا الیه)، وحى یعنى آگاه نمودن پنهان و بى خبر از مردم. دستور ساختن كشتى آن هم به وحى و دستورى كه حضرت حق متعال براى چگونگى ساختن او مى دهد و باید هم چنین باشد؛ زیرا نوح ابعاد عظمت طوفان آینده را نمى دانست كه چگونه و چه اندازه است تا كشتى مناسب آن را بسازد. آن هم كشتى اى كه جمعیت همراه نوح را در خود جا داده و از هر حیوانى نیز در آن نر و ماده اى در آن باشد، با آذوقه بسیار زیادى كه پاسخ گوى مسافران كشتى باشد تا هنگام آرامش طوفان و پایین رفتن آب و فرود آمدن كشتى بر خشكى، به ویژه كه مطابق بعضى روایات شش ماه تمام از آغاز ماه رجب تا پایان ذى الحجه و به روایتى از دهم رجب تا تا نقاط مختلف دنیا را در مى نوردید.

(فاذا جاء امرنا وفار التنور) امر ما آمد، یعنى آثار و نشانه هاى قطعى آن آشكار گشت و مراد از امر ما یعنى عذاب، به قرینه آیه شریفه (لا عاصم الیوم من امر الله (52))؛ امروز دیگر هیچ نگه دارى از امر و عذاب الهى نیست. و آن امر و عذاب، حكم قطعى و قضاى حتمى او بود كه در حق قوم نوح مقرر شد و آن، غرق شدن و هلاكت همگى آنان بود كه در كشتى با او نبودند.

(و فار التنور) ظهور كلمه در همان تنور آتش است. فوران آب از تنورى كه محل آتش است و به جاى شعله هاى آتش آب به بالا مى جهد چیزى شگفت و خود نشانه بلایى بزرگ است. گرچه در معناى فوران تنور، تفسیرهاى دیگرى نیز آمده است، مانند طلوع فجر، بعضى گفته اند به معناى استعاره اى از گرمى تنور مثل آتش جنگ و برخى معتقدند: تنور جایى پایین در ته كشتى بوده كه آب هاى اضافى كشتى بدان جا مى رفت. در هر حال، خداوند متعال فوران تنور را براى نوح علیه‌السلام علامت طوفان قرار داد.

و سپس فرمود: (فاسلك فیها من كل زوجین اثنین) چون كلمه كل به تنوین و بدون اضافه به بعد خوانده شده و بدین حالت بدون تقدیر مضاف الیه اى براى آن معنا ندارد، باید مضاف الیه را در تقدیر گرفت كه (من كل زوجین اثنین)؛ از هر نوعى نر و ماده اى داخل كشتى گردان. و: (و اهلك الا من سبق علیه القول منهم) هم چنین خانواده و كسانت را نیز داخل كشتى ببر آن اهلى كه ایمان به نوح آورده بودند. همه كسانى كه با نوح در كشتى بودند مؤمن و بدو بوده و هر آن كه از او بازماند و سوار نشد كافر بود. اهل نوح مردمى بودند كه در طول سال ها ایمان كامل و صادق به نوح و زن هاى آنان و فرزندها و زوجه نوح غیر از آن كه غرق گشت و باقى همراهان.

(الا من سبق علیه القول منهم) اهلت را سوار كن، مگر آنان كه پیش از این سخن از عذاب سخت آنان و غرق شدنشان رفته است؛ از جمله یكى از همسران و پسر او، كه كافر بودند.

خداوند متعال مى فرماید: (ضرب الله مثلاً للذین كفروا أمرأت نوح و أمرأت لوط كانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً و قیل أدخلا النار مع الداخلین (53))؛ خداوند متعال مثلى براى آنان كه كافر شدند زده است. آن مثل همسر نوح و همسر لوط است كه تحت سرپرستى دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولى به آن دو خیانت كردند و ارتباط و همسرى آنها با این دو پیامبر بزرگ سودى به حالشان در برابر عذاب خداوند نداشت و به آنان گفته شد كه شما هم وارد آتش شوید با كسانى كه وارد مى شوند.

باید توجه داشت، خیانت آنان اطاعت نكردن از پیامبران بزرگ الهى و ایمان نداشتن و قهراً همكارى با كافران بوده است، نه خیانت آلودگى و بدعفتى كه پیامبر اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صریحاً فرمود:

ما بغت امرأة نبى قط؛

همسر هیچ پیامبرى هرگز آلوده عمل بغى، یعنى منافى عفت نشد (كه این كار هرگز شأن پیامبران نباشد).

فرد دیگرى كه از اهل نوح در طوفان غرق شد، پسر این زن و نوح به نام كنعان بود كه به تصریح آیات گوناگون از سوار شدن به كشتى امتناع ورزید و غرق شد و قضاى حتمى الهى: (الا من سبق علیه القول) درباره او جریان یافت. در این جا على براى ضرر و بلا و هلاكت است؛ یعنى تقدیر و قضا بر ضرر و هلاكت آنان تثبیت شد.

عبارت: (ولا تخاطبنى فى الذین ظلموا انهم مغرقون) نهیبى صریح و دستورى اكید از حضرت حق متعال به نوح است.

با نهى شدید او را شفاعت و وساطت درباره آنان كه ظلم كردند و كافر شدند و خداوند متعال هم علت این نهى شدید او را تعطیل فرموده كه: (انهم مغرقون). آنان مشمول غضب من شده اند و عذاب از آنان باز نمى گردد. درباره آنان با من خطاب و گفت و گو مكن، چه رسد به وساطت.

##  سپاسگذارى خدا

28 (فاذا أستویت انت و من معك على الفلك فقل الحمدلله الذى نجانا من القوم الظالمین)؛

پس از آن كه تو و همراهانت به كشتى سوار شدید، بگو: ستایش خداوند را كه ما را از گروه ستم كاران رهایى بخشید.

عبارت: آن هنگام كه تو و همراهانت در كشتى جاى گرفتید بشارتى است از خداوند به نوح علیه‌السلام و پیروانش به نجات از غرق شدن و طوفان و آزار قوم ستم گر و هم چنین بیانى استوار بر حتمیت هلاكت كفار و غرق شدن آنان و نجات نوح و همراهان و بدین نعمت شایسته، نجات از قوم كافران و غرق و طوفان خداوند متعال به نوح امر مى كند كه بگو: حمد و سپاس خداوندى را كه مسافران كشتى را از قوم ستم رهانید. در آیه بعد هم دستور مى دهد كه خداوند بخواه: فرود آمدنت را مبارك گرداند.

خطاب به نوح فرمود: چون سوار شدى بگو سپاس خداوند را كه ما را از گروه ستم گر نجات داد و در آیه بعد باز هم به نوح دستور داد. بگو: پروردگارا، ما را به بهترین منزلى فرودآور. دعاى نوح را دعاى همه مسافران دانسته اند و ذكرى از دعاى همراهان منزلى فرود آور. دعاى نوح را دعاى همه مسافران دانسته اند و ذكرى از دعاى همراهان نیامده است؛ چون تمام ارزش آن مجموعه مسافران دانسته اند و ذكرى از دعاى همراهان نیامده است؛ چون تمام ارزش آن مجموعه مسافران به پیغمبر خداست و دعاى او دعاى مستجاب همه قوم است. مگر مرتبه عالى سخن گفتن با خداوند نصیب هر كسى جز پیامبر او مى شود؟

شگفتا، كه قرآن از غرق و هلاك آن قوم خبرى نمى دهد، بلكه به امر و فرمان خود: (انهم مغرقون) اكتفا كرد؛ چرا كه فرمان و حكم خداوند متعال را مانعى نیست و آنان چنان هلاك گشتند كه اثرى و خبرى از ایشان باقى نماند كه قابل گفتن باشد تا خلایق بدانند كافران و هلاك آنان نزد خداوند امرى ناچیزتر از آن است كه گفته اند.

این جاست كه به یاد فصیح ترین آیه شریفه قرآنى مى افتیم كه خداوند متعال در آیه چهل و چهارم سوره هود مى فرماید: (و قیل یا ارض ابلعى ماءك و یا سماء اقلعى و غیض لماء و قضى الامر و استوت على الجودى و قیل بعد للقوم الظالمین).

طوفان مهیب برخاست و موج هایى چون كوه ها در جنب و جوش افتاد و امت گنه كار و سركش به دست هلاك و فراموشى سپرده شدند. از جانب مقامى بزرگ گفته شد: اى زمین، آب خود را فرو بر و اى آسمان، باران خود را بازگیر. آب فرو رفت و فرمان به انجام رسید و كشتى به سلامت بر جودى قرار گرفت و گفته شد كه دورى و نابودى باد گروه ستمكاران را. آرى، این عذاب غضب وحشتناك همه ستمكاران و كافران را نابود كرد و تو گویى آبى از آبى تكان نخورد.

##  طلب جایگاه خیر و بركت

29 (و قل رب انزلى منزلاً مباركاً و انت خیر المنزلین)؛

و نیز بگو: پروردگار من مرا به منزلگاه مبارك فرود آر و تو بهترین فرودآورندگانى.

آنگاه كه سوار شدى از خداوند منزل و فرود آمدنى مبارك را طلب كن كه او بهترین فرودآورندگان است و آن كه شما را از كافران و ستمگران و از غرق و طوفان نجات بخشید، بعد از فرود آمدن شما را به هزار مشكل و دردسر مبتلا نمى كند، بلكه شما را به منزلى مبارك و پر خیر و بركت چنان فرود آرد كه همه آنچه به سبب طوفان و غرق از دست رفته دوباره فراهم آید.

در آیه پیشین، خداوند متعال به نوح دستور داد كه: سپاس و حمد خداوند را به جاى آر كه تو را از شر قومت نجات بخشید و اكنون دستورى مى دهد كه باز هم هزاران خطر مرگبار در كمین است. برخورد كشتى با این بار و مسافر بر ستیغ كوه ها و سخره هاى تند و تیزى كه ممكن است سبب شكافتن كشتى شود یا نشست كشتى در بلندى كوه هایى كه سبب واژگونى و خرد شدن آن و هلاك و تباهى محموله آن گردد، این است كه خداوند متعال به نوح مى فرماید: براى پایان كار و فرود سالم نیز دعا كن.

در من لایحضره الفقیه آمده است كه پیامبر اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به على علیه‌السلام فرمود:

یا على اذا نزلت منزلا فقل: اللهم انزلنى منزلا مباركاً خیر المنزلین ترزق خیره و یدفع عنك شره (54) ؛

اى على، هرگاه در منزلى نازل شدى پس بگو: خداوندا، مرا به منزلى مبارك منزل فرما و تو بهترین نازل كنندگانى. خیر آن منزل روزى تو مى گردد و شر آن از تو دور مى گردد.

هم چنین در كتاب خصال امیرمومنان علیه‌السلام اصحابش را به چهار صد چیز كه صالح و شایسته شخص مسلمان در دین و دنیایش است توصیه كرده است: و اذا نزلتم منزلاً فقولوا: اللهم انزلنا منزلاً مباركاً و انت خیر المنزلین؛ چون به منزلى فرود آمدید بگویید: خداوندا، ما را نازل فرما به منزلى مبارك و تو بهترین نازل كنندگانى (55).

##  نشانه هاى خدا در طوفان نوح علیه‌السلام

30 (ان فى ذلك لایات و ان كنا لمبتلین)؛

همانا در این قضیه نشانه هاست و ما حتما از آزمایش كنندگانیم.

داستان طوفان و غرق شدن قوم نوح را همه مردم قرن هاى گذشته مى دانستند و این به راستى آیه و نشانه اى و عظمت یارى و حقانیت دعوت انبیا و شگفتى عذاب الهى بود و این جریان، یعنى امتحان خلائق توسط حضرت حق همیشه بوده و هست.

ان در جمله (ان كنا) مخففه از ان ثقیله است به گواهى آمدن لام تاكید در خبر آن و معنا چنین است كه ما حتماً و تحقیقاً امتحان كننده ایم.

### گزیده اى از داستان حضرت نوح و طوفان

از خصوصیات حضرت نوح علیه‌السلام شكرگزارى دائمى او بود كه در سوره اسراء بدان اشاره شده است: (انه كان عبدا شكورا) در تفاسیر آمده كه هرگاه جامه اى مى پوشید یا غذایى مى خورد یا آبى مى آشامید خدا را شكر مى كرد و الحمدالله مى گفت و در بعضى تفاسیر نیز آمده كه در آغاز بسم الله و در انتها و الحمدالله مى گفت.

عمر طولانى نوح علیه‌السلام در ادبیات عرب و فارسى ضرب المثل شده است. در بحارالانوار آمده است: ارباب سیر در عمر نوح علیه‌السلام اختلاف دارند. یعقوبى همان 950 سال را ذكر كرده كه قرآن مى فرماید: (و قلبت الف سنه الف الا خمسین عاما).

پس درنگ فرمود در آن قوم هزار سال مگر پنجاه سال و عمر او همان مدتى بود كه در میان قوم خود توقف داشت. جمعى دیگر هزار سال گفته اند. یك دیدگاه 1450 سال و قولى دیگر 1470سال و قول آخر 2300 سال است. در یك خبر آمده كه چون نوح به رسالت مبعوث گشت 850 سال داشت. 950 سال هم در میان قوم به تصریح قرآن كریم توقف و هدایت مى نمود. پس از فرود از كشتى 500 سال دیگر زنده بود كه در مجموع 2300 سال مى شود. 200 سال هم دست به كار ساختن كشتى بود.

عده اى، طولانى بودن عمر نوح را معجزه اى براى او دانسته اند دندان او هیچ نیفتاد و چنین عمرى و سلامتى هیچ تعجبى ندارد.

پیرى، فرسودگى است و نافرسوده شدن عمر و طولانى شدن آن به قدرت قاهره خداى تعالى است و این معجزه هم مثل هزاران دیگر است كه در مورد مردان الهى و پیامبران و اولیاى خدا محقق شده است.

در مورد اندازه كشتى هم اختلاف نظر هست؛ بعضى گفته اند طول آن 1200 ذراع، و عرضش 800 ذراع و ارتفاع آن هشتاد ذرع بوده است. هر دو نوع ذراع یك ذرع یا یك متر است. برخى گفته اند طول آن 700 ذراع، عرض آن 500 ذارع و ارتفاع آن هشتاد ذراع بود قول سوم: نیز این است كه 300 ذراع طول، هشتاد ذراع عرض و سى ذراع ارتفاع داشت.

ابن عباس گفته است: كشتى سه طبقه داشت: طبقه زیرین ویژه وحوش و جانوران، طبقه وسط مخصوص چهارپایان و بالایى براى مردم، نوح علیه‌السلام موارد خوراكى و لوازم را برداشت و در طبقه بالا جاى داد. این ها دیدگاه هایى است كه باید صحت آن را معصوم تایید كند.

آیا طوفان همه گیر بود؟ عده اى مى گویند: طوفان زمان نوح مخصوص یك نقطه یا بخشى از كره زمین بود كه نوح و قومش در آن سكوت داشتند و آن جا سرزمین عراق و نواحى كوفه بوده است. اما بعید نیست كه از مجموع آیات و روایاتى كه در این باره رسیده به ضمیمه شواهد دیگر بتوان نتیجه گرفت كه طوفان زمان نوح، همگانى و عمومى بوده است؛ زیرا نوح علیه‌السلام از پیامبرانى است كه بر همه كرده زمین مبعوث گشت و عمومیت دعوت بهترین شاهد بر فراگیرى عذاب است؛ یعنى هر كه كافر بوده به واسطه طوفان هلاك شده و دیارى باقى نمانده است؛ زیرا نوح علیه‌السلام در نفرین خود بر مردم چنین از خداوند طلب عذاب مى كند: (رب لاتذر على الارض من الكافرین دیاراً) پروردگارا، از كافران روى زمین دیار باقى مگذار. و باز هم پسر را نصیحت كرد كه: امروز از فرمان عذاب الهى هیچ گونه حافظ و نگهبانى نیست جز آن كس را كه خداوند رحم كند. همچنین هنگام نزول عذاب، خداوند دستور مى دهد كه از هر حیوانى یك جفت در كشتى جاى ده و با خود بردار. این دستور، شاهدى است بر حفظ نسل حیوانات در روى كرده زمین و بلا غرق همه اهل زمین بوده است و شاید دنیاى مسكونى كره زمین آن روزگاران شده است.

صدوق رحمه الله در علل الشرایع روایتى نقل كرده كه: چهل سال قبل از طوفان، نسل آنان مقطع گشت؛ به طورى كه در این چهل سال طفلى به وجود نیامد و در هنگام طوفان طفلى نابالغ غرق نشد.

##  جایگزین كردن خوبان به جاى بدها

31 (ثم أنشأنا من بعدهم قرناً آخرین)؛

و سپس قوم دیگرى را بعد از هلاك قوم نوح ایجاد و خلق كردیم.

مراد از قرن، مردم یك عصر است. عجبا، كه باز هم تاریخ تكرار مى گردد و باز هم خلقى جدید و انشایى نو به جمعى دیگر از مردمان بعد از زوال و هلاكت كافران از قوم نوح پدید مى آید.

خلق و خوى انسان هاى محجوب، خودخواه و متكبر همیشه سرپیچى از حق و حقیقت و خضوع نكردن در حضور پیامبران الهى است. فطرت خداپسندانه و خداپرستانه آنها همیشه سركوب خواهش هاى نفسى و هواهاى گوناگون شیطانى است و به همین جهت هم تاریخ مرتب تكرار مى گردد.

## رسولان الهى هدایت گران مردم

32 (فارسلنا فیهم ان اعبدوا الله مالكم من اله غیره افلا تتقون)؛

و سپس فرستادیم در آنان باز رسولى از جنس خود آنان كه خداوند یگانه را عبادت كنید، چه غیر او معبودى ندارید، آیا باز هم نمى خواهید خدا ترس شوید.

و باز هم ما براى نجات و هدایت گروه ها و مردمان جمع آمده بعد از طوفان از جنس خود آنان دیگر بار رسول و پیام آور فرستادیم كه خداوند یگانه را پرستش كنید.

باز هم از كفر، شرك و بت پرستى بپرهیزید كه خدایى غیر از خداوند یگانه براى همه خلایق نیست. آیا باز هم خداوند پروا ندارید؟ كنایه از آن كه طوفان و غرق شدن و عذاب را به دست فراموشى سپردید و فریفته زندگى روزمره این جهانى شدید.

##  شبهه افكنى دنیا طلبان علیه رهبران الهى

33 (و قال الملا من قومه الذین كفروا و كذبوا بلقاء الاخره و اترفناهم فى الحیاه الدنیا ما هذا الا بشر مثلكم یاكل مما تاكلون منه و یشرب مما تشربون)؛

اشراف قوم آن رسول آن هایى كه كافر بودند و دیدار آخرت را تكذیب مى كردند و ما در زندگى دنیایى بهره مندشان كرده بودیم، به مردم گفتند: این شخص، نیست، مگر بشرى مثل شما. مى خورد از آنچه شما مى خورید و مى آشامید از آنچه شما مى آشامید.

و باز هم اشراف خودخواه خودپسند و خاصان اجتماعى فرو رفته در دنیا و دنیاپسندى و فریفته زندگى مادى و باز هم نظر دادن براى مردم نادان و شوراندن آنان را علیه پیامبر الهى.

چرا این چنین اشراف و ملا خود خواه خودپسند همیشه چنین اند و چرا در برابر فرمان و وحى الهى و رسالت انبیاى عظام خضوع و خشوع ندارند. قرآن كریم برجسته ترین صفات زیان بار و مهلك آنان را در كارشكنى رسالت پیامبرشان چنین بیان مى دارد كه آن ملا سه صفت داشتند كه زیر بار رسالت پیامبر نمى رفتند و چه قدر این واقعه در تاریخ تكرار مى شود: نخست، آن كه كافر بودند و دل بسته پرستش غیر خداوند از بت و اصنام؛ دوم، این كه قیامت و لقاى آخرت را انكار مى كردند؛ سوم، فریفتگى به نعمت ها و ثروت و مال دنیا. كفر به مبدأ و معاد سببى است كه آدمى چنان فریفته دنیا شود كه از هر چه غیر دنیا ببرد و به حساب و كتاب و معاد و مسئولیت عالم آخرت توجه نكند و به همین جهت، آن ها را انكار مى كنند و به فرو رفتن در انكار خداوند و معاد فریفتگى آنان به دنیا و زخارف و زر و زیور آن روز به روز پربارتر شود و هر چه دنیاى آنان پربارتر شود دل بستگى و فرورفتگى آنان بیشتر شود، تا آن جا كه كارشان گاه به انكار توحید خداوند و گاه به انكار معاد و حساب و كتاب و گاه به مقابله و جبهه گیرى در مقابل پیامبران و انكار دعوت آنان بكشد و همه این كارشكنى ها از آن قوم براى آن بود كه تواضع و ایمان آنان به رسالت پیامبرشان آنان را از دنیا پرستى و افسار گسیختگى و پیروى هوا و هوس ها باز مى داشت، آنان از راه تكبر و خود برتربینى عوام و توده نادان را خطاب مى كردند كه این مدعى رسالت و نبوت انسانى چون شماست: (ما هذا الا بشر) از آنچه مى خورید و مى نوشید، مى خورد و مى نوشد: (یاكل مما تاكلون منه و یشرب مما تشربون) دیگر چه برترى بر شما دارد تا به رسالت و پیغمبرى براى شما بیاید و شما چه كم از او دارید تا رسول نباشید. مثل آن كه همه فضیلت ها و كمالات انسانى را در خوردن و آشامیدن حیوان گونه مى دیدند و سعادتى جز این تصور نمى كردند كه چون حیوانات بخورند و بیاشامند و در كامجویى ها و لذت ها یله و رها باشند. قرآن كریم هم درباره اینان مى فرماید: (اولئك كالانعام (56))؛ و اینان چون چهارپایانند. هم چنین مى فرماید: (والذین كفروا یتمتعون و یاكلون كما تاكل الانعام (57))؛ آنان كه كافر شدند، خرسند و سرگرم لذت برى اند و چون چهارپایان مى خورند.

##  انكار مقام رهبران الهى!

34 (و لئن اطعتم بشراً مثلكم انكم اذاً لخاسرون)؛

و اگر شما از بشرى چون خودتان پیروى و اطاعت كنید بسیار زیان كار و نالایقند.

مگر نه اینكه او بشرى مثل شماست. شما عاقلانید، او چه برترى و فضیلتى بر شما دارد ناشایسته رسالت، نبوت و سرپرستى شما گردد؟ و باز هم همان بهانه اى كه قوم نوح را بر او گرفتند كه او مى خواهد بر شما برترى وتفضل جوید و به راستى اگر شما عاقلان، از او كه بشرى چون شماست پیروى كنید زیان كارید. اطاعت او مایه خسران شما و به هدر رفتن زندگى سعادت مندانه شماست، چون زندگى غیر از این زندگى در میان نیست و در این زندگى هم جز خورد و خواب و آزاد ویله زیستن، سعادتى نیست و با اطاعت از این مرد كه فضیلتى بر شما ندارد چه آزادى ها و چه لذت ها را از دست داده خسران و زیان زده مى گردید.

##  یادآورى روز رستاخیز

35 (أیعدكم انكم اذا متم و كنتم تراباً و عظاماً انكم مخرجون)؛

آیا این شما را وعده و نوید مى دهد: آن هنگام كه مردید و خاك و استخوان شدید دیگر بار از زمین سر بر مى آورید؟

پرسش در (أیعدكم) استفهام انكارى است؛ یعنى آیا چنین چیزى را باور مى كنید كه اگر مردید و استخوان پوسیده و خاك بیهوده گشتید، دگرباره سر از خاك برداشته براى حساب و كتاب و جزا و پاداش حاضر مى گردید؟ آیا چنین چیزى را باور دارید كه چیزى رفته و نابود گشته دوباره در جلو چشمشان شما باز آید؟ هیهات.

##  باور به آیات الهى

36 (هیهات هیهات لما توعدون)؛

37 (ان هى الا حیاتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین)؛

هیچ گاه، هیچ گاه تحقق نپذیرد آنچه شما را وعده مى دهد.

زندگى جز این زندگى دنیایى نیست، مى میریم و زنده مى شویم و ما هرگز از خاك برانگیخته نخواهیم شد.

هیهات، یعنى هرگز هرگز، هیچ گاه چنین نشود، كلمه اى جهت استبداد و دور كردن مطلبى است و تكرار آن شدت مبالغه در ناباورى را مى رساند كه به هیچ وجه چنین چیزى شدنى نیست، مگر تاكنون چنین چیزى را دیده اید؟ حیات و زندگى ما جز همین حیات و زندگى حاضر نیست؛ مى میریم، زنده مى شویم. گروهى مى میرند و گروهى دیگر به دنیا مى آیند. زندگى همین زاد و ولدها و مردن هاست و چیزى غیر از این نیست. (و ما نحن بمبعوثین) جمله اسمیه آمده براى تأكید كه البته ما برانگیخته شدنى نیستیم و براى زندگى دیگرى غیر از این زندگى دنیایى زنده نخواهیم شد.

##  انكار رسالت انبیا

38 (ان هو الا رجل أفترى على الله كذباً و ما نحن له بمؤمنین)

او نیست جز مردى كه دروغى را به خدا افترا زده و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد.

بعد از این همه افتراها و كارشكنى ها، آخرین بار هم نسبت كذب و افترا نسبت به پیامبر خدا زدند كه او مردى دروغ گوست كه بر خداوند افترا بسته و خداوند هم او را نفرستاده است؛ زیرا گاه ادعاى توحید مى كند كه براى شما خدایى جز خداى واحد یگانه خالق آسمان ها و زمین نیست و گاه مى گوید: (انكم اذا متم و كنتم تراباً و عظاماً انكم مخرجون)؛ به درستى كه شما چون مردید و خاك و استخوان پوسیده گشتید دوباره از قبرها خارج خواهید شد. و این رسول دروغ مى گوید كه گاه ادعاى توحید و یگانگى خداوند مى كند و گاه هم وعده بعثت و رستاخیز مى دهد.

(و ما نحن له بمؤمنین) خودشان را كه از بزرگان و اشراف مى دانستند، همراه با عوام مردمشان ذكر كردند و همه را شركت دادند تا همه یك صدا بوده و خود تنها نباشند و عامه مردم نیز آنان را متهم به تك روى و خودرایى نكنند.

##  استمداد از خدا در مقابل منكران

39 (قال رب أنصرنى بما كذبون)؛

آن رسول گفت: پروردگارا، مرا بر این قوم در برابر تكذیب هاى آنان یارى فرما.

آن رسول گرامى و فرستاده حق، درازى با قوم كافر و بت پرست خود زحمت ها كشید، شاید آنان هدایت یافته، براى توحید و عبادت و تقواى الهى، شایستگى بیابند، اما آن همه زحمت ها روز به روز بر كفر و عناد و كار شكنى آنان افزود. هرچه توانستند گفتند و هر تهمتى خواستند زدند. این هنگام آن رسول گرامى روزنه ها براى هدایت آنان بسته دید، عرض كرد: بارالها، تو مرا در مقابل تكذیب ها و تهمت هاى اینان یارى فرما.

##  وعده الهى براى عذاب دشمنان

40 (قال عما قلیل لیصبحن نادمین)؛ )

خداوند فرمود: آن ها به زودى از كار خود سخت پشیمان خواهند شد.

در استجابت دعاى آن رسول، خداوند متعال فرمود:

سوگند كه اینان به همین زودى و با گذشت زمان كمى سخت پشیمان خواهند شد. لام در (لیصبحن) جواب سوگند مقدر و نون تأكید ثقیله هر دو تأكیدى سخت است كه سوگند اینان حتماً و قطعاً به زودى با فرا رسیدن عذاب سر تا پاى آنان را پشیمانى ندامت دنیا و آخرت فرا خواهند گرفت.

##  عذاب خداوند

41 (فأخذتهم الصیحة بالحق فجعلناهم غثاء فبعداً للقوم الظالمین)؛

و سپس سرانجام صحیه عذاب، آنان را به حق فرا گرفت و ما آنها را همچون خاشاك بیابان ها قرار دادیم و قوم ستمگر از رحمت خداوندى دور باشند.

گاه عذاب و انتقام الهى فرا رسید و آنان صیحه اى كه به راستى شایسته آنان و مستحق آن بودند فرا گرفت؛ آن چنان صیحه و عذابى كه آنان را به گونه اى سوخت و سیاه كرد كه گویى خاك و خاشاك هایى بى قیمت و بى ارزش با كف هاى آب ها به نیستى و نابودى رفتند و به راستى دورى و نابودى باد بر گروه ستم كاران: (فبعداً للقوم الظالمین). وعده عذاب آنان كه خداوند به پیامبرش داده بود به انجام رسید و آنان به فنا و هلاك رفتند و خداوند فرمود: دورى و نابودى بر آنان باد.

غثاء خاشاك و خاك و شاهدى است كه شدت عذاب الهى بر قوم هود علیه‌السلام چنان بود كه همه جا را كوبیده و ویران كرد و اجساد بى جان آنان را به خاك و خاشاك تبدیل كرد كه نه قیمتى دارد و نه بقایى.

به باور عده اى، چون صیحه عذاب قوم ثمود، امت صالح پیغمبر بود، مراد از این رسول، صالح علیه‌السلام بوده است.

به مقتضات آیات شریفه قرآنى به ویژه در سوره هود علیه‌السلام رسول بعد از نوح، هود بود كه قوم او عاد بود و آنان هم به تقاضاى هود عذاب آنان با صیحه عذابى محو و نابود شدند. به شهادت قرآن كریم، عذاب هر دو قوم به صیحه بوده و خداوند متعال در آیه سیزدهم سوره فصلت مى فرماید:

(فان أعرضوا فقل أنذرتكم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود)؛

اى رسول گرامى، اینان روى گرداندند آنان را بگو كه: شما را مى ترسانم از صاعقه و عذابى مثل صاعقه عاد و ثمود.

صاعقه هر عذاب وحشتناكى است كه با صداى مهیبى حادث شود و مایه هلاكت و ویرانى شدید گردد، چه صاعقه آتشین آسمانى و چه عذابى دردناك از طوفان هاى شدیدى كه درخت تناور و تنومند را از ریشه و بن بركنده، انسان ها را به شدت از زمین برداشته و به زمین بكوبد. شاهد بر آن كه مراد از صاعقه، بلاها و عذاب هاى وحشتناك بوده كه گاه از آتش و جرقه و الكتریسته و گاه از بادهاى بنیان كن و ویران گر به وجود آمده، آیه شریفه پانزدهم و شانزدهم از سوره فصلت است كه مى فرماید:

(فاما عاد فأستكبروا فى الارض بغیر الحق و قالوا من اشد منا قوة او لم یروا ان الله الذى خلقهم هو اشهد منهم قوة و كانوا بآیاتنا یجحدون فأرسلنا علیهم ریحاً صرصراً فى ایام نحسات لنذیقهم عذاب الخزى فى الحیاة الدنیا و لعذاب الاخرة أخزى و هم لا ینصرون)؛

و اما قوم عاد در زمین به ناحق استكبار ورزیدند و گفتند: چه كسى از ما نیرومندتر است. آیا آن ها نمى دیدند و نمى دانستند خداوندى كه آن ها را آفریده از آنان قوى تر است و آن ها به سبب همین پندار، پیوسته آیات ما را انكار مى كردند. سرانجام تند بادى شدید و هول انگیز سخت و سرد در روزهایى نحس و شوم بر آنها فرستادیم تا عذاب خوار كننده را در این زندگى دنیا به آن ها بچشانیم و یقیناً عذاب آخرت از آن هم خوار كننده تر و از هیچ كس و هیچ سویى یارى نمى یابند. صریح دو آیه فوق آن است كه قوم عاد نیز مثل قوم ثمود به صاعقه و عذاب الهى نابود گشته اند و مراد از آن صاعقه، باد مرمرى بوده كه در روزهاى شوم و نحس بر آنان وزید و آنان را نابود كرد.

##  سقوط و ظهور جوامع

42 (ثم أنشأنا من بعدهم قرناً آخرین)؛

سپس اقوام دیگرى را بعد از آنان پدید آوردیم.

باز هم داستان اقوام و پیامبران دیگر و باز هم همان قلت مؤمنان و كثرت كافران و ستم گران و سختى ها و خون دل خوردن پیامبران معصوم و مظلوم خداوندى و استهزا و اهانت و پافشارى كافران در كفر و عناد و استهزا و عذاب الهى و اجل همراه با تهدید و تحدید هر كدام از آن اقوام گوناگون. اقوام پیامبران بعد از هود و صالح چون قوم ابراهیم و لوط و شعیب و فرعونیان در وقت مقرر از جانب خداوندى آنان را دریافت، نه لحظه اى پیش از استحقاق و نه مدتى بعد از استحقاق و این قانون الهى است كه:

##  زندگى و مرگ یك جامعه

43 (ما تسبق من امة اجلها و ما یستأخرون)؛

اجل و مهلت هیچ قومى نه بر استحقاق آنان پیشى مى گیرد و نه از آنان به تأخیر مى افتد.

عذاب و هلاكت و موعد و میعاد مرگ و هلاك هیچ گروهى نه قبل از موعد طغیان در كفر و عناد آنان تحقق مى پذیرد و نه بعد از استحقاق آنان به عذاب سخت الهى تأخیر مى افتد. با لبریز شدن كفر و عناد آنان، دیگر امیدى به هدایت آنان نیست و بقاى آنان هم جز عناد و كفر چیزى در پى نمى آورد.

##  عبرت از عذاب الهى

44 (ثم ارسلنا رسلنا تترا كلما جاء امة رسولها كذبوه فأتبعنا بعضهم بعضاً و جعلناهم أحادیث فبعداً لقوم لا یؤمنون)؛

سپس پیامبران خود را یكى بعد از یكى پى در پى فرستادیم و هر زمان رسولى براى هدایت قومى مى آمد تكذیبش مى كردند، ولى ما امت هاى سركش و لجوج را یكى پس از دیگرى هلاك كرده به سرنوشت پیشینیان آنان دچار ساختیم و آن ها را قصه ها و حكایت ها در زبان آیندگان قرار دادیم. چنان محو و نابود شدند كه جز نام و قصه هایى از آنان باقى نماند، به راستى دور باد از رحمت خداوند قومى كه ایمان به او نمى آورند.

تترا چون تقوى پى درپى بودن و یكى پس از دیگرى است. به اشتیاق این كلمه بعداً اشاره مى گردد. سنت خداوندى چنین بوده كه همواره امتى را بعد از امت دیگر انشا و خلق كرده به سوى حق و فضیلت هاى والاى الهى از توحید و یكتاپرستى هدایتشان كند و بدین منظور هم به تواتر و پى درپى رسولان الهى بیایند و خلق را هدایت كنند و البته در این راه نیز سنت امتحان و ابتلا براى مردمان هست و شگفتا گویى سنت این امت ها و مردم هم چنان بوده است كه پیامبران الهى را یكى پس از دیگرى تكذیب كنند.

سنت دوم خداوندى هم در پى تكذیب آنان مجازات و به هلاكت رساندن كافران و تكذیب كنندگان است و به همین سنت هم خداوند متعال اشاره مى فرماید كه: بعد از امت هایى كه به غرق و صیحه و باد صرصر هلاك شدند، ما باز هم امت هاى دیگرى را آفریدیم و پیامبران خود را یكى پس از دیگرى به سوى شان مى فرستادیم و آنان هیچ گاه بدون رسول نبوده اند.

اگر رسولى مى رفت، دیگرى جانشین او مى گرفت و این تواتر و توالى را خداوند متعال با كلمه ثم كه مفید ترتیب و بعدیت است، بیان فرمود كه: (ثم ارسلنا رسلنا تترا)؛ همین طور پیامبران ما چون ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف و شعیب به سوى آنان مى آمدند و آنان هم مرتب آن پیامبران را تكذیب مى كردند و خداوند آنان را یكى پس از دیگرى به عذاب خود هلاك فرمود. آن چنان عذاب و هلاكتى كه گویى از آنان هیچ اثرى و نشانى جز حكایتى بر سر زبان ها نماند.

(و جعلناهم أحادیث) بلیغ ترین و رساترین بیان در قهر و عذاب الهى كه آن چنان رفتند و عذاب الهى آنان را گرفت كه عینى از ایشان باقى ماند و نه اثرى؛ نه نامى و نه نشانى. تنها داستان و حكایتى تا مایه عبرت دیگران شود. (فبعداً لقوم لا یؤمنون) پس دورى و نابودى باد هر آن قومى را كه به خداوند یگانه و پیامبرانش ایمان نمى آورند. آنان شایستگى بقا ندارند، نه خودشان و نه اثرشان و در آخرت نیز دور از رحمت پروردگار و در عذابى سخت ترند.

كلمه تترا در آیه شریفه از ماده وتر به معناى پى درپى و یكى بعد از دیگرى است، مانند تواتر اخبار. خبرهایى كه یكى بعد از دیگرى در مورد چیزى بیاید، تا آن جا كه موجب یقین آدمى و سكون او بر مضمون آن گردد.

تترى چون تقو بر وزن فعلى از مواتره و وتر گرفته شده وتاء آن بدل از و او است، مثل خود كلمه تقوى كه اصل آن و قوى از ماده وقایع است و مثل تراث كه اصل آن وارث از ماده ورث و مثل تجاه كه اصل آن وجاه از ماده وجه است.

البته این ابدال حرف عله گاه قیاسى است، مثل باب افتعال كه حرف عله فاءالفعل در این باب قلب به تاء شده و در تاء باب افتعال ادغام مى شود، مثل اتقا كه اصلش اوتقاء بوده و مثل اتساع كه اصلش اوتساع بوده است. گفته اند كه ابدال حرف عله در تقوى و تترى سماعى است، نه قیاسى و حق آن است كه حرف عله هرگاه فاءالفعل باشد او نیز در مشستقات مبدل به تاء مى گردد، چون تقوى و تترى و ابدال سماعى چون صراط و ماء است كه اصل آن ها سراط و ماه بوده است.

##  آیات روشن

45 (ثم ارسلنا موسى و أخاه هرون بایاتنا و سلطان مبین)؛

سپس موسى و برادرش را با آیات و نشانه هاى ما و قدرت روشن فرستادیم.

بعد از پیامبران گذشته و امت هایشان ما موسى و برادرش هارون را به رسالت همراه با آیات و معجزات باهره و برهان و منطق روشن و نیرومند آنان در مقابل فرعونیان گسیل داشتیم.

آیات موسى علیه‌السلام از ابتداى انعقاد نطفه اش تا زمان رسالتش متواتر و متعالى بود. چون انعقاد نطفه او در اتاق مخصوص فرعونى كه فرزندان پسر بنى اسرائیل را مى كشت - كه مباد آن پیامبرى كه نابودى فرعون به دست اوست به دنیا آید. آیات بعدى چون ناپیدایى حمل او در مادر و در تنور گذاشتنش و با آتش بازى كردنش و به وحى الهى در صندوق گذاشتن و در نیل رها كردن و بازگشتن دوباره به دامن پر مهر مادر، تا آیات و معجزات زمان نبوتش، چون عذاب هاى الهى بر فرعونیان مثل طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خوك ها كه آیات زیادى بوده اند: (فأرسلنا علیهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم آیات مفصلات (58)).

به موسى وعده دادند كه اگر عذاب از ما برداشته شود، ایمان مى آوریم، دست از بنى اسرائیل برداشته به آن ها اجازه خروج داده همراه تو مى فرستیم. اما پس از برطرف شدن عذاب باز هم ایمان نیاوردند: (و لما وقع علیهم الرجز قالوا یا موسى ادع لنا ربك بما عهد عندك لئن كشفت عنا الرجز لنؤمنن لك و لنرسلن معك بنى اسرائیل فلما كشفنا عنهم الرجز الى اجل هم بالغوه اذا هم ینكثون (59)) این ها آیات موسى بود و سلطان مبین هم سلطان و تسلط او بر استدلال و برهان و تثبیت مقام نبوت و رسالت خود بدون آن كه براى كافران و فرعونیان قیمتى و قدرى قائل باشد.

##  سركشى مستكبران

46 (الى فرعون و ملأه فاستكبروا و كانوا قوماً عالین)؛

به سوى فرعون و اشراف او فرستادیم و آنان سركشى و استكبار كردند و آنان گروهى سركش و متكبر بودند.

دور رسالت الهى به موسى و برادرش هارون رسید. ما گسیل داشتیم این دو رسول را به سوى فرعون و اشراف گرد او و آنان

به سبب خلق و خوى برتربینى خود باز هم استكبار و سرپیچى كردند. ملأ، یعنى اشراف قوم.

آنان خود را اختیار دار همه مردم و صاحب نظر و رأى و دیگران را تابع و پیرو خود مى دانستند؛ تا آن جا كه دیگران را بنده و فرمان بر خود مى پنداشتند، حتى بنى اسرائیل را هم عبد و برده خود كرده بودند. خود برتربینى آنان، طغیان بر مردم و به اطاعت آوردن آنان بود. مایه فساد و تباهى هر اجتماع همین همین خواص مستكبر و سركش و سردمداران و دست اندركاران اجتماع اند و هیچ اجتماعى اصلاح نشود مگر با اصلاح سردمداران.

فرعون و ملأ و اشرافش به حكم همان سنت عصیان و سركشى در مقابل موسى و هارون نیز استكبار ورزیدند. اصولاً آنان: (كانوا قوماً عالین) و خلق و خوى استكبار و برتربینى بافت و ساخت فكر و روحشان شده بود و همیشه چنین اقوامى بى شمار در قرن ها آمدند و به استكبار و علو خود به هلاكت ابدى و دمار همیشگى رفتند و از آنان هم حكایتى و قصه اى نماند تا آیندگان باز گویند.

##  كوچك شمردن بزرگان!

47 (فقالوا أنؤمن لبشرین مثلنا و قومهما لنا عابدون)؛

پس گفتند: آیا ایمان آوریم به دو انسانى كه مثل خود ما هستند، حال آن كه قوم این دو نفر بردگان مایند و ما را پرستش مى كنند (پس اینان نیز باید چنین باشند. )

باز هم بهانه پیشینیان كه آیا به دو انسانى مثل خود آوریم. این عبارت، استفهامى انكارى و تعجبى است. اینان دو بشر مثل ما هستند. قوم و دودمان این دو نفر بردگان بلكه پرستندگان مایند. مگر این دو نفر نیز از آنان نیستند، پس اینان هم باید برده ما باشند، نه پیامبر و رسول بر ما. فرعونیان گذشته از بردگى مردم، توقع پرستش از آنان داشتند. همین طور از بنى اسرائیل. مگر فرعون خود به موسى علیه‌السلام نگفت: (لئن اتخذت الهاً غیرى لا جعلنك من المسجونین (60))؛ اگر معبودى غیر از من بگزینى تو را از زندانیان قرار خواهم داد. فرعون توقع عبادت و پرستش از موسى دارد، چه رسد به غیر او. آنان خود بت پرست و گوساله پرست بودند و دیگران را عابد و پرستش كننده خود مى خواستند، زهى جهالت گفتند: موسى و هارون دو بشر و انسان مثل مایند. این نهایت كلام منكران است، حال پیامبران و اولیا را قیاس بر حال خود مى كنند، غافل و جاهل از آن كه انبیا و اولیا در این قواى بدنى و ظاهرى مثل دیگران و با آنان مشاركت دارند، اما ارزش انسان ها به ادراكات و صفاى نفس و فیوضات قلبى آنان است.

چه بسا انسان هایى كه جاهلان و گمراهانى اند كه هدایت دو قدم جلو پاى خود را در نمى یابند و چه انسان ها كه ادراكات و فیوضاتى بر قلب هاى آنان جاى گرفته كه دیگران را خبرى نبوده، منكر آن معارف و الطافند، باور برترى اینان را بر خود ندارند و به همین سبب به انكار و استهزا روى مى آورند.

##  سزاى تكذیب كنندگان

48 (فكذبوهما فكانوا من المهلكین)؛

پس آن دو (موسى و هارون) را تكذیب كردند و سرانجام هم به هلاكت و نیستى رفتند.

باز هم به همان سنت انكار و تكذیب قوم موسى و هارون هم آن دو راد تكذیب كرده به دروغ گویى متهمشان ساختند و باز هم به حكم سنت جزا و پاداش خداوندى آن قوم نیز به نابودى و هلاكت ابدى رفتند.

##  كتاب آسمانى، راهنماى بشر

49 (و لقد آتینا موسى الكتاب لعلهم یهتدون)؛

و به تحقیق ما به موسى كتاب آسمانى دادیم، شاید آنان هدایت یابند.

ما قوم موسى را بدون هدایت و كتاب هلاك نكردیم و حاشا كه چنین باشیم، بلكه كتاب خود را به موسى عنایت كردیم، آن قوم هدایت یابند. لعل (شاید) براى تردید نیست، بلكه امر است كه باید هدایت یابند.

اما آنان با لجاجت و استكبار بر گمراهى خود تا مرز هلاكت و نابودى پاى فشردند و نابود شدند:

كتاب خداوند به موسى، همان الواح تورات بود كه در آن از هر چیزى ثبت شده بود؛ چنان كه خداوند متعال فرمود:

(ثم آتینا موسى الكتاب تماماً على الذى أحسن و تفضیلاً لكل شى ء و هدى و رحمة لعلهم بلقاء ربهم یؤمنون (61)).

هم چنین فرمود: (و كتبنا له فى الألواح من كل شى ء موعظة و تفضیلاً لكل شى ء (62)).

در آیات پیشین سخن از موسى و هارون با هم و ضمیرها به صورت تثنیه به هر دو باز مى گشت، اما در این آیه موسى علیه‌السلام را به كتاب اختصاص داد كه ما به موسى كتاب عنایت كردیم، زیرا كتاب بر موسى نازل شد و او پیامبر اولوالعظم صاحب كتاب و شریعت جدید بود و هارون تابع و پیرو او.

##  عیسى و مریم (عليهم‌السلام، آیات بزرگ خدا)

50 (و جعلنا أبن مریم و امة آیة و آویناهما الى ربوة ذات قرار و معین)؛

و ما پسر مریم و مادرش را نشانه اى بزرگ قرار دادیم و آن دو را جایگاهى بلند و هموار با آرامش و امنیت و چشمه سار خوش گوار جاى دادیم

فرزند مریم از پیامبران عزیز و عظیم خداوندى بود كه پیدایش ابتدایى او آیه و نشانه اى بزرگ براى خود او و مادرش مریم بود؛ آیه و نشانه اى بس لطیف كه قائم به هردو بود.

از این رو، خداوند متعال فرمود: ما عیسى و مریم، مادرش را نشانه اى بزرگ از اعجاز الهى و قدرت خداوندى قرار دادیم. تعبیر از عیسى علیه‌السلام به ابن مریم براى نشان شدت مهر و عطوفت این مادر و فرزند بود كه در آفرینش فرزند هر دو با هم در این اعجاز آیه و نشانه عظمت الهى بودند. ولادت عیسى از مریم عذرا و بكر، بدون دخالت پدرى به فرمان پروردگار، كرامتى بزرگ و اعجازى بس شگفت انگیز بود. این نشانه و آیه قائم و وابسته به مسیح و مادرش مریم عذرا عليها‌السلام بود از این جهت، هردو را یك آیه و نشانه شمرد. خود این خلقت، اعجاز و كرامتى الهى بود، نه آنكه معجزه و نشانه نهاده شده در دست آنان باشد تا از آنها آشكار و پدیدار گردد. گرچه آیات معجزات عیسى علیه‌السلام بعد از خلقتش بسیار ظاهر و هویدا گشت.

ما فرزند مریم (عیسى) و خودش (مریم) را آیه و نشانه قرار داده و آن دو را در مكانى بلند مرتبه و تخت و هموار (ربوده) با چشمه سار آب خوش گوار (معین) قرار دادیم. آوینا از مصدر ایواء باب افعال به معناى بازگشتن و سكنا گزیدن، به ویژه بازگشت و سكنا گرفتن انسان در خانه و مسكن است. و مأوا - اسم مكان - از همین ماده و به معناى جاى گاه سكونت. با امن و امان است. معین یا از ماده معن - بر وزن شأن - به معناى جریان آب و معین - بر وزن فعیل - صفت مشبه است و یا از ماده عین به معناى چشمه اى است كه آب جوشان بوده و با چشم دیده شود. طبق این معنا میم زاید و كلمه بر وزن مبیع اسم مفعول است. آیه مباركه دلالت مى كند كه به واسطه رفتار ناشایست یهودیان و آزار آنان به این مادر و فرزند، مریم و عیسى سال ها در جاى امن و امان. خوش آب و هوا در جاى الهى قرار گرفتند و هیچ گزند و زیانى به آنان نرسید. سخن ها در باره این مكان بسیار است، اما سعد اسكاف از امام باقر علیه‌السلام روایت كرده كه فرمود: ربوه كوفه و قرارگاه مسجد و معین فرات بوده است، هم چنین در روایت سلیمان بن نهیك از امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه چنین آمده است (63).

##  خوراك پاك براى انسان هاى پاك

51 (یا ایها الرسل كلوا من الطیبات و أعملوا صالحاً انى بما تعملون علیم)؛

اى پیامبران، از طیبات و پاكیزه ها بخورید و عمل صالح انجام دهید كه من به هرچه مى كنید آگاهم.

رزق و روزى و جاى گاه امن و امان عیسى و مادرش را خداوند متعال آماده كرد، اما این لطف و عنایت تنها به آنان نبود، بلكه همه پیامبران در دنیا از آلودگى ها پاك و منزه بوده اند؛ غذاها و طعام هاى آنان نیز طاهر و طیب از ناپاكى ها بوده است. گرچه آیه شریفه به صورت امر و طلب جدى آمده، اما امرى ارشادى به این مطلب است.

خطابى از خداوند متعال به همه پیامبران كه در زمان هاى متمادى و پى درپى آمده اند. خطاب به همه آنان و در مقام منت نهادن بر آنان است كه شأن شما آلودگى به پلیدى ها نیست. اى پیمبران، راه هاى به دست آوردن مال هاى حرام و استفاده از غذاها و طعام هاى ناپاك، اهل عذاب و كافران و گناه كاران را به ورطه هاى هلاك، كفر و افكار كشاند و شما از این لغزش ها بدورید. بنابراین، از اموال و غذاها و طعم هاى پاك بهره بگیرید كه از ناپاكى ها به دور است.

ارتزاق و تصرف در امور مورد پسند خداوند را اختیار كنید (و اعملوا صالحا) در مقابل این منت و لطف خداوندى عمل صالح و شایسته انجام دهید. اشاره به رابطه مستقیم مال حلال با عمل صالح و در مقابل این نعمت و منت خداوندى حضور و شهود و علم حضرت بارى را (رعایت كنید) كه او با آنچه مى كنید از تمام زوایاى اعمال و رفتار شما آگاه است و این خطاب و سنت را خداوند متعال نه تنها به پیامبرانش، بلكه به همه مؤمنان متوجه مى كند كه: (یا ایها الذین آمنوا كلوا من طیبات ما رزقناكم و اشكروا لله ان كنتم ایاه تعبدون (64)). اى كسانى كه ایمان آورده اید، از طیباتى كه شما را روزى داده ایم بخورید و خداوند را سپاس بگزارید، اگر به راستى او را عبادت مى كنید. در آیه دیگر نیز مى فرماید: (و لقد كرمنا بنى آدم و حملناهم فى البر و البحر ورزقناهم من الطیبات و فضلناهم على كثیر ممن خلقنا تفضیلاً (65))؛ به تحقیق ما گرامى و بزرگ داشتیم فرزندان آدم را و آن را در خشكى و دریا بر مركب ها حمل كردیم و روزى دادیم آنان از روزى هاى پاكیزه به آنان دادیم و بر بسیارى از مخلوقات خود برترى. بخشیدیم. از همین جا به دست مى آید كه اگر خداوند متعال پیامبران گرامى خویش را امر مى فرماید كه از طیبات بخورید و عمل صالح انجام دهید و بدانید كه خداوند به آنچه عمل مى كنید آگاه است، پس وظیفه مؤمنان، اقتداى حتمى به پیامبران است كه از حلال بخورند و دنبال حرام نباشند و پیغمبر اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: ان الله طیب لایقبل الا طیباً به درستى كه خداوند طیب است و جز طیب را نمى پذیرد (66).

البته نیاز انسان ها به منبع درآمد و تناول غذاها و آشامیدنى ها مشهود همگان است، اما شایسته است آدمى همین نیاز را از راه حلال برآورده كند و كسب و كار حلال و طیب را برگزیند و از غذاها و طعام هاى حلال برآورده كند و كسب و كار حلال و طیب را برگزیند و از غذاها در روحیات انسان ها تأثیرى قطعى دارد. بلكه غذاهاى مختلف آثار اخلاقى متفاوتى دارد. از همین جهت، خداوند متعال به رسولان گرامى خود امر مى كند كه: (كلوا من الطیبات و اعملوا صالحاً) اشاره به آن كه عمل صالح از راه هاى حرام و غذاهاى ناپاك فراهم نمى آید. در روایات و احادیث، آثار طعام و غذا در دعا ذكر شده است:

قال رجل یا رسول الله! احب ان یستجاب دعائى، فقال صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم طهر مأكلئك و لاتدخل بطنك الحرام (67) ؛

مردى خدمت رسول خدا عرض كرد: دوست دارم دعایم مستجاب شود، فرمود: غذاى خود را تطهیر كن و حرام در شكم خود وارد مكن.

از امام صادق علیه‌السلام نیز نقل شده كه:

من سره أن یستجاب دعوته فلیطیب مكسبه؛

كسى كه دوست دارد دعایش مستجاب شود كسب و كارش را از حرام را از حرام پاك كند.

در الجواهر السینة آمده است: از جمله احادیث اسرائیلیات خطاب به حضرت نبوى صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: یا احمد، ان العبادة عشرة أجزاء تسعة منها طلب الحلال، فاذا طیبت مطعمك و مشربك فانت فى حفظى و كنفى فرمود: اى احمد: به درستى كه عبادت ده جزء است، نه جزء آن طلب حلال است، وقتى خوردنى و آشامیدنى تو حلال شد پس تو در حفظ و حمایت من هستى.

##  وحدت كلمه

52 (و ان هذه امتكم واحدة و أنا ربكم فاتقون)؛

این مردم، همه، داراى یك دین است و همه شما واحدى هستید و من پروردگار شمایم از مخالفت من بپرهیزید.

در آیات پیشین از پیامبران گذشته و امت هاى آنان نام و یادى بیان آمد. ذكر داستان ها و اشاره به لزوم اطاعت از همه پیامبران در هر زمان اشاره اى است كه این لزوم اطاعت از همه پیامبران در هر زمانى اشاره اى است كه این لزوم اطاعت لازمه همه ادیان الهى است و همه آنها در لزوم اعتقادیه توحید بیارى و نفى هرگونه شرك ذاتى و صفاتى و عبادى مشتركند. دعوت همه انبیا به این است كه بشر بداند براى او خداوند یكتا و یگانه اى است كه خالق آسمان ها و زمین است و مقتضاى ربوبیت او باید او را به یگانگى، آن هم نه از راه سلیقه هاى شخصى و كج فهمى هاى جاهلان و نادان، بلكه از راه آموزه هاى انبیاى الهى و اجابت دعوت هاى آنان پرستش كرد. آفرینش انسان ها و دعوت آن ها به تكالیف الهى، مستلزم آن است كه روز حسابى باشد و خلق آماده پاسخ گویى آن روز باشند و این، دین توحیدى همه پیامبران است و همه افراد چون امت واحده مشترك در اجابت این دعوت مى باشند: (و أنا ربكم)؛ من پروردگار شمایم. همه انسان تحت تربیت و ربوبیت حضرت حق اند. و مقصد و منتهاى واحدى دارند كه آن رستگارى در دنیا و آخرت آنان در سایه یكتاپرستى و نفى هرگونه شرك بوده و اطاعت محض از دستورهاى خداوند است. ربوبیت و الوهیت خداوند متعال حقیقت محض و امرى تكوینى است كه جز او رب، مدبر، خالق و معبودى نیست. نه امرى دلخواه، قراردادى و اعتبارى تا گروهى چنین باشد و گروهى چنان؛ گروهى این رب و معبود را بپرستند و گروهى معبودهاى خودپرداخته دیگر را.

بنابراین همه ادیان الهى مقصدى واحد و مقصودى فارد دارند و آن، توحید خالص و یگانه پرستى محض است. البته ادیان الهى هركدام به مقتضات دوران هاى بشرى، تكالیف فرعى گوناگونى داشتند، بدون آن كه اصل مشترك همه آن ها كه همان توحید محض و نفى هرگونه شركى است تغییر كند. پس همه اجتماع بشرى و امت هاى مختلف چون امتى واحدند كه در پرتوى ربوبیت حضرت حق اند و به همین مناسبات، در آخر آیه شریفه فرمود:

(و أنا ربكم فاتقون)؛ و من پروردگار یگانه همه شمایم پس از من پروا كنید و بترسید.

لكن مردم، این دین واحد را قطعه قطعه كردند و هركدام خدایى به جاى خداوند یگانه رب العباد گرفتند و ادیانى غیر از دین الهى تراشیدند؛ همان طور كه خداوند متعال مى فرماید:

##  گزینش سلیقه اى دین

53 (فتقطعوا امرهم بینهم زبراً كل حزب بما لدیهم فرحون)؛

اما این مردم دین ما را در میان خود پراكنده و قطعه قطعه كردند و هر گروهى به آنچه خود داشته و پسندیده بودند، دل خوش گشتند.

طبیعى است اگر دین واحد خداوندى میان گروه ها و اجتماعات بشرى پاره پاره گردد، هر گروهى براى خود دینى و مكتبى و حتى معبودى و بتى مى گیرد و مى تراشد و هر گروهى هم به آنچه نزد او باشد دل خوش است.

زبر به ضم زاء و باء جمع زبور به معناى كتاب و صحیفه است. گویى هركدام براى خود كتابى، صحیفه اى و دستورى تراشیدند و بدان پاى بستند. بعضى گفته اند زبر جمع زبره بر وزن طعمه به معناى پاره پاره ها و قطعه هاست. معناى اول، مصداقى از معناى دوم است؛ زبر به معناى كتاب ها و صحیفه ها مصداقى از معناى قطعه قطعه ها و تكه تكه هاست.

##  منكران، رها در جهل شان

54 (فذرهم فى غمرتهم حتى حین)؛

پس (اى رسول ما) آنان را در جهل و غفلتشان رها ساز تا هنگامى معین.

این آیه، دلدارى به رسول گرامى خداوند است كه اى رسول گرامى ما، این گروه ها كه اكنون زیر بار حقیقت توحید و دین حق الهى نمى روند، فرو رفتگان در گودال هاى جهالت خویش اند. غمره آب زیادى كه بستر و قعر آن معلوم نباشد (گرداب) كنایه از فرو رفتن و غرق شدن در باطل، حیرت، جهالت و غفلت. چنان فرو رفته اند كه درآمدنى نیستند. پس اى رسول گرامى، آنان را در جهل و غفلتشان واگذار تا هنگامى (حین). هنگام و زمان و وقت را معین نفرمود تا اشاره اى باشد كه عذاب موعد آنان ناگهان و بى خبر مى رسد.

##  ثروت و قدرت، وسیله امتحان

55 (أیحسبون انما نمدهم به من مال و بنین)؛

56 (نسارع لهم فى الخیرات بل لا یشعرون)؛

آیا آنان گمان مى برند ما آن ها را به مال و فرزندان امداد و كمك كرده ایم اینان خیال مى كنند در رساندن خیرات به آنان شتاب كرده ایم، خیر، بلكه نمى فهمند.

ملأ و اشراف طبقات اجتماع كه گرفتار قید و بند خودخواهى و استكبار و ثروت و مال این جهانى اند، چنین مى پندارند كه این ثروت و فرزندان و عشیره بر آنان لطفى است كه درباره آنان شده است. همان ها كه: (كفروا و كذبوا بلقاء الاخرة و اترفناهم فى الحیاة الدنیا).

مال و ثروت زیاد به دست آورده بودند و مال و قوم و فرزندان، آنان را به شورش و عصیان و كفر كشانده بود.

اینان گمان نكنند این توسعه در مال و اولاد، خیرى و لطفى است كه زودتر به آنان رسانده ایم. اگر این امور خیر و صلاح بود توان گران و مترفان به عذاب خداوندى دچار نمى شدند، بلكه این ثروت و فرزندان وبال و مصیبتى براى آنان است كه عذابشان بیشتر شود. اینان پیامبران ما را تا قبل از ادعاى رسالت به عقول، شعور، فهم، متانت و رزانت عقل و اخلاق شناختند، اما به مجرد ادعاى رسالت از طرف آن پیامبران، به واسطه دل بستگى به مال و منال و اولاد مخالفت و عناد ورزیدند. آیا مى توانند بگویند: رسول را نشناختیم و كلام او را نفهمیدیم، یا بگویند: رسول، ناتوانى فكرى داشت: (به جنة) و كلماتش همه مختل و پرسشان بود. یا از ما توقع مال و هزینه زندگى مى داشت؟ خیر. هیچ كدام از این ها نبود، بلكه كفر، عناد لجاج و اتراف آنها مانع ایمان آنها بود و عذاب الهى هم آن ها را گرفت و چه قدر و نظیر اینان در همه زمان هاهست. امداد به مال و فرزندان و كمك به رفاه و اتراف در دنیا موجب گرفتارى و عذاب آنان است، نه آنكه خیال كنند ما خیرات و نعمت ها را زودتر به آن ها رسانده ایم و آنان نزد ما احترام و قیمتى داشته خیرشان را زودتر به آنها رسانده و ایشان را گرامى داشته ایم: (فأما الانسان اذا ما أبتلاه ربه فاكرمه و نعمه فیقول ربى أكرمن (68))

مسارعت در خیرات خداوندى توفیق توبه و انابه و اعمال صالح است كه مایه نجات و درجات اخروى انسان ها باشد، نه انباشتن مال دنیا و دورى از پیروى از پیامبران.

سكونى (رحمه الله) از امام صادق علیه‌السلام و پدران گرامى اش علیهم‌السلام نقل مى كند كه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: به درستى كه خداوند متعال مى فرماید: هرگاه دنیاى بنده مؤمن را بر او تنگ گیرم، او محزون و غمگین مى شود، حال آن كه یك امر، بیشتر مایه تقرب و نزدیكى او به من است و اگر دنیا بر او گشایش دهم خوش حال مى گردد، در حالى این، مایه دورى او از من است. آن گاه حضرت این آیه را خواند: (أیحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فى الخیرات بل لا یشعرون. )

امیر مؤمنان علیه‌السلام مى فرماید:

یابن ادم اذا رایت ربك سبحانه یتابع علیك نعمه و انت تصعیه فاحذره؛

فرزند آدم، اگر دیدى پروردگار تو پى درپى نعمت هاى خودش را بر تو ارزانى مى دارد و تو را نافرمانى مى كنى، پس از خداوند بر حذر باش.

##  بیمناك از خشیت الهى

57 (ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون)؛

به درستى كه آنانى كه از خوف و خشیت پروردگارشان بیمناكند.

در آیات پیشین، حضرت حق متعال منكران و مترفان را نكوهش كرد كه این همه مال و منال و فرزندان را لطفى بر خود پنداشته، خیال مى كنند كه خیرات و خوبى هاى الهى زودتر به آنها رسیده است و آنان در خواب غفلت اند و نمى دانند كه این امر براى عذاب و گرفتارى بیشتر آنان است.

و اینك خداوند متعال حقیقت مسارعت در خیرات و صفاتى از مؤمنان كه مرد لطف حضرت حق اند در پنج آیه شریفه بعدى بیان مى كند و در پنجمین آیه مى فرماید: این است حقیقت مسارعت در خیرات و نجات از بدى ها، گرفتارى ها و گناهان و آراسته شدن به صفات والاى ایمان الهى.

نخستین آیه از آیات پنج گانه، آیه فوق است كه: به درستى كه آنانى كه از خشیت پروردگارشان مشفق اند. اشفاق به معناى دوستى، دلسوزى و بیمناكى است. محبت دوستى است، اما اشفاق، دوستى آمیخته با مهربانى زیاد و ترس مى باشد. اگر با من استعمال شود، مانند: (من خشیة ربهم) معناى ترس و بیم را بیشتر مى دهد و اگر با فى استعمال شود، عنایت بیشتر را مى رساند: (قالوا انا كنا قبل فى أهلنا مشفقین (69))؛ به درستى كه ما در اهل خود دوستدار و مهربان بودیم. مؤمنان بهشتیان در بهشت به هم دیگر مى گویند: ما پیش از این به اهل و كسانمان در دنیا دوستدار و دلسوز بودیم: (ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون)؛ اینان خود را بنده پروردگار مى بیند و او را رب، منعم و مالك حقیقى خود دیده امید و بیم او را دارند؛ امید به عنایات و الطاف و نجات از عذاب او و بیم از غضب و خشم او. هم دوستش دارند، چون نجات به دست اوست و هم خشیت از او دارند كه گناهان و كوتاهى هاى خود را مى بینند و هم ویژگى آنان را وا مى دارد كه به مقتضاى ایمان خود او را به یگانگى پرستش كنند و از عذاب و سخط او در خوف و هراس باشند.

##  ایمان به آیات خدا

58 (والذین هم بآیات ربهم یؤمنون)؛

و آنان كه به نشانه هاى پرورگارشان ایمان مى آورند.

هم چنین آن كسانى كه به نشانه و آیات خداوندى ایمان مى آورند. نشانه ها و آیات هر آن چیزى است كه به سوى خداى تعالى رهنمون شود، همچون پیامبران الهى كه پیام آور و حامل رسالت اویند و چون شرایع و كتاب هاى الهى كه مایه تأیید رسل الهى و بیان گر محتواى رسالت آنان است، مؤمنان از آن جا كه حقیقتاً به خداوند ایمان دارند، از او خوف و خشیت دارند و همین حالات آنان را وا مى دارد كه در مقام تحصیل رضاى او باشند، دعوت او را بپذیرند و از دستورهاى او كه از طریق پیامبران به آنان رسیده، اطاعت كرده اوامر او را انجام دهند و نواهى او را ترك كنند.

##  مقام توحید

59 (والذین هم بربهم لا یشركون)؛

و آنان كه به پروردگارشان شرك نمى ورزند.

شرك نورزیدن، فرع بر اعتقاد كامل و ایمان واقعى مؤمن بر توحید ذات ربوبى است. چنین ایمانى سبب مى شود تا هرگونه شریكى را از خداوند به ویژه در عبادت نفى كرده جز او كسى را نپرستند و توحید خالص در عبودیت او داشته باشند.

اگر مقتضاى آیه پیشین آن بود كه اینان به خداوند متعال و آیات او ایمان حقیقى دارند، مقتضاى این آیه نیز نفى شرك و ساحت قدس ربوبى است؛ نفى هرگونه شرك جلى و خفى. سر تا پاى این مؤمنان ایمان و ادب حضور است و به همین جهت و به هیچ وجه به ذات بارى شرك نمى ورزند؛ نه شرك در مرحله ذات و نه در مرحله صفات و نه در مقام عبادت. نه شرك جلى و نه شرك خفى.

##  انجام تكالیف

60 (والذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم و جلة انهم الى ربهم راجعون)؛ و آنان كه در اطاعت الهى به اوج مى رسند و دل هایشان هم ترسان از آن است كه به سوى پروردگارشان باز مى گردند.

مؤمنان تمام توجه و همشان انجام وظایف الهى است؛ در تكالیف آنچه براى آنان آمده به طور كامل به جا مى آورند و از آنچه از نعمت ها به آنان عطا شده اعطا و بذل مى كنند. وظایف مالى خود را كاملاً انجام مى دهند، در حالى كه دل هاشان ترسناك است از آن كه به سوى پروردگارشان باز مى گردند.

اینان اعتقاد كامل به معاد و بازگشت به سوال و جواب دارند و از مسئولیت و بازخواست آن روز ترسانند كه: (انما یتقبل الله من المتقین. (70))

##  سبقت گیرى در كارهاى نیك

61 (اولئك یسارعون فى الخیرات و هم لها سلبقون)؛

اینانند آنان كه شتاب در خیرات و خوبى ها دارند و هم اینانند كه به سوى خیرات پیشى گیرندگانند.

مؤمنان واقعى كه صفات مذكور در آیات پیشین را دارند، اینانند كه به سوى خیرات و خوبى ها و اعمال صالح شتابانند.

آنان براى خوبى ها و تكالیف الهى از هم دیگر سبقت مى گیرند: (و هم لها سابقون). و لازمه ایمان واقعى، همین است كه در رفتن به خیرات از هم دیگر پیشى گیرند. خیرات شایسته و اعمال صالح است كه انسان ها به سوى آنها سبقت و شتاب مى گیرند، نه اموال و فرزندان مایه و زر و وبال دنیا و آخرتند. اموال و فرزندان از خود آنان نیست تا به سوى آنها بشتابند، بلكه داده خداوندى است و آنها خیال مى كنند عزت و مقامى نزد خداوند دارند، تا زودتر از عالم آخرت در این دنیا خیرات به آنها داده شود.

استفهام در آیه كریمه: (أیحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فى الخیرات بل لا یشعرون)؛ استفهام انكارى است كه چنین نیست، بلكه در حقیقت مؤمنان باید به سوى خیرات شتاب كنند تا به پاداش به آنها داده شود. آیه قبل این مطلب را كه ما خیرات را زودتر به كافران داده ایم به استفهام انكارى نفى كرده و در این آیات مقابل آن را براى مؤمنان اثبات كرده كه مؤمنان خود به سوى خیرات شتاب مى كنند و به همین جهت فرمود: (اولئك یسارعون فى الخیرات)...

##  انتظار خدا از بندگان

62 (ولا نكلف نفساً الا وسعها ولدینا كتاب ینطق بالحق و هم لا یظلمون)؛

و ما هیچ كس را بیش از تواناییش تكلیف نمى كنیم و نزد ما كتابى است كه به حق سخن مى گوید و هرگز به كسى ستم نخواهد شد.

گویى آیات شریفه قبلى كه مقدارى از صفات مومنان را برشمرده، دیگران را ترغیب و تشویق به سلوك راه آنان مى فرماید كه شایسته است همه چنین باشند و رسیدن به مقامات والاى ایمان و اعمال صالح براى همگان ممكن و میسور است.

كسى گمان نبرد كه رسیدن به درجات برتر و كرامات شایسته در توان مردم نیست و شان خداوند هم چنین نیست كه به امورى تكلیف كند كه براى مردم غیر مقدور و در ادا و انجام آن ناتوان باشند، یا طاقت تحمل و دشوارى هاى آن را نداشته باشند.

آیه شریفه هر تكلیف حرجى و بیرون از توان آدمى و نفى مى كند، چه تكلیف در اعتقادات باشد و چه تكلیف به اعمال خارجى. تكالیفى كه اصولاً حرجى یا غیر مقدور است یا اعمال و وظایفى كه مصادف با نبود قدرت یا حرج و عسر شود، مثل روزه براى شخص ناتوان از آن یا ایستاد در نماز براى آن كه تصادفاً نمى تواند بایستد واجبات و محرمات شرعى هر جا مصادف با مواردى شود كه توانایى بر آن نباشد یا بسیار مشكل باشد، ساقط مى شود. به همین دلیل، این قاعده بر تمام احكام اسلامى تقدم و حكومت دارد؛ یعنى هر جا تكالیف اولیه مصادف با عجز و عسر و حرج گردد، تكالیف اولیه آدمى ساقط مى گردد

آیه شریفه، تكلیف حرجى و بیرون از توان آدمیان را نفى مى كند، چه در اعتقادات باشد و چه در اعمال انسانى، اما در موارد اعتقادات خداوند متعال حجت هاى روشن براى انسان ها قرار داده كه آن ها را به سوى ایمان و معارف حقیقى رهنمون گردد.

چنین نیرو و غرایزى به آنان عنایت كرده كه بتواند حقایق را درك و تصدیق كنند و آن، عقل آدمى است و از آن جا كه عقل هاى مردمان در قوت ادراك و ضعف آن مختلف است، خداوند متعال نیز به این ویژگى عنایت داشته، از هر عقلى به مقدار توانایى و دركش و توان تحملش تكلیف خواست. آنچه را كه از خواص مى خواهد از عوام مردم نمى خواهد و آنچه كه از ابرار و نیكان مى خواهد از خواص مردم نمى خواهد و آنچه از مقربان مى خواهد از ابرار و نیكان انتظار ندارد و آنچه هم كه از مخلصین مى خواهد از مقربان نمى خواهد.

خداوند متعال خیر زندگى اجتماعى و فردى و سعادت دنیا و آخرت خلق خود را مى خواهد و راه وسایل را نیز براى آنان تامین كرده، او را به توان و نیروى مجهز ساخته كه بتواند بدان عمل كند و او نیز به اندازه توان و وسع خود در این راه گام برمى دارد و هر عملى كه چنین باشد دیگر حرجى و طاقت فرسا نیست. این خود منتى است از خداوند منان بر بندگان خویش تا به حد اعلاى لیاقت و شایستگى خود برسند و بدانند كه اعمال آنان به هدر نمى رود و در كتابى كه سراپا گویاى حق و عدالت است آنچنان ثبت و ضبط مى شود كه نه كوچك ترین عملى از او دور مى ماند و نه پنهان و همیشه به حق و حقیقت گویا و ناطق است. از آن جا كه مبادا آدمى مى ماند و نه پنهان و همیشه به حق و حقیقت گویا و ناطق است. از آنجا كه مبادا آدمى ترسان شود كه اعمال ثبت و ضبط نشده و تباه گردد، خداوند متعال او را دلدارى و دل خوشى مى دهد كه نزد ما كتابى است كه گویاى حق است و اعمال شما در آن محفوظ بوده و هیچ كس مورد ستم قرار نمى گیرد اگر سختى ها را هم تحمل كنند نزد ما و در نامه عمل كاملاً محفوظ مانده و به آنان هیچ ستمى نخواهد شد.

كتابى را كه جز به حق حكم نكند، مصون از زیاده و نقصان و تحریف و تبدیل است. به همین جهت، همیشه گویاى به صدق و ناطق به حق است. همانطور كه مى فرماید:

(و وجدوا ما عملوا حاضراً و لایظلم ربك احداً (71))؛

آن زمانى كه نامه ها و كتاب اعمال بندگان را در قیامت بگشایند مجرمان مى گویند: واى بر ما، این چه كتابى است كه هیچ صغیره و كبیره را وانگذاشته و همه اعمال خود را در آن حاضر مى بیند و خداوند به هیچ وجه به كسى ظلم نمى كند.

كتاب هر آن چیزى است كه امور و حوادث را در آن ثبت و ضبط كنند تا ثابت و مضبوط بماند و دست خوش دست كارى تحریف و تبدیل نشود. حقیقت كتاب اعمال انسانى، عین حقایق آنات و لحظات عمر اوست كه با هر عنوان و نیتى و با هر توجه یا غفلتى با تمام خصوصیات وجودى آن ها تحقق یافته است و این امر ثابت و مضبوط، عین آن نیست و این، خلف و تناقض و محال است.

در قیامت و در محضر بارى حساب بندگان بر پایه همین كتاب دقیق و مضبوط است و با صدق و ناطقیت آن چگونه ممكن است به آنان ستمى رود، یا اجرشان فراموش شود، یا به هدر رود، یا كمتر به آنان پاداش دهند و یا عوض و بدل كنند.

خداوند متعال به همه دقایق امور آگاه است، اما انسان نیازمند صحنه دادگاهى و دادخواهى و دادرسانى اند تا حق و حقیقت و شاهد و پرونده دشمنان بر همگان به ویژه بر خود شخص صاحب عمل روشن و تابان گردد و این است راز و رمز صحیفه اعمال بندگان.

##  خواب غفلت

63 (بل قلوبهم فى غمرة من هذا ولهم أعمال من دون ذلك هم لها عاملون)؛

بلكه دل هاى آنان در بى خبرى و جهل فرو رفته است و غیر از این به اعمال دیگر هم پیوسته مشغول اند.

كافران و فرورفتگان در گودال هاى شهوات دنیاپرستى، كفر و عناد را چه خبر از اسرار آیات الهى و حالات و صفات مؤمنان - همین صفات كه براى مؤمنان شمردیم ولى دل هاى سیاه این كافران در گودال هاى غفلت نادانى آن چنان فرو رفته است كه بیدارى براى آن ها نیست.

غمره ژرفایى كه برون رفت از آن نیست. گذشته از این همه كفر، عناد و دشمنى كه با پیامبران الهى و مؤمنان مظلوم دارند، چه اعمال زشت و ناپسندى در پنهانى ها دارند كه آن هم بدبختى افزون بر این بدبختى هاست همین فرورفتگى در گردابهاى انحراف و كفر و اعمال زشت و ناپسند مانع است كه روزنه اى از نور هدایت و توفیق در دل آنان پدید آید. و آن هنگام هم كه عذاب الهى آنان را فرا رسد صداى استغاثه و نعره و فریاد كمك طلبى آنان تا به آسمان فرا رود.

##  عذاب درناك خدا

64 (حتى اذا اخذنا مترفیهم بألعذاب اذا هم یجارون)؛

تا آن گاه كه مترفان و برخورداران آنان را به عذاب بگیریم ناگهان صداهاى هولناك و استغاثه سر مى دهند.

بیدارى براى این سیه روزان نیست؛ آن چنان فرو رفته اند كه باور به عذاب و انتقام ندارند و به آن هنگام كه عذاب الهى مترفین و سركردگان آنان را مى گیرد، نعره هاى استغاثه آمیز و فریادخواهى آنان چون نعره ها وحوش و حیوانات بیابان به فلك مى رسد و از سنگینى عذاب و مجازات، ماله هاى دردناك سر مى دهند. (جار ناله و فریاد و داد دلخراش).

عذاب، مترفین و ثروت مندان را در برگرفته است؛ چون اینان از غرور، تكبر، ثروت و مال غرق در بهره مندى و بهره ورى اند و نازپرورى آنان طاقتشان را از میان مى برد. عوام و جاهلان هم پیرو و كور و كر آنانند. آن كه ناز پرورده تر و پرمال و منال تر، فریاد و فغانش بیشتر.

فرو رفتن در گناهان گذشته از عذاب اخروى مدت دار و وبال دنیوى فورى را نیز همواره دارد، چون سیاهى قلب و سنگ دلى آن، دورى از رحمت الهى و گرفتارى به عذاب او، سلب نعمت و نزول بلا، خذلان و خوارى، و كوتاهى عمر.

##  فریادرسى نیست!

65 (لا تجاروا الیوم انكم منا لا تنصرون)؛

فریاد دردناك امروز سر مدهید كه شما از طرف ما هیچ یارى نمى شوید.

توبیخى دردناك و ناامید كننده از حضرت بارى كه این قدر ناله و فریاد و استغاثه بر نینگیزید كه از جانب ما به هیچ وجه یارى و ترحم واقع نمى گردید.

در آیات پیشین كافران و مترفان غیابى سخن مى رفت؛ گویى لیاقت سخن گفتن حضورى را، حتى در وعده به عذاب ندارند و در این آیه سخن از غیبت به حضور برمى گردد كه تشدید در توبیخ و عقاب انان است وعذاب آن چنان آنان را در بر گیرد كه هیچ پیغام و واسطه غیابى مفید نخواهد افتاد و آنان را در یأس و ناامیدى كامل فرو برد.

##  هان! اى دل عبرت بین

66 (قد كانت آیاتى تتلى علیكم فكنتم على أعقابكم تنكصون)؛

67 (مستكبرین به سامراً تهجرون)؛

به تحقیق كه آیات من در گذشته بر شما خوانده، اما شما باز هم به خط گذشتگانتان باز مى گشتید. در حالى كه در برابر آن آیات استكبار ورزیده با افسانه ها و یاوه هاى شبانه خود از آن آیات دورى مى كردید.

توبیخى شدید بر مستكبران و مترفان كه غرق در دریاى تمنیات و تجملات خویش اند و جز با آیات قهر خداوندى و عذاب الهى از خواب ها و فرورفتگى ها بیدار نمى شوند.

در آغاز آیه واو عاطفه نیامده تا با قطع از آن رشته كلام توبیخ شدید الهى را بیان دارد و علت عذاب آن ها و یارى نیامدن براى آنان را با سرزنشى سوزنده بیان دارد كه آیات من بر شما خوانده شد و شما تعصب جاهلى و اطاعت كوركورانه از راه و روش پدران و گذشتگانتان به عقب باز مى گردید. نكوص، یعنى به عقب بازگشتن. تعصب جاهلى، استكبار و خودپسندى مانع بود تا شما به آیات خداوندى گوش دهید: (مستكبرین به سامراً تهجرون). سامرا اسم جمع است - چون حاج و سمر، یعنى شب نشینى و دور هم جمع شدن و به سخن پرداختن. (تهجرون) از هجر مثل كفر گرفته شده به معناى یاوه پردازى و دشنام و لغوگویى.

اعراب جاهلى روزها به كارهایى مشغول بودند و شب هنگام به شب نشینى دور هم گرد مى آمدند و به داستان سرایى و شعر و داستان گذشتگان و اخبار جاهلیت و مسائل روز خود مى پرداختند و اكنون هم فكر و ذكر و یاوه و ناسزاگویى آنان رسالت رسول و آیات الهى شده است، گاهى از فصاحت و بلاغت شگفت زده شده به توجیه آن مى پرداختند و گاهى هم به اندازه توان خود به فحش و سخره كردن رسول روى مى آوردند.

##  تدبر در سخن خدا

68 (أفلم یدبروا القول أم جاءهم ما لم یأت آباءهم الاولین)؛

آیا آن ها در سخن و كلام خداوندى تدبر نمى كنند با آن كه كتاب و آیاتى بر اینان آمده كه بر پدرانشان نیامده بود.

عجبا، در كتاب هاى آسمانى و به ویژه قرآن كریم تدبیر نمى كنند تا بر مضمون آن آگاه شوند و انصاف دهند كه در این گفتار جز صواب، خیر و حق نیست و بدبختى آنان را در غفلتشان است كه به خود و شقاوت خود غرق و گرفتار، مجال فهمیدن حق و تدبر در كتاب خداوندى ندارند تا بفهمند و ایمان آورند.

(أم جاءهم ما لم یأت آباءهم الاولین) آیا نخستین بار است كه كتاب خداوندى بر امتى نازل شده و بر پدرانشان سابقه نداشته تا اینان به راه آنان روند و مقر و معترف به این آیات نشوند؟ خیر، چنین نیست، بلكه بر پدران اولینشان نیز آیات هدایت و رستگارى آمد و باز هم جمعى از آنان مقر و جمعى منكر بودند و اینان هم از راه كورى تعصب و جاهلیت چنان منكر مى شوند گویى براى نخستین بار است كه رسالتى براى هدایتشان آمده است.

##  انكار پیامبران، نتیجه عناد

69 (أم لم یعرفوا رسولهم فهم له منكرون)؛

یا آن كه پیامبرشان را نشناخته اند كه او را انكار مى كنند.

رسالت پیامبران الهى و نزول آیات حضرت حق متعال براى این كافران و متكبران چیزى تازه نیست كه اینان بگویند: چنین چیزى براى پدران ما نیامد و نخستین بار است كه ما چنین ادعایى را مى شنویم. اینان را مجالى براى چنین ادعا و گرفتارى نیست؛ چون دعوت و رسالت پیامبران گذشته را از پدران خود شنیده و خود نیز آگاه بودند.

پس چرا این رسول گرامى را انكار كردند؟ آیا او را نشناخته اند با این كه حسب و نسب والا و ملكات و سجایاى حسنه روحى و عواطف عالى انسانى قبل از بعثتش را شناخته و بدان معترف بودند و همه انبیا در اجتماع خود قبل از نبوتشان به فضال و خصال والاى انسانى شناخته شده بودند و ما پیش از این در تفسیر آیه شریفه 25: (ان هو الا رجل به فتربصوا به حتى حین) اشاره كردیم كه همه پیامبران پاك و منزه از آلودگى هاى كفر، عناد و نفاق و رذائل اخلاقى اند و همه آنان نزد امت هاى خود به همین پاكى و نزاهت شناخته شده بودند و همان امت ها هم به پاكى و نزاهت آنان اعتراف كرده بودند. گفته شد كه پیامبران باید از جنس بشر و قبل از نبوت در میان مردم با اجتماعات آنان بزرگ شده باشند، نه در صحراها، بیابان ها و عزلت ها كه كسى آن ها را هنگام رسالت نشناسد، بلكه باید با مردم چنان باشند كه قبل از رسالت، همه اذعان و اعتراف به صدق و راست گویى و امانت دارى آنان داشته باشند. باید از جنس بشر و داراى عواطف و احساسات بشرى باشند تا در میان خلایق اسوه و نمونه اعلاى پیروى از دستورها و معارف الهى باشند.

اكنون این رسول بزرگوارى را كه خاتم رسولان و پیامبران است؛ بنگرید، یتیمى بود كه نه تنها درس كامل نخوانده، بلكه هیچ درسى نخوانده، اما كتاب خانه هاى هفت كشور را شسته است. كودكى كه پدر و مادر خود را در كودكى از دست داده، تا حتى منت تعلیم و تعلم از پدر و مادر را نیز نكشیده باشد. در هیچ مكتبى درس نخوانده و از هیچ كس ادب نیاموخته، اما از همان كودكى به فضائل اخلاقى و مكرمات والا آن چنان آراسته بود كه هیچ گونه كار زشتى از او سر نزده و هیچ گونه عملى كه به طبع سلیم و عقل سالم آن را زشت بداند، انجام نداده است در جاهلیت محبوب همه طبقات بود؛ زیرا همه او را به امانت، صدق حسن و كمال علم شناخته بودند. چشم به مال و مقام و شرف كسى ندوخته بود، تا به ادعاى رسالت خواسته ها و هواهاى خود را جبران كند. آیا به راستى چنین انسانى كه مردم و قوم خود را از راه خیرخواهى و دلسوزى به سوى سعادت و رستگارى مى خواند و به معارفى كه عقل هاى بشرى در برابرش خضوع و خشوع مى كند و كتاب و شریعتى كه عقل ها را خیره مى كند، فرا مى خواند، آیا نباید او را پذیرفت و بر سر گرفت گذشته از آن كه آن همه معجزات الهى را از او دیدید. كدام عقل سلیم و شعور سالمى به انسانى اجازه مى دهد كه با چنین رسول خیرخواه و نجات بخشى مخالفت كرده و او را در اداى رسالتش انكار كند.

##  تهمت جنون به پیامبران

70 (أم یقولون به جنة بل جاءهم بالحق و أكثرهم للحق كارهون)؛

یا مى گویند: در این رسول نوعى دیوانگى است، نه چنین است، بلكه در كمال عقل، دین حق را براى آنان آورده، ولى بیشتر آنان از حق كراهت دارند.

با این ویژگى ها، فضائل و صفات والایى كه این رسول دارد و با این كتابى كه سراپا حق و درستى است، آیا اینان با راستى مى توانند بگویند كه در او جنون و دیوانگى است كه این گونه سخن مى رانند. چگونه مى توانند چنین بگویند. آن كه دیوانه است باید سخن گفتنش نامربوط، نامنظم، بى معنا و سراپا اشكال و آشفتگى باشد؛ زیرا وقتى عقل كسى اختلال یافت كلامش نیز مختل مى شود و بدون موازین و هدف سخن مى گوید. كلام این رسول همه در نهایت فصاحت و بلاغت و عجایب معارف و احكام است چگونه مى شود هذیان یك دیوانه باشد؟

این چنین تهمت و افترایى از این مردم خودخواه و خودپسند عجبى نیست، مگر همین تهمت جنون را به پیامبران گذشته نزدند و اینك هم به این رسول گرامى مى گویند: یا ایها الذى نزل علیه الذكر انك لمجنون (72) ؛

اى كسى كه مى گویى ذكر و وحى بر تو نازل گشته به راستى تو دیوانه اى.

آن دیوانگان مى پنداشتند هر كه بر خلاف فكر و سلیقه پدران و گذشتگانشان كلامى بگوید دیوانه است. خداوند متعال رویگرداندن از كلام و تهمت آنان به طور قاطع فرمود: (بل جاءهم بالحق) بل براى اضراب و اعراض است: بلكه چنین نیست كه آنان مى گویند و كلام این رسول همه حق و درست است. شاهد این حقیقت و درستى آن، همانا آرامش این رسول و متانت كلام اوست كه با كوچك ترین دیوانگى و كم عقلى نمى سازد. با این همه، بیشتر آنان از حق كراهت دارند. تكبر، استكبار و اتراف آنان مانع خضوع و خشوع در مقابل رسول و حق است.

این كه فرمود بیشتر اینان از حق رویگردانند بدان سبب است كه كفار از حق كراهت ندارند؛ زیرا جمعى زیاد از آنان نه فهم درستى دارند و نه درك لازمى، بلكه كوركورانه تقلید مى كنند و اگر روشن شوند از انكار رسول روى مى گردانند.

##  پیروى از هواها

71 (ولو أتبع الحق أهواءهم لفسدت السموات والارض و من فیهن بل أتیناهم بذكرهم فهم عن ذكرهم معرضون)؛

اگر حق از هوس هاى آنان پیروى كند آسمان ها و زمین و هركه درآنها هست تباه و فاسد شوند، بلكه ما مایه یادآورى و تذكرشان (قرآن كریم) را به آنان دادیم، اما آنان از مایه تذكر و نجاتشان رویگردانند.

این جهان تحت نظام مورد اعتماد خلایق پایدار است و منكران و كافران هم اعتماد به نظام محكم و استوار دارند و تحت همین نظام و پیوستگى آن همه خلایق، حتى گناه كاران و سیه روزان و دل گرم به این خلقت اند.

نظام علت و معمولى تمام این جهان آفرینش را در برگرفته است. اگر این نظام پیرو هواها و هوس هاى كافران و منكران حق و حقیقت واقع گردد، سنگى بر سنگى استوار نگردد و هیچ كس بر نظام استوار این جهان اعتماد نكند. اگر روابط و نظامات این عالم دست خوش هواها و هوس ها گردد، هر آن و هر زمان مطابق نه یك دلخواه، بلكه هزارها هوس و دلخواه تغییر و تبدیل یابد، عالم، فاسد و زمین و آسمان ها تباه مى گردد. مردمان هواهاى گوناگون و رنگارنگ دارند و بیشتر آنان از حق رویگردانند:

(و أكثرهم للحق كارهون)، بدان سبب كه حق با هواها و هوس ها و بازیچه هاى آنان سازگار نیست. آنان خواستار آنند كه حق و نظام پیرو هواهاى آنان گردد. مگر چنین چیزى ممكن است؟ هوا و هوس هاى آنان یك روزه یك روز حق و استوارى آسمان و زمین را به باد فساد و تباهى مى دهد. چه بسیار در یك آن و یك زمان گروهى، هستى چیزى را و گروهى دیگر دیگر او را اراده كنند. خواست خلایق به جمع اضداد و تناقض مى انجامد و این خود، امرى محال و نشدنى است، چه رسد به فساد و تباهى. آیا به راستى ممكن است چنین تمنایى را خداوند متعال بپذیرد و نقض غرض و بى هدفى از آفرینش و نظام حاكم بر همه اقطار و اكناف جهان شود؟ حاشا كه خداوند خالق عقل و میزان حق و باطل به چنین كار جاهلانه و ناعاقلانه اجازه دهد. مگر هواها و هوس هاى اینان پایانى دارد كه هرزه به رنگى و هر آن به خواهشى، نظام عالم هستى را فاسد و تباه گردانند؟ اگر حق از هواهاى آنان پیروى كند و آنان به خواهش هاى خود چون عقاید فاسد بت پرستى ها و ارباب انواع گرفتن در خلقت و پرستش ها واگذارده شوند رسالت انبیا و دعوت به معاد به تباهى مى كشد. هرچه بخواهند فساد و تباهى و فحشا و منكر انجام دهند، هر گروهى تمنا و خواهشى دارد، چه چیزى استوار مى ماند؟ آسمان ها و زمین ها و هر آن كس و هر آن موجود كه در آن هاست به ورطه هلاكت و فساد مى افتند، همه نظامات على و معمولى از هم مى پاشد و باز هم مگر هواها و تمنیات آنان حد ایستایى دارد.

تدبر در نظام نشان مى دهد هر موجودى را حد كمالى است كه هدف خلقت اوست و آدمى به حكم فطرت خدایى اش رهسپار كمال ابدى و بى حد و مرز است و در این سفر عالم هستى و تمام قوا و نیروهاى سعادت بخش او و راه رسیدن به آن كمال به او داده شده و به او وسیله پیامبر آموخته مى شود. چنین هدف و خلقت منظم و با هدف و غایتى چگونه ممكن است به دست خواهش ها، تمناها و هواهاى ویران گر و رنگ داده شود؟ نه تنها فطرت انسانى و هدف خلقت فاسد و تباه مى شود، بلكه یك ساعت و یك روز هم پایدار نمى ماند؛ چون اگر هواها بدانند كه خلقت تابع هواى آنان است سنگى را بر سنگى استوار ندارند. پس شایسته اینان ببه هدایت الهى كه مقرون به كتاب و ذكر كه همان قرآن روى آورند.

##  اجر رسالت

72 (أم تسألهم خرجاً فخراج ربك خیر و هو خیر الرزاقین)؛

آیا تو اى رسول، از آنان هزینه اى طلب كرده اى؟ مزد و اجر خداوند براى تو بهتر از هر چیز است و او بهترین روزى دهندگان است.

خرج و خراج، یعنى درآمدى كه به عنوان وظیفه پرداخت مى شود. اینان كه سر تسلیم به دعوت تو اى رسول گرامى فرود نمى آورند، آیا به جهت آن است كه تو از آنان مستمرى و كمك مالى خواسته اى؟ حاشا، اداره امور زندگى تو از جانب خداوند متعال بسیار بهتر است و او بهترین روزى دهندگان است.

هیچ رسولى نیازمند مالى مردم نیست، تا آنان به او بى احترامى كنند و رسول را به عنوان سائل و متكدى ببینند و خداوند متعال هم در آیه نود سوره انعام دستور فرموده كه: (قل لا أسالكم علیه أجراً)؛ بگو كه در مقابل این نعمت نجات بخشى، مال و اجرى از شما طلب نمى كنم. رسولى كه از جانب خداوند به رسالت مبعوث و مفتخر گشته، همه روزنه هاى رزق و روزى و مال و منال را از خداوند مى داند، چرا به سؤال به در خانه خلایق، آن هم كافران و مترفان رود؟

## هدایت به راه راست

73 (و انك لتدعوهم الى صراط مستقیم)؛

و حال آنكه تو به قطع و یقین آنان را به راه مستقیم و راست مى خوانى.

به درستى كه تو آنان را راه مستقیم مى خوانى و آنان باید از دعوت و خواندن نجات بخش تو سپاس گزار باشند كه از كوره راه ها و كج روى هایشان رهایى شان بخشیده، به راه راست و روشن دعوت و هدایت مى فرمایى.

در راه مستقیم هیچ گونه كجى و انحراف نیست؛ راهى كه روشن و هر سالك و رهروى را به هدف والا و غایت خلقت او مى رساند. چنین راهى گرفتار كجى و تناقض و تدافع نیست، به هدف اعلاى خود به طور كامل رهنمون است و پیامبرى كه كه به حق و صراط مستقیم هدایت مى كند: (و انك لتدعوهم الى صراط مستقیم) او نیز باید چون خط مستقیم او همانا دین و معارف حق اوست كه باید مورد اقرار و عمل واقع گردد و پایه محكم و استوانه دین حق، همانا اعتقاد به آن است كه براى زندگى اش جاودانه و خلقتى همیشگى است كه به مرگ از میان نرفته و باطل نگردد، سعادت او در اعتقاد و اعتراف كامل و عمل شایسته و شقاوت و هلاكت او در مخالفت و عدول از این راه مستقیم است.

##  دنیاطلبى

74 (و ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناكبون)؛

اما آنان كه ایمان به آخرت ندارند، هر آینه از این راه منحرفند.

ناكب، نكب، و نكوب یعنى عدول از راه مستقیم و انحراف از هر چیزى است. شگفتى نیست آنان را كه ایمانى به آخرت نیست، چه اعتقادى به دین است؟ حیات و زندگى را جز حیات و زندگى دنیایى نمى دانند و لذت ها و بهره برى ها را جز لذت ها و بهره هاى دنیوى نمى دانند و به همین جهت همیشه از راه مستقیم دین ناكب و كج روند و از راه فطرت الهى رویگردان.

##  گستاخى بندگان

75 (ولو رحمناهم و كشفنا ما بهم من ضر للجوا فى طغیانهم یعمهون)؛

و اگر ما بر آنان رحم كنیم و گرفتارى ها و درد و بلاها را از آنان برطرف سازیم، باز هم سخت در طغیانشان اصرار ورزیده بیشتر در طغیان و كفر و عناد فرو مى روند.

اینان چنان فرو رفته در كفر و عنادند كه هیچ هدایتى را نمى پذیرند و آن كس كه از هدایت الهى و ایمان به عالم آخرت محروم باشد طبعاً از راه مستقیم ناكب و منحرف است. اگر ما به آنان رحمت آریم و گرفتاریشان را برطرف سازیم باز هم پافشارى و اصرار عجیب در طغیان و سركشى خود دارند. لجاج سرسختى و عناد در مقابل حق یا هركارى كه باید انجام پذیرد. نه بیدارى براى آنان هست و نه روى به ما مى آورند.

شگفتا، كه متوجه نعمت نجات خود به سبب لطف حضرت بارى نیستند، تا آن لطف و نجات را به مقابله تلافى كنند، بلكه: (للجوا فى طغیانهم یعمهون)؛ در طغیان خود اصرار و ابرام و در سرگردانى و بى هدفى غوطه ورند. عمه، سرگردانى و حیرانى. ترساندن به عذاب و غضب توسط ما آنان را بیدار نمى كند. هم چنان كه بارها آنان به عذاب گرفتار شده خضوع و خشوع به درگاه پروردگار خود نكردند؛ نه صراط حق و مستقیم هدایت به دردشان مى خورد، نه نعمت و رحمت و نه عذاب و نقمت چنان غرقه در خواب و گمراهى اند كه با تكرار این رحمت ها و گشایش گرفتارى ها بیدار نمى شوند. ما نیز پیش از این آن ها را به عذاب گرفتار كردیم: (ولقد أخذناهم بالعذاب فماأستكانوا لربهم و ما یتضرعون) اما باز هم استكانت و تضرعى نكردند، چنان رگ و ریشه در گناه دارند كه بر فرض محال اگر از عالم آخرت به دنیا بازگردند، باز هم به همان راه و روش اند؛ چنان كه قرآن كریم مى فرماید: (ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه (73))، اگر (بر فرض محال) به دنیا بازگردانده شوند، باز هم به سوى منهیات و گناهان باز مى گردند.

##  پرده غفلت

76 (ولقد أخذناهم بالعذاب فماأستكانوا لربهم و مایتضرعون)؛

همانا ما آنان را به عذاب و بلا گرفتار كردیم (شاید بیدار شوند) اما آنان در برابر پروردگارشان نه تواضع و نه توبه و نه تضرع كردند.

بله، آن همه گشایش ها و رفع گرفتارى هاى آنان را بیدار نكرد و و ما آنها را به عذاب قطعى گرفتار كردیم، اما استكانت و تضرع، خضوع و خشوعى به دربار حق نداشتند.

آیه پیشین فرمود: اگر به آنان رحمت آورده، گرفتارى هایشان را برطرف سازیم، باز هم ایمان نمى آورند و این آیه مى فرماید: آنان را به عذاب گرفتیم. آیه پیشین عذاب هاى خفیف و بیدارباشى هایى است كه به گمراهان روى مى آورد و این آیه، عذاب قطعى است كه پیش از این دامن گیر آنان گردیده و مایه استكانت و تضرع آنان نشده است. تضرع، مبالغه در پافشارى و درخواست است؛ یعنى در پیشگاه احدیت تذلل، خضوع، و خشوعى ندارند و به هیچ وجه هم درخواست دفع عذاب نمى كنند. از همین رو، در آیه پیشین فرمود: (ولو رحمناهم) و در این آیه مى فرماید: (ولقد اخذناهم) كه دلالت دارد بر عذابى كه واقع شده و آنان بیدار نگشته دست برنداشتند. (فماأستكانوا لربهم و ما یتضرعون). استكانت و تضرع، نهایت خضوع و انابه و دست به دعا برداشتن با توبه و انابه است. استكانوا را ماضى آورد تا اشاره به گذشته آنان باشد. و یتضرعون را مضارع آورد تا اشاره اى باشد كه خلق و خوى آنان همیشه چنین و آنان سر به راه و هدایت شدن را ندارند.

در بعضى از تفاسیر استكانوا را باب افتعال از ماده سكون گرفته اند و چون فعل آن باید استكانوا باشد نه استكانوا لذا الف آن را الف اشباع گرفته است كه قطعاً غلط است؛ چون مصدر فعل استكانوا استكانه و از باب استفعال هاء آن عوض حذف حرف عله در وسط اصل كلمه است و ماده اصلى كلمه معتل العین بوده و آن كلمه كون بر وزن عون است،، نظیر غوث كه مصدر باب استفعالش استغاثه و دوم به معناى دوام و مصدرش استدامه و قیام كه مصدر استفعالش استقامه است و در روایات شریفه هم مصدر استكانوا استكانه آمده استكان باب افتعال.

در اصول كافى از محمد بن مسلم روایت فرموده كه امام باقر علیه‌السلام در كلام خداوند عزوجل: (فما أستكانوا لربهم و ما یتضرعون) فرمود: استكانت، خضوع است و تضرع، دست برداشتن و تضرع كردن با آن هاست.

##  غرق دریاى غفلت

77 (حتى اذا فتحنا علیهم باباً ذا عذاب شدید اذا هم فیه مبلسون)؛

حتى آن زمان كه درى از عذاب شدید و دردناك بر آنها گشودیم، باز هم آنان گمراه درمانده و از همه جا نومید بودند.

حتى موقعى هم كه درى از عذاب حتمى و قطعى و شدید الهى بر آنان باز شد و تهدید بارى به فعلیت رسید، باز هم غرق گمراهى و مصر بر طغیان و سركشى بودند، درمانده از همه جا. روح خشوع و استكانت و تضرع در آنان آن چنان مرده است كه درمانده و مأیوس باز هم به فكر گشایش و نجاتى براى خود نیستند.

خداوند متعال گاه بندگان را مشمول نعمت خود مى گرداند، شاید از این طریق بیدار شده، شكرگزار و مؤمن شوند و اگر با توجه به نعمت ها بیدار نگشتند براى بیدار باش آنان را به امواج و بلاها مبتلا مى سازد، شاید هم باز گردند و در طغیان و عنادشان اصرار و لجاجت نكنند و آنان چنان در كار خود فرو رفته اند كه عذاب شدید و حتمى براى آخرین بار آنان را فرا مى گیرد كه فرو رفته دریاهاى درماندگى و نومیدى اند.

##  سپاس نعمت هاى خدا

78 (و هو الذى أنشألكم السمع و الابصار والأفئدة قلیلاً ما تشكرون)؛

و اوست آن كه براى شما گوش (شنوایى) آفرید و چشم ها و قلب ها، اما باز هم عده اندكى از شما شكر او را به جاى مى آورید.

خداى متعال براى انسان ها وسائل و اسباب اعتبار و تأمل و دریافت كلیات و قوانین عامه جارى در این عالم را فراهم آورده است. آیا به راستى شایسته نیست آنان در نظام آفرینش و ابتدا و انتهاى كار خود تأمل و تدبر كنند؟ آیا این همه نعمت هاى شایسته و ارزنده اى كه براى آنان فراهم آمده جاى سپاس گزارى ندارد؟

و بالاتر از همه نعمت ها، نعمت درك و معرفت عالم هستى و افق ارزش انسانى با ابزار سمع و بصر نعمت هایى كه همواره با حیات و تنها حیوانات از آن ها بهره مندند. اگر در ویژگى هاى مادى همه موجودات مادى شریك اند، اما ویژگى سمع و بصر تنها در حیوانات پدید آمده است. دارندگان این دو حس، موقعیتى خاص داشته، داراى مجال و میدان فعالیت وسیع اند؛ وسعتى كه حد و مرز نمى شناسد و با هیچ معیارى نمى توان اندازه اش گرفت. ادراك كلیات و قوانین عامه و عقلیاتى كه به مرز بى نهایتى مى پیوندد. با شنیدن و دیدن است كه شر و زیان و خیر و سود شناخته مى شود و به دنبال آن دریافت ها تصمیم گیرى ها در مورد خیر و شرها پیش مى آید. لذت ها و نفرت ها، عزت ها و ذلت ها و محبت ها و دشمنى ها جلوه گرى مى كند كه فاقد این دو حس را خبرى از آن ها نیست. باقى حواس آدمى را از این بهره ها بسیار كم است. بالاتر از همه نعمت ها همان فؤاد است كه قوه عاقله انسانى و منشأ و مبدأ همه اندیشه هاى اوست، كه ویژه انسان هاست و حیوانات را خبرى از آن نیست.

یادآورى این سه موضوع، به خصوص گوش، چشم و عقل، بدان جهت است كه ابزار اصلى شناخت انسان این سه موهبت مى باشد. آدمى مدركات حسى خود را غالباً از طریق چشم و گوش درك مى كند و مسائل غیر حسى را به وسیله فؤاد و نیروى عقل خود در مى یابد. خطاهاى این دو حس را نیز به وسیله فؤاد و عقل تشخیص مى دهد. اهمیت این دو حس، یعنى بینایى و شنوایى شهود همگان است. انسانى كه فاقد این دو حس است تا چه حد دنیاى او محدود و خالى از هرگونه روشنایى، بیدارى و آگاهى است. حتى بر اثر فقدان این دو حس، بسیارى دیگر از حواس خود را نیز عملاً از دست مى دهد.

نبود شنوایى در آدمى زبان و گویایى او را از همان آغاز امر از كار مى اندازد. گوش باید بشنود تا زبان گیرد و بازگوید. كرهاى مادرزاد همیشه لال اند. زبانشان عیب و آفتى ندارد، اما چون نمى شنوند، حرفى و كلامى نمى آموزند. مصیبت كرى، زبان را هم از گویایى باز مى دارد. زبان و گوش رابط میان انسان و دیگران است و اگر این رابطه قطع گردد، دیگر كارى از انسان ها ساخته نیست.

حس شنوایى و بینایى، كلید عالم محسوسات آدمى اند. دریافت هاى این دو در نفس آدمى گرد آمده، نوبت به عقل او مى رسد كه كلید و ره گشاى دنیاى ماوراى حس و عالم ماوراى طبیعت، یعنى گسترده بى نهایت عقلانى اوست كه در پى استقرهاى گسترده و دریافت هاى جزئى بى شمار به نتیجه گیرى، نقادى، تعمیم و تجزیه در فرآورده ها و جمع بندى دریافت هاى این دو حس و بالأخره انتقال از جزئیات به كلیات و ادراك كلیات عقلى مى رسد. به همین جهت، نعمت گوش و چشم مقدم بر فؤاد و عقل ذكر شده كه آن ها اسباب ها و پایه هاى ادراكات مى باشد. شنیدن هم مقدم بر دیدن آمده است؛ زیرا در خلقت انسانى نخستین بار گوش نوزاد به كار مى افتد. چشم هاى بسته نوزاد در محیط تاریك رحم آمادگى مشاهده امواج نور را ندارد و به همین جهت، بعد از تولد مدتى بسته است تا به تدریج به نور عادت كند، در در حالى كه گوش چنین نیست.

سمع را هم در آیه شریفه مفرد آورد به خلاف ابصار و افئده؛ چرا كه سمع به معناى شنیدن است، نه آلت شنیدن كه آن اذن و جمعش آذان است.

همان گونه كه گوش و چشم، كلید عالم محسوسات آدمى اند، قوه عاقله فؤاد نیز در آدمى دریچه اى به سوى همه حواس و مایه تصحیح كار همه آن هاست با تعقل و ادراك و بهره برى از جزئیات پى به كلیات و قوانین عامه مى برد. در علوم نظرى و معارف حقیقى چنان گستره اى را مى پیماید كه در اقطار آسمان ها و زمین نفوذ مى كند و با تفكرات عمیق و خود كه گرفته شده از همین حواس سمعى و بصرى است، چه مجهولاتى را كه كشف نمى كند، همه ارزش انسانى به این سه وسیله ارزنده و بزرگ شناخته و معرفت فراهم مى آید. با دقت و اهتمام شدید در معرفت و ریزه كارى هاى این سه وسیله مؤثر كافى است آدمى خالق خویش بشناسد. به راستى آنان كه این نعمت ها را سپاس نگویند، آیا سزاوار سرزنش و ملامت نیستند. شگفتا كه شما انسان ها باز هم در مقابل این نعمت ها: (قلیلاً ما تشكرون)؛ بسیار كم شكرگزارانید. قلیلاً وصف مفعول مطلق محذوف است؛ یعنى: (تشكرون شكراً قلیلاً) و این خود نكوهش افراد بى فكر و اندیشه و ناسپاس است.

##  بازگشت همه چیز به سوى خدا

79 (هوالذى ذراكم فى الارض و الیه تحشرون)؛

و اوست خداوندى كه شما را در زمین آفرید و به سوى او هم محشور مى شوید.

اوست خداوندى كه شما را روى این زمین جاى داد، تا به وظایف بندگى و شایسته عبودیت او قیام كنید و به مقتضاى آن كه هر كار و عمل حكیم مطلق همه بسته به هدف و غایت است، پس هم بعد از این حیات زمینى و زندگى دنیایى به سوى او محشور و برانگیخته خواهید شد.

##  آفریدگار بى همتا

80 (و هو الذى یحیى و یمیت و له أختلاف اللیل والنهار أفلا تعقلون)؛

و اوست آن زنده مى كند و مى میراند و آمد و شد شب و روز از اوست، آیا باز هم عقل خود را به كار نینداخته، اندیشه نمى كنید.

خداوند متعال آیات عجیب و شگفت خلقت را كه پیوسته در محضر دید و شهود بندگانش مى باشد، تذكر مى دهد كه بدین آیات و نشانه ها، كه هر آن و هر لحظه با آن ها روبه رو هستید، بنگرید كه آیا به وجود آورنده اى ندارد. آن هم نه خالق و مبدعى كه كار سهل و آسان و بى هدف به وجود آورده باشد. مگر نعمت سمع و بصر و فؤاد نعمت هاى عجیب و شگفت انگیز نیستند. به وجود آمدن انسان ها و پیدایششان در زمین با این ساختمان عجیب و حالات نفسى آنان شگفت انگیز نیست. خداوند متعال منتى بر بندگان مى نهد كه اسباب و ابزار درك و شناخت و تفهم را براى شما فراهم آورد. به شما سمع و بصر و فؤاد گوش و چشم و قوه عاقله دراكه عنایت فرمود. اكنون هم توجه آن ها را به دو امر عجیب معطوف مى دارد كه دائماً در منظر و معرض دل و عبرت آنان است، امر حیات و موت و گردش منظومه شمسى و پیدایش و آمد و رفت شب و روز، آیا شایسته تعقل و تأمل نیست.

آیا تأمل نمى كنید كه چگونه شما را در زمین گستراند و روزى هم به دادگاه الهى محشور مى شوید. این حشر و نشر را بنگرید؛ سلسله متوالى حیات و ممات نظام طبیعت شب و روز و گردش افلاك. نظم عجیب رفت و آمد شب و روز كه در هزارها سال ثانیه اى اختلاف پدید نمى آید به این نظم عجیب كه پیوسته در منظر چشم و دل شماست، بنگرید و تأملى كنید.

آیه پیشین فرمود كه شما را در زمین آفرید و به سوى او محشور مى شوید. حشر مستلزم میراندن و میراندن هم مستلزم حیات دادن و زنده كردن است. اگر این مطلب مستمر و پایدار و قانونى همراه خلقت انسان ها باشد. حیات و زندگى و مرگ و میراندن نیز همراه با گذشت زمان و آمد و رفت شب و روز است.

این ها همه در این دنیاى مادى لازم و ملزوم و همراه هم دیگر است و خداوند مالك و مدبر این تدبیر و تكوین است. تدبیر و تكوین نظام خلقتى او نظامى مرتب و مدبر مى باشد. با این وجود: (أفلا تعقلون)؛ سرزنشى كه آیا باز هم تعقل و تدبر نمى كنید، تا ایمان آورید.

##  دنباله رو جهالت

81 (بل قالوا مثل ما قال الأولون)؛

بلكه آنان همان گفتند كه پیشینیانشان گفتند.

(بل قالوا) بل، كلمه اضراب و رویگرداندن از سخن قبلى است. اضراب از نفى اى است كه مورد پرسش و استفهام در آیه قبلى، یعنى: (أفلا تعقلون) واقع گردید.

پیشینیان اینان كه آن ها آیات و نشانه هاى به حق ما را دیدند هیچ تعقل و تفكر نمى كردند و اكنون هم اینان دنباله فكر و رویه آنانند. آیا به راستى شایسته انسان است كه عقل و اندیشه خود را رها كرده دنباله رو جهالت و نادانى گذشتگان خود باشد. خود اندیشه و عقلى دارند، اما آن را رها كرده كوركورانه دنباله رو نیاكان كافر و جاهل خویش اند و این غفلت و جهالت از آن رواست كه توجه و اعتمادشان به زندگى مادى و فریفتگى و فرورفتگى در مادیات است. سنت الهى بر فیض، ارشاد و هدایت خلایق است و اسفاگو یا سنت كافران بر انكار، لجاج و عناد است؛ همان سنتى كه رد گذشتگانشان بود و در اینان نیز جریان دارد.

##  باور نداشتن رستاخیز

82 (قالوا اذا متنا وكنا تراباً و عظاماً أانا لمبعوثون)؛

گفتند: آیا هنگامى كه مردیم و خاك و استخوان (بیهوده) شدیم، دگر بار برانگیخته خواهیم شد.

همان استبداد و ناباورى كه در پدران و نیاكانشان بود كه به راستى مى شود آن كه بمیرد و خاك و استخوان پوسیده گردد، دوباره از همین خاك ها و زمین برانگیخته شود. ما هیچ گاه نمى توانیم چنین چیزى را باور كنیم و به همین جهت بااستفهامى ناباورانه، بلكه استهزا مآبانه وعده خداوندى را انكار مى كند.

##  انكار وعده هاى خدا

83 (لقد وعدنا نحن وآباؤنا هذا من قبل ان هذا الا اساطیر الاولین)؛

از این وعده ها بسیار به ما و پدران پیشین كه قبل از ما بودند داده شد، این ها همه نیست مگر افسانه هاى پیشینیان.

چه قدر از این وعد و وعیدها به ما و پیشینیان ما دادند و این مگر شدنى است؟ امرى خرافه و پوچ است. انسان هاى در گذشته و خاك نرم شده دوباره زنده شوند و به حساب اعمال آنان رسیدگى شود و جمعى به پاداش اعمال خیر به بهشت و جمعى به جزاى اعمال ناشایست به جهنم و دوزخ روند. كى و كجا چنین و چیزها شد تا اكنون شود. مگر مدعیان رسالت و پیامبرى پیش از این، همواره این حرف ها و سخن ها را نمى زدند و پیوسته پدران و اجداد ما را از قیامت نمى ترساندند؟

این همه سال ها از این وعده ها مى گذرد. نه قیامتى قائم شد و نه حساب و كتابى از راه رسید. اگر به راستى چنین حرف ها واقعیت دارد، پس چرا واقع نشد. پیش از این، گذشتگانشان استبعاد و تعجب مى كردند كه چنین چیزى مگر ممكن است و اكنون استبعاد و شگفتى گذشته قاطعانه مى گویند: (ان هذا الا أساطیر الأولین) این حرف ها نیست، مگر همان خرافه ها و گزافه هاى پیشین.

اساطیر جمع اسطوره به معناى خرافه و باطل است، مثل اكاذیب جمع اكذوبه و اعاجیب جمع اعجوبه. آن را جمع آورد تا نشان دهد مجموعه این حرف ها (احیاى مردگان و دوباره جمع، زنده و محشور كردن و به حساب آنها رسیدن و پاداش بهشت و دوزخ دادن) همه و همه از اساطیر الأولین است. به همین جهت، مجموعه این وعده ها را به صورت مفرد (هذا) آورد.

معاد از مسائل بسیار مهمى است كه باید انسان ها به آن معتقد باشند و به همین جهت، باید اعمال، رفتار و كردار خود را با دستورها و اوامر و نواحى حضرت حق متعال مطابق سازند. كفار و مشركان كه مایل نیستند در قید و بند حساب و كتاب و معاد و دادرسى باشند و طبعاً از این مسئله هم بسیار وحشت دارند، با انواع بهانه ها و لطایف الحیل از پذیرش آن استنكاف ورزیده شانه از زیر بار آن خالى مى كنند. خداوند متعال هم پیوسته آن ها را به پیروى از منطق، عقل و تدبر فرا مى خواند و استبعاد، نابارورى و منطق واهى آنان در هم مى كوبد.

مگر غیر از خداوند متعال، كسى مالك و رب پهنه این عالم هستى است؟ مگر او رب و پرورش دهنده عالم وجود نیست؟

آن كه این هستى را به وجود آورده و پرورش داد، آیا توان بازگرداندن آن را ندارد. مگر مى شود خلق این جهان و نعمت ها عقل و شعور و ارسال پیامبران و كتاب هاى آسمانى بیهوده و عبث باشد و عالم آخرت و حساب و كتابى را به دنبال خود نداشته باشد.

##  همه از آن خداست

84 (قل لمن الارض و من فیها ان كنتم تعلمون )؛

اى پیامبر ما، بگو: این زمین و هر آن كس در اوست از آن اگر شما مى دانید.

اى رسول گرامى، به اینان بگو: به راستى در وجدان و فطرت خود بنگرید كه این آفرینش و زمین و هر آنچه و هر آن كس در اوست از كیست و تحت مالكیت و ربوبیت و ملكوت چه كسى اداره مى شود. اگر مى دانید قدرت بى نهایت دیگرى اختیار دار تمام عالم وجود و مالك حقیقى اوست، نشان دهید. كسى كه مى تواند با قدرت خود چنین عالمى را پدید آورد و توان اداره و نگه دارى آن را تا وقت معلوم نیز دارد، آیا نمى تواند آن را به گونه دیگرى كه بازده این عالم باشد، تغییر دهد و آفرینشى نوآورد.

##  نداى باطن

85 (سیقولون لله قل أفلا تذكرون)؛

آن ها زود مى گویند: از آن خداست، بگو: پس چرا متذكر نمى شوید.

اگر سؤال شود كه مالك آسمان و زمین و هرچه در اوست كیست؟ به فطرت باطنى و نداى اعتقاد درونى خود مى گویند: خداوند در كوچك ترین قدم و لحظه اى فطرت و اعتقاد عقلى آنان نمى پذیرد كه معمولى بدون علت به وجود آید، اما اینان با این نداى فطرت درونى شان باز متذكر نمى شوند. تكبر و نخوت مانع تواضع و كرنش آنان در مقابل عظمت خلقت بارى و اعتراف به وجود و ربوبیت او مى گردد.

##  آفریدگار جهانیان

86 (قل من رب السماوات السبع و رب العرش العظیم)؛

بگو: كیست پروردگار آسمان هاى هفت گانه و پروردگار عرش بسیار بزرگ.

در ابتدا نظر آنان را به زمین و آفرینش آن معطوف كرد كه خالق این ها كیست و اكنون به مقتضاى اشتراك همه عالم در نیاز به خالق بزرگ خطاب مى فرماید كه رسول گرامى، بگو: كه پروردگار آسمان هاى هفت گانه و پروردگار عرش عظیم كیست؟ پیش از این هم گفتیم همه این دنیاى ما از میلیاردها میلیارد كهكشان و منظومه همه در آسمان اول است و مراد از آسمان هاى دیگر چیست؟ آگاهى ما ناچیز، بلكه هیچ است و عرش عظیم هم آن مقام بلند و اعلایى است كه زمام همه امور عوالم در آن جا جمع است. كلمه رب هم به دلیل همیت امر عرش، تكرار شده است؛ همان طور كه عرش را با وصف عظیم تعظیم كرده است.

فطرت انسان هاى منصف و آزاده از كج روى ها و تعصبات كور جاهلى، همانا اقرار و اعتراف به وجود خالق یگانه فردى است كه تمام عالم هستى و امور آن تحت فرمان و امر اوست و به همین جهت، در آیه بعد مى فرماید:

##  ترس از مالك واقعى

87 (سیقولون لله قل أفلا تتقون)؛

مى گویند: همه این ها از آن خداوند است، بگو: پس چرا تقوا ندارید و از او نمى ترسید.

(سیقولون) به زودى جواب مى دهند كه همه این تحت سلطه و اراده خداى متعال است. (قل أفلا تتقون) در مقام سرزنش و تهدید آنان بگو: اگر این همه عظمت آسمان هاى هفت گانه، محل نزول امر الهى و عرش عظیم و محل صدور اوامر الهى از خداوند است، پس چرا تقوا پیشه نمى كنید و از او نمى پرهیزید و حشر و بعث و عالم آخرت را انكار كرده و آن را از اساطیر الاولین و افسانه هاى گذشتگان مى شمارید. در آخر نیز تحذیرى شدیدتر از آیه پیشین به آنان مى دهد و در این جا مى فرماید: آیا پروا و ترس از او ندارید؟

لطافتى در آیه هست و آن این كه لفظ لله را با لام ملكیت آورد، نه با لفظ رب ملك آسمان و زمین و هر آنچه در آن هاست از آن خداوند است و مشركان به فطرت ذاتى خود مالكیت الله را مى پذیرند و با لفظ رب نیاورد؛ زیرا آنان ربوبیت خداوند را قبول نداشتند و آن را از الههاى متعدد و ارباب متنوع مى دانستند.

##  همه چیز به دست او

88 (قل من بیده ملكوت كل شى ء و هو یجیر و لا یجار علیه ان كنتم تعلمون)؛

باز هم اى رسول گرامى، بگو: كیست كه در دست قدرت او ملك و ملكوت همه چیز است و اوست كه پناه مى دهد و خود در پناه كسى نیست، اگر به راستى علم و آگاهى دارید.

در آیات پیشین اعتراف فطرى و غریزى خلایق به تعلق زمین و هرچه در اوست و ربوبیت محض و متفرد خداى متعال به آسمان هاى هفت گانه و عرش عظیم را براى كافران و مشركان یادآورى كرد. آنان كه با زبان ظاهر خود هزارها رد و انكار دارند و در دل خود به حكم فطرت و نداى اعتقاد درون جان خویش اعتراف به مالكیت و ربوبیت حضرت بارى دارند. باز هم در این جا از آنان سؤال مى كند كه حقیقت مالكیت هرچیز كه در تصور شما درباره عالم ملك و ملكوت باشد در دست قدرت بى حد و مرز كیست؟ باز هم در درون جان خویشتن مى گویند خداست (فانى تسحرون)؛ پس چرا این قدر حیرانید. (قل من بیده ملكوت كل شى ء) حقیقت ملكوت هر چیز در توان و قبضه قدرت چه كسى است؟ همه چیز از او و همه چیز در پناه اوست.

ملكوت مشتق از ملك است و واو و تاى آن زاید است، مثل جبروت كه اصل آن از جبر است. ملك در مقام به معناى سلطنت و حكومت است و ملكوت، مبالغه در آن را افاده مى كند؛ یعنى مالك بودن هم ملك را و هم مالك آن را.

مالك، كسى است كه چیزى را در ملك خود داشته باشد، ولى ملك به فتح میم و لام و ملك به فتح میم و كسر لام به معناى مالك آن مالك و مملوك است. مالك مالك شى ء مملوك و هم مالك خود آن شى ء مملوك. ملك، یعنى مالك و صاحب سلطنت همه مالكان و ملك هاى آنان.

ملك در طول مالك است؛ یعنى مالك مالك. پیش از این صاحبان كتاب ها پشت كتاب هاى مملوك خود به عنوان مهر و اختصاص مى نوشتند: (هذا مملوكى و انا مملوك مالك السماوات). خداى - تبارك تعالى - ملكوت را خود در آیات شریفه تفسیر فرموده كه:

(انما أمره اذا أراد شیئاًان یقول له فیكون فسبحان ژ بیده ملكوت كل شى ء (74)) امر او هرگاه چیزى را بخواهد این است كه بگوید: باش، پس بى درنگ موجود شود، پس منزه است خدایى كه به دست اوست ملكوت هر چیز.

بودن ملكوت هر چیز به دست قدرت بارى، یعنى اختیار و ایجاد و اعدام هر چیزى كه كلمه شى ء و چیز بر آن اطلاق شود، مختص خداوند متعال و ملك و اختیار و سلطنت خداوند هم محیط به هر چیز است. نفوذ امرش و معنا بودن حكمش بر هر چیزى ثابت است و چنین ملكوتى در ساحت قدس ربوبى موجب آن است كه او پناهگاه هر چیز بوده باشد: (و هو یجیر) و اجاره و پناه مى دهد. یجیر و یجار هر دو از جوار به معناى همسایگى و پناه گرفتگى مشتق شده است. و حق جوار یعنى كه به مناسبت همسایگى میان دو همسایه برقرار است و حقوق انسانیت و اجتماع و شریعت مقتضى رعایت این حقوق همسایگى و همسایه براى همسایه پناه گاه و مایه جوار است. از این رو در لغت مى گویند: (فلان استجارا فلانا)؛ فلانى از فلان شخص پناه خواست (فاجاره) او هم پناه و جوارش داد و در مقابل دیگران از او دفاع نمود و خداوند هم مجیر و پناه گاه همه كائنات و هر آنچه بدو پناه برد، مى باشد. هر موجودى تقاضاى هر بخششى كه داشته باشد یا تقاضاى نگه دارى و ابقاى بخشنده آن را به هر نحو كه بخواهد و به هر قدر كه بخواهد حفظ مى كند، بدون آن كه چیزى جلوگیرش شود. هر توان و هر قدرت و هر عطا و هر بخشش و هر رفع مشكلى و هر دفع معضلى از خداوند است و او پناه ده و پناه گیر هر پناه جویى است و هر جا و هر یار، كمك، اثر، اثر بخشى باشد از خداوند است: (و لا یجار علیه)؛ و از او به هیچ موجودى نتوان پناه برد.

همه آنچه در تمام عالم وجود منشأ اثرى و منبع خصوصیتى باشد، خداوند به او داده و آن را به هر مقدار و تا هر زمان كه بخواهد نگه مى دارد و هیچ چیزى هم مانع اعطا و ابقاى او نیست. به فرض محال هم اگر مانعى پیدا شود، مگر توان منع آن توسط حضرت حق متعال نیست؟

اگر آن مانع شود، باز هم به سبب اعطاى خداوند مانع شده و خداوند به فعلى و كارى از خود مانع فعلى و كارى از خود شده و باز هم همه خواسته ها، عطایا و موانع همه و همه از حضرت حق متعال است و كجا مى توان یافت كه خداوند به آن توان پناه برد: (و لا یجار علیه ان كنتم تعلمون) اگر چشم دل و عقل باز باشد و این مطلب را دریابید.

##  انكارهاى بى جا

89 (سیقولون لله قل فأنى تسحرون)؛

آنها فوراً مى گویند: همه این ها از آن خداست، بگو: پس چرا چنین مسحور و فسون زده شده اید.

و آنان باز هم به مقتضاى همان فطرت و نداى درونى خود مى گویند: این ها همه از خداوند و در شأن اوست. با این اعتراف و اقرار باطنى، آنان را به انصاف فراخوان و بگو:

پس چرا و تا كى در باطل و سرگشتگى به سر مى برید؟ چرا به خود نمى آیید و منصفانه نمى نگرید كه ملك و شأن مطلق جهان هستى و عالم خلقت از خداوند و از او رب و پرورش دهنده ملك تا ملكوت است و اختیار تام و نمام عالم هستى تا عرش عظیم فقط و فقط مختص حضرت بارى است. آیا او قدرت ایجاد دوباره آن و ایجاد نشئه آخرت براى حساب رسى و پاداش خیر و جزاى این خلایق ندارد؟ بلكه تمام این امور بسته به یك امر و فرمان اوست.

##  پرتو نیكان نگیرد آن كه بنیادش بد است

90 (بل أتیناهم بالحق و انهم لكاذبون).

بلكه ما اینان را به حق و درستى فرستاده ایم و به درستى كه آنان هر آینه دروغ گویانند.

همان طور كه پیش از این گفته شد، بل كلمه اعراض و رویگردانى است. آیات گذشته را كه براى شما شمردیم و شما به حكم فطرت درونى و نداى اعتقادى و وجدانى خود بدان اعتراف و اقرار مى كنید. آیات و نشانه هایى كه دلالت بر وجود خداى - تبارك و تعالى - و ربوبیت عامه او و وحدت یگانگى او و قدرت بر حشر و نشر و اعاده خلقت در معاد دارد و شما هم معترفید، ولى به زبان و ظاهر خود منكرید و در این انكار، دروغ گویانید. آنچه را كه رسولان ما آورده و شما از زبان آنان شنیدید، همه حق و درست است و در رد كلام آنان دروغ گو و كاذبید.

##  یكتایى خدا

91 (ما أتخذ الله من ولد و ما كان معه من اله اذاً لذهب كل اله بما خلق و لعلا بعضهم على بعض سبحان الله عما یصفون)،

خداوند هرگز فرزندى براى خود نگرفته و برنگزیده و معبود دیگرى هم هرگز با او شریك نیست كه اگر چنین مى بود هر آینه هر معبودى و خداوندى مخلوقات خود را به عبادت پرستش و اداره خود مى خواند و به كشاكش بین آنان و برترى یكى بر دیگرى مى كشید و جهان هستى به تباهى و نابودى مى افتاد، پاك و منزه است خداوند از توصیفى كه مشركان مى كنند.

وجود شریك و انباز براى خداوند امرى محال و ناممكن است و در جاى خود در كتاب هاى عقاید و تفسیر به طور تفصیل بیان شده است و اكنون هم آیه شریفه در مقام طرد و دفع شریك و انباز براى خداوند است، گرچه به نحو فرزندى و فرزند خواندگى باشد. چنین نیست كه خداوند متعال فرزندى داشته باشد، یا برگزیند تا در الوهیت و ربوبیت شریك او باشند. شأنى تنزهى در مورد حضرت بارى - جل شأنه - كه ساحت مقدس او منزه از فرزند داشتن و لوازم آن است. این امور از نیاز و احتیاج و لوازم امكان است و او منزه از تمام لوازم امكانى. این كه تعبیر به ولد فرمود تا اعم از پسر و دختر باشد كه خداوند را فرزند و اولادى نیست، چه پسر و چه دختر؛ زیرا فرزند حقیقى داشتن یا اتخاذ و تشریف فرزند گزیدن شایسته الوهیت و مقام خداوندى نیست. اشاره اى است به مسئله شایع و معروف میان مشركان و غیر آنان؛ یعنى گمان و اعتقاد فرزند داشتن یا به فرزندى گزیدن؛ همان طور كه عده اى ملائكه را دختران خداوند مى پنداشتند: (و یجعلون لله البنات سبحانه و لهم ما یشتهون (75)) و: (أفأصفاكم ربكم بالبنین و اتخذ من الملائكه اناثاً (76)) دیگر جن را به فرزندى گرفتند. عده اى نیز بعضى قدیسین بشرى را فرزندان خداوند سبحان مى پنداشتند؛ زیرا یهود خود و عزیز را فرزندان خدا دانستند و اتفاقاً نصارا هم در این قول از پیروى كردند و مسیح را فرزند خدا دانستند: (و قالت الیهود عزیز ابن الله و قالت النصارى المسیح ابن الله (77)) و (و قالت الیهود والنصارى نحن أبناء الله و أحباؤه (78)). فرزند حقیقى خداوند بودن بدان سان است كه چیزى از حقیقت لاهوت و جوهره ذات او جدا شود و پاره اى از او، بلكه خود، مصداقى از الوهیت و ربوبیت باشد یا شركتى در آن امر داشته باشد، به همین جهت كه جدا شده از اله و معبود دیگرى باشد. خداوند منزه است از چنین فرزند و اتصال و انفصالى كه مستلزم امكان و لوازم امكان و و جسمیت و تحقق بعد از نبود است و حاشا كه واجب الوجود چنین باشد. ادعاى فرزندى به عنوان تشریف و گرامى داشتن هم مستلزم آن نیست تا سهمى از الوهیت و ربوبیت و به تعبیر دیگر، سهمى از حقیقت پدر مقامى در آن فرزند یافت شود، همان گونه كه یهود چنین تشریف و فرزندخواندگى را در حق خود اثبات مى كنند. خود را فرزندان و دوستان خدا مى گویند تا براى خود شرافتى دست و پا كنند و روشن است، همان گونه كه فرزند حقیقى بودن همراه با معبودیت و الوهیت نیست فرزندخواندگى و تشریف داشتن نیز همراه با معبودیت و الوهیت نیست.

ظهور و سیاق آیه شریفه در مقام نفى تعدد اله و معبودى غیر از ذات بارى است، چه آن معبود به عنوان فرزند حقیقى بودن باشد یا به عنوان تشریفى فرزند خواندگى باشد، خداوند نه فرزندى حقیقى است تا به انفصال و جدایى از او شایسته معبودیت و الوهیت باشد و نه فرزندى تشریفى است تا به عنوان گرامى داشتن، مستلزم تعدد الهه شود. از این جهت، آیه كریمه هم نفى ولد كرد و هم نفى تعدد الهه تا اشاره به دو مطلب باشد و تكرارى نباشد در نفى اتخاذ ولد، معناى خاصى را نفى كرد و در نفى هر الهه با خداوند، معناى اعمى را نفى كرد و كلمه من در هر دو جمله براى تاكید است یعنى: (ما اتخد الله من ولد و ما كان معه من الهه) یقینا نه آنكه كلمه من زاید باشد؛ همان طور كه بعضى ها گفته اند بلكه همان گونه كه سید الشعراء الطالبیین و نقیب اغلام الهاشمیین، شریف رضى در كتاب تلخیص البیان فى مجازات القرآن فرموده است: در قرآن نه كلمه زاید است نه شأن قرآن چنین است و هر جا كه چنین گمان رود آن جا كلمه براى تاكید است، نه زایده.

(اذا لذهب كل اله بما خلق) آیه شریفه بعد از نفى فرزند و شریك براى خداوند در صدد بیان استحاله این امر بر مى آید كه اصولاً این امر محال و شدنى نیست. تعدد خدایان محال است، چه به فرزندى و فرزندخواندگى باشد و چه به شراكت در الوهیت.

خداوند متعال وجوه گوناگون محال بودن این شركت را از نظر عقل و استدلال براى مردم بیان نمى دارد، بلكه توجه آنان را به امرى عادى فرا مى خواند كه همگان دریافته و به توحید اذعان كنند. به مردمى كه حافظ فطرت سالم و نفسیت منصفانه خود مى باشند، مى فرماید: تعدد الهه و شریك، مایه تباهى و هرج و مرج عالم هستى از عرش تا فرش مى گردد.

خود به انصاف و فطرت توحیدى خود بنگرید: چه نظام استوار یگانه اى در عالم هستى برقرار است. دوگانگى رب و اله، مستلزم تعدد الهه و استقلال هر یك در عمل و بى نیازى از غیر خود اوست تا هیچ كدام از دو شریك نیازى و ارتباطى و استمدادى از دیگرى نداشته باشد و اگر یكى نیازمند كمك دیگرى باشد، خود، ریزه خوار سفره الهه بالاتر است و خود مخلوقى نیازمند است نه خالقى به نیاز اگر دو خالق متباین از یكدیگر بود طبعاً اثرات آنان نیز باید متباین و ناهمسان بوده باشد و چگونه ممكن بود این وحدت نظام كلى عالم به تمام مراتب هستى و وجودیش با خداوندان متعدد و متباین و سلیقه هاى گوناگون پدید آید. اگر تمام ارباب و الهه هاى گوناگون مستقل از دیگرى و بدون استمداد از خدایان دیگر مى بود، یعنى هر كدام به طور مستقل و بدون استمداد از دیگرى آثار و تدبیرى در میان انواع تدبیرهاى جارى در عالم مى داشتند، آثار هر كدام باید جداى از دیگرى و به نحو متمایز بدون رابطه و ضابطه اى بین انواع تدبیرهاى جارى در عالم باشد. هر عالمى از موجودات خود نظامى خاص و تدبیرى ویژه داشته باشد كه در دسته ها و گونه هاى مختلف عالم هستى نبوده باشد، عالم حیوانات نظام خاص و نباتات نظام خاصى و همین طور هرتر و خشك و كوه و دشت و آسمان و زمین كه در جریان است هر كدام نظام هاى گوناگون در جریان داشته باشد و در كل جهان آفرینش یگانگى نظام و وحدت قانون حاكم است. اگر عدد یك نوشته شده و جلو آن بیست و دو صفر گذارده شود این تعداد مولكول هاى آب است، نظام ذرات ماده، عالم الكترون ها و نوترون ها، عالم سلول ها، بسیار كوچك ترها و بسیار بزرگ ترها، چون كهكشان ها، همه و همه با نظام واحدى در گردش و وظیفه اند. آن چنان كه فطرت هر متأمل عاقلى یگانگى و وحدت را چنان در مى یابد كه در اعماق جان و هستى خویش به نظام واحد آفرینش اعتراف مى كند.

همان طور كه در آیات پیشین فرمود: (قل لمن الارض و من فیها ان كنتم تعلمون سیقولون لله قل افلا تذكرون)؛ اى پیامبر ما، بگو: این زمین و هر آن كس در اوست از آن كیست، اگر شما مى دانید، آنها زود مى گویند از آن خداست بگو: پس چرا متذكر نمى شوید؟

آنان چنین پاسخى را به فطرت باطنى و نداى اعتقاد درونى خود دادند؛ در درون جان خویش چنین اعتقادى را در مى یابند. در مورد گفتار ما چنین اعتراف و اقرارى به مقتضاى همان فطرت توحیدى و یگانه پرستى به وحدت نظام آفرینش دارند.

شایسته است این مطلب را در برهان نظم عالم وجود پى گیرى كنیم كه مجال آن گفتارها در این بحث تفسیرى نیست، ولى وظیفه اى است كه نظرى به عالم وجود و نظام جهانى خود بیندازید.

بدون هیچ شكى، نظام واحدى را در قلمرو این جهان مى بینیم؛ نظامى كه در جهات هماهنگ ثابت، بدون تخلف و تغیر قوانینش را در آسمان و زمین جارى و ثابت مى بینیم. همه برنامه هاى عالم هستى با هم منطبق و اجزایش متناسب است.

هماهنگى قوانین و نظامات آفرینش، حكایت از آن دارد كه مبدأ واحد و مدبر و خالق واحدى سرچشمه گرفته است.

اگر مبدأها متعدد بود و اراده ها گوناگون، هرگز این هماهنگى وجود نداشت و چه بسا به اراده هاى مختلف هرچیزى مزاحم دیگرى و معارض او بود و سنگى بر سنگى قرار نمى گرفت. هر گوشه آن، نظامى گوناگون داشت و هیچ اعتماد و وحدت نظرى میان ناظران و پژوهش گران پدید نمى آمد.

چه بسا بحث درباره نكات و دقایق وحدت نظام عالم وجود مجلدها كتاب بطلبد و سرانجام هم یك از هزار گفته نشود، باز هم بجاست بگوییم: شما مشتى خاك بسیار نرم و ریز را با كمال فشار به هوا پرتاب كنید تا در فضا پراكنده گردد، آیا مى توانید میان هزاران ذرات ریز، نظامى یگانه و هماهنگ برقرار كنید كه هر كدام تحت نظام خاصى دور دیگرى بگردد؛ به دقتى كه سایه ذره بسیار ریز در گردش فضایى به روى سایه بسیار ریز دیگرى در نظام خاص مقررى كه یك میلیونیم ثانیه تخلف نپذیرد، بیفتد و هزاران هزار سال بدون هیچ گونه وقفه و تخلفى میان آن ذرات بسیار ریز خسوف و كسوف تحقق پذیرد، گسترش عالم هستى و دامنه كهكشان ها میلیاردها میلیارد بیشتر و وسیع تر از آن دامنه هاى خاك است و دانشمندان هم در زمان حاضر مى توانند مواقع بروز خسوف و كسوف منظومه شمسى را از هزاران هزار سال پیش تا هزاران هزار سال بعد به دقت ثانیه ها تعیین و ضبط كرده و تحویل دهند.

در تفسیر نمونه آمده است: در دنیاى سفینه هاى فضا پیماى عصر حاضر دانشمندان فضایى سفینه ها فضاپیما را با دقت كامل به فضا مى فرستد و قایق ماه نشین را دقیقاً در همان محلى كه از نظر علمى پیش بینى كرده بودند فرود مى آورند و سپس آن را از آن جا حركت داده در محل پیش بینى شده و زمین پایین مى آورند. آیا به راستى این دقت محاسبات بدان سبب نیست كه نظام حاكم بر كل هستى، كه پایه محاسبات این دانشمندان است، دقیق و منسجم و هماهنگ كه اگر یك ذره ناهماهنگى - از نظر زمان یك صدم ثانیه - و كم و زیادى در آن بود تمام محاسباتشان به هم مى خورد.

(و لعلا بعضهم على بعض) اگر آلهه و معبودها و خدایان متعدد مى شدند بعضى بر بعض دیگر استیلا و غلبه مى یافت و چگونه ممكن است معبود و الهه اى مغلوب و زبون الهه دیگرى گردد و این بزرگ تر دلیل و شاهدى است كه او معبود و خداوند نبوده، بلكه عاجزى نیازمند به بالاتر از خود است و او نیز چنین است تا به نیازى رسد كه هیچ گاه و هیچ گونه نیازى در او منصور نشود.

اشكال دیگر بر مشركان و كافران آن است كه براى خداوند شریك و انباز مى گیرند. ظهور آیه شریفه در نفى ارباب انواع و الهه هاى گوناگونى است كه مشركان بدان معتقد بودند، نه در رد كافران و ملحدانى كه منكر اصل ربوبیت و وجود واجب الوجود مى باشند. اگر این الهه ها و ارباب انواع هر كدام رب و الهه امورى در این عالم خلقت اند، هر كدام مسئول كارى و تربیتى و زیر حكم و اراده ما فوقى اند و این مستلزم آن است كه الهه هاى پایین درجه تحت تأثیر و تدبیر مافوق خود باشند و استقلالى در تدبیر و تأثیر نداشته باشند و با این احتیاج و عدم استقلال آنان از اسباب گوناگون و بى شمار این عالم اند، نه این كه خود مستقل و الهه و رب و اله باشند. این ها اسبابى اند كه واسطه در تدبیر مادون خود مى باشند.

پس به عقیده این مشركان، عالم ارباب، انواع و الهه هاى عالم اسباب است، نه تعدد آلهه و كسى منكر تعدد اسباب در این عالم خلقت نیست و تعدد اسباب، ربطى به تعدد آلهة ندارد. اما قضیه استحاله تعدد واجب الوجود و استحاله تعدد صرف الوجود و محض الوجود و عدم امكان تركب و تعدد در ذات بارى و واجب الوجود، چه تركب عقلى و ماهوى باشد و چه تركیب خارجى، چون اجسام و عوارض اجسام، بحث هایى جداگانه و مربوط به محلش خود مى باشد.

(سبحانه و تعالى عما یصفون) شایسته خداوندى، اتخاذ فرزند و شریك و انباز و استعانت به اسباب و اعوان نیست.

##  خدا، داناى به عالم غیب و شهادت

92 (عالم الغیب والشهادة فتعالى عما یشركون)؛

خداوند داناى به عالم غیب و شهادت است و ذات پاكش از شرك و شریك برتر و والاتر است.

آنچه كه در عالم هستى تصور شود و تحقق داشته باشد، چه آشكار و چه پنهان، در محضر علم حضرت بارى حاضر است.

اگر خداوند را شریكى و انبازى و فرزندى و فرزند خوانده اى در عالم شهود یا پنهان و و مستور مى بود، بزرگ ترین شاهد بر وجود او همانا علم حضورى حضرت حق بر او بود و تهمت انباز و شریك و فرزند و فرزند خواندگى بر خداوند تهمتى است كه خداوند هیچ علمى بر او ندارد؛ زیرا نیست تا خداوند بر او عالم باشد. پس آیه شریفه نظیر آیه هجدهم سوره یونس است كه مى فرماید:

(و یعبدون من دون الله ما لا یضرهم ولا ینفعهم و یقولون هولاء شفعاؤنا عند الله قل أتنبون الله بما لا یعلم فى السماوات و لا فى الارض سبحانه و تعالى عما یشركون)؛

و آنان پرستش مى كنند غیر خداوند آنچه را كه هیچ زیان و نفى براى شان ندارد و مى گویند: اینان واسطه هاى ما نزد خداوندند، بگو: آیا به خود خداوند خبر مى دهید آنچه را كه در آسمانها و زمین وجود ندارد و خود او خبر ندارد، منزه است خداوند از آنچه برایش شریك مى پندارند.

استدلال و احتجاجى دیگر است بر نفى هرگونه شریك و انبازى براى حضرت حق متعال. استدلال و احتجاجى كه شهادت خود خداوند است، بر آن كه او هیچ شریكى براى خود سراغ ندارد؛ هم چنان كه در آیه شریفه دیگرى است كه: (شهد الله انه لا اله الا هو (79))؛ خداوند خود شاهد است كه هیچ خدایى جز ذات شریف او نیست.

در آیه پیشین فرمود خداوند هیچ گونه شریكى براى خود نمى داند و نمى بیند و در این جا مى فرماید: اصل وجود شریكى در میان نیست تا بدان علم حاصل شود.

(فتعالى عما یشركون) پس خداوند بلند مرتبه تر است از آن كه براى او شریكى قائل شوند.

##  پناه به خدا از عذاب او

93 (قل رب اما ترینى ما یوعدون)؛

94 (رب فلا تجعلنى فى القوم الظالمین)؛

بگو پروردگارا، اگر به من بنمودى عذابى كه به آنان وعده داده شده است، پروردگار من، مرا در آن هنگام در میان قوم ستمگر قرار مده.

دستورى از خداوند متعال به رسول گرامى اش از باب لطف و مرحمت كه دعا و استغاثه كن و بگو: پروردگارا، آن هنگام كه عذاب وعده داده شده بر این قوم را نازل فرمایى، مرا جزو گروه ستم گران قرار مده.

مشركان و كافران كه سخن خداوندى بر آنان تمام شود و راه نجات و ایمان پیش نگیرند، طبعاً استحقاق و شایستگى عذاب دارند. عذاب هم كه در دنیا آید، بیم شمول و فراگیرى در آن است و حاشا، كه حضرت بارى رسول گرامى و بندگان صالحش را مشمول عذاب ستمگران قرار دهد، اما باز هم تعلیمى است بر همگان كه استغاثه كنند تا در هیچ مرحله و عذابى همراه اهل عذاب نباشند.

خداوند متعال در آیات پیشین سخن مشركان و انكار روز قیامت و استهزارى پیامبران الهى را نقل فرمود: حجت و برهان براى اثبات حقیقت قیامت و لزوم قیام آن و تهدیدهاى كافران و مشركان را نیز مورد توجه قرار داد و اكنون به رسول گرامى اش دستور مى دهد از پروردگار خود بخواهد او را به عذابى كه مشركان بر آن وعده داده شده اند دچار نكند و اگر آن عذاب را دید خداوند را بخواند تا او را نجات دهد و كنار زند. شاهدى است كه بعضى از عذاب هایى كه مشركان به آنها تهدید شده اند عذاب دنیوى بوده است و تكرار لفظ رب هم به منظور تأكید در تضرع و استغاثه است و حكایت از شدت لطف و عنایت حضرت بارى به پیامبر گرامى اش دارد.

باز هم مضمون آیه شریفه را تكرار مى كنیم: اى رسول گرامى، روى تضرع و استغاثه به درگاه ما كن و بگو: اى پروردگار من، اگر عذابى را كه به مشركان وعده داده اى در زمان بودن من بود و در دنیا نازل فرمودى و آن را به من نمایاندى، مرا با این مشركان و در میان این گروه ستم كاران وامگذار، بلكه از میان آنان بیرونم كن تا دامنه آن مرا نگیرد و به آتش آنها نسوزم.

روشن است كه این بیان نهایت تهدید مشركان و كمال شدت عذاب آن هاست آن سان كه پیامبرى كه هركس در پناه او جاى گیرد از عذاب ایمن است، او هم باید به خدا از این عذاب پناه برد.

##  خداوند توانا

95 (و انا على ان نریك ما نعدهم لقادرون)؛

و به درستى ما بر این كه به تو بنماییم آنچه كه از عذاب به آنان وعده مى دهیم تواناییم.

یقیناً ما مى توانیم عذاب موعد كافران را بر تو بنمایانیم. خداوند با این تعبیر دل خوشى و عنایتى به رسول گرامى ابراز مى دارد كه خداوند متعال هم تو را در قوم ستم كاران قرار نمى دهد و هم قدر است عذاب دردناك موعد آنان را حتى در دنیا هم به تو بنمایاند. گفته اند شاید، همان عذابى باشد كه در جنگ بدر بر سر مشركان آورده شد و به رسول خدا و مؤمنان هم نشان داده شد، اما آنان را نگرفت. آنان نه تنها نجات یافتند، بلكه خشم دل هاى آنان هم به عذاب مشركان شفا یافت. البته سوره شریفه، مكى است و قضیه بدر و مشركان قریش در مدینه بودند و شاید آیه شریفه خبرى است از آینده كه اگر نیازى باشد عذاب مشركان را به تو مى نماییم.

##  پاسخ بدى را با خوبى دادن

96 (ادفع بالتى هى احسن السیئة نحن اعلم بما یصفون)؛

تو دفع كن بدى هاى آنان را به آنچه نیكوتر است (پاسخ بدى آنان را با اخلاق نیكویت به نیكى ده) ما به آنچه آنان توصیف مى كنند آگاه تریم.

قومى كه ایمان به خداوند متعال و دین حق او و شرافت و احترام رسول او ندارند روشن است كه با رسول گرامى او چگونه معاشرت و معامله مى كنند، از هیچ توهین و جسارتى كوتاهى ندارند و پیامبر، معاش آنان و مأمور هدایت آنان است. خداوند متعال آرامش و سكینه به او مى دهد كه در معاشرت با اینان در مقام معارضه و انتقام مباش، بلكه آنچه بدى از ایشان مى بینى، با نیكى تلافى كن، بلكه از میان خوبى ها خوب تر را انتخاب كن(بالتى هى احسن) آزار آنان را به احسان و نیكى جواب ده و بالاترین درجه احسان خود را هم به ایشان مبذول دار، اگر این مقدار نتوانستى هرچه توانستى. اگر آن هم مقدور نبود دست كم از ایشان اعراض كن و در مقام تلافى نفرین مباش؛ زیرا(نحن اعلم بما یصفون)؛ ما بهتر مى دانیم كه چه برداشتى از دعوت تو دارند. خدا بهتر مى داند كه آنان چه جاهلانند و چه چیزها مى گویند.

دلدارى و تسلیت خاطر رسول است كه از آنچه از ایشان مى بیند ناراحت و غمگین نباشد. از گستاخى و بى ادبى كه به پروردگارشان بروز مى دهند، اندوهگین نگردد. گفتار خشن و انواع آزار آن ها را به طور شایسته تحمل كند. با خشونت ها و زشت گویى هاى آنان مقابله به مثل نكند. بدى را با نیكى پاسخ دهد. او خود نمونه اعلاى حسن خلق است: (و انك لعلى خلق عظیم) چه خاك روبه ها بر سر او ریختند و او قدمى چند دور شده خود را تكان مى داد و روى خود نمى آورد. یهودیى كه بر سر او خاك روبه مى ریخت، بیمار شد و آن حضرت به عیادت او رفت و او كه چنین خلقى كریمانه را دید مسلمان شد. بعد از فتح مكه و تسلط او بر سران قریش بدیشان فرمود: بر شما باكى نیست، با شما آن معامله مى كنم كه یوسف با برادرانش كرد و همه آن ها را بخشید. این، معناى تخلق با خلاق الله است كه خداوند هم به بندگانش آن قدر رئوف و رحیم است كه روز قیامت عفو و مغفرت او به اهل ایمان به حدى است كه انبیا و ملائكه هم چنین تصور نمى كردند، امیرمؤمنان در دعاى كمیل مى فرماید:

لولا ما حكمت به تغذیب جاحدیك و قضیت به من اخلاد معاندیك لجعلت النار كلها برداً و سلاماً و ما كان لاحد فیها مقراً ولا مقاماً؛

بارالها، اگر نه حكم فرموده اى به تعذیب منكرات و مقرر فرموده اى كه براى همیشه دشمنان خودت را در آتش بدارى، هر آینه همه آتش جهنم را خنك و سلام قرار مى دادى و هیچ كس را در آن مقام جاى نمى دادى.

##  استعاذه

97 (و قل اعوذ بك من همزات الشیاطین)؛

98 و اعوذ بك رب ان یحضرون؛

و بگو: پروردگارا، به تو پناه مى برم و از وسوسه هاى شیاطین و به تو پناه مى برم، پروردگارم، اگر آنان نزد من حاضر شوند.

از آن جا كه آدمى ممكن است تحت تأثیر خواهش هاى نفس، انتقام، وسوسه ها و القائات شیطانى قرار گیرد، به رسول گرامى اش دستور مى دهد كه بگو: پروردگار من، به تو پناه مى برم از همزات شیطان ها و به تو پناه مى برم كه در آن هنگام شیاطین نزد من حاضر شوند. پیامبر اكرم نمونه اعلا و اسوه كامل اخلاق انسانى است، به ویژه آن هنگام كه خداوند دستور مى فرماید: بدى ها و ناهنجارى ها را با حسنات و خوبى ها و رفتارهاى شایسته جبران كن و پاسخ ده و دیگران هم باید چنین باشند، اما از آن جا كه بیشتر خلایق گرفتار رگه هایى از وسوسه هاى شیاطین و نقاط ضعف اخلاقى هستند، چه بسا در التهابات اخلاقى و ناهنجارى هایى كه از دیگران مى بیند، مرتكب رفتارهاى ناشایست شده، وسوسه هاى شیاطین، آنان را به ناهنجارى ها بكشد. از این رو، به رسول گرامى اش دستور مى دهد: بگو: پروردگارا من، به تو پناه مى برم از همزات و وسوسه هاى شیاطین، به تو پناه مى برم در هنگام كه آنان نزد من حاضر شوند. انسان هاى والا و شایسته به مجلس شیاطین اند كه به محضر اینان حاضر مى شوند و آنان ناخوانده مى آیند. پس شایسته است همه مؤمنان از پروردگار كه مالك و مدبر آن هاست بخواهند تا لحظه اى آنان را به حال خودشان وا مگذارد، تا نه تنها تحت تأثیر وسوسه هاى شیاطین قرار نگیرند، بلكه در مجلس آن ها نیز حضور نیابند.

همزات جمع همزه به معناى دفع شدید است. حرف همزه كه یكى از بیست و هشت حرف است، همزه نامیده مى شود چون از ته حلق به سختى ادا مى شود. در تفسیر ابوالفتح رازى آمده است كه بعضى از مفسران گفته اند: همز و غمز از آن شدیدتر و همزه نهایت شدت را بیان مى كند.

##  بازگشت محال

99 (حتى اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون)؛

تا وقتى كه یكى از آنان را مرگ فرا رسد مى گوید: بارالها، مرا باز گردانید.

آیات شریفه پیشین، سرسختى مشركان و گنه كاران و غرور و فریفتگى آنان را به مال و منال و اوضاع دنیایى بیان فرمود و اكنون تذكرى دردناك مى دهد كه براى اینان بیداریى نیست و تا آن هنگام كه مرگ آنان را دریابد و آن هنگام است كه پرورده هاى غرور و غفلت از مقابل دیدگانشان كنار مى رود، سرنوشت و عاقبت اسف انگیز و دردناك خویش را با چشم مى بیند، با دنیا غم و اندوه و سرمایه هاى از دست رفته خود را مى بیند و به كوتاهى گذشته و گناهانى كه مرتكب شده اند، پى مى برند و در این هنگام است كه فریاد ندامت و پشیمانى شان بلند مى شود كه پروردگار من مرا باز گردانید. كلمه حتى براى غایت و انتهاست و اشاره به آن كه اینان را بیدارى از خواب غفلت شرك و كفر و گناه نیست، تا آن كه مرگ را به چشم خود ببیند. آن هنگام در نهایت پشیمانى فریاد استغاثه شان به خداوند بلند مى شود كه پروردگار مرا بازگردانید شاید آنچه را كه جا گذارده ام عمل صالح انجام دهم.

از بعد ادبى آیه شریفه پرسشى هست كه (ارجعون)؛ مرا بازگردانید. خطاب به كیست؟ چون كلمه شریفه رب به معناى ربى و كسره آن به جاى یاى متكلم محذوف است، یعنى پروردگار من و ذات شریفه بارى مفرد است و (ارجعون) كلمه جمع و به معناى مرا باز گردانید است. نون آن هم كه باید مفتوح باشد مكسور است تا دلالت كند كه ارجعونى بوده و یاى متكلم حذف شده و كسره به جاى آن نشسته است: در هر صورت منادا خداوند یگانه است و تقاضا از جمع است. جمعى گفته اند خطاب ارجعون به همان رب است و جمع آوردن آن براى تعظیم است؛ نظیر آن كه همسر فرعون بنا به حكایت قرآن كریم به شوهر خود فرعون گفت: (قرة عین لى ولك لا تقتلوه)؛ (این پسر نوح چشم من و تو باشد او را نكشید. چون فرعون پسران بنى اسرائیل را مى كشت.

این پاسخ، چندان صحیح به نظر نمى رسد؛ زیرا جمله: (لا تقتلوه) از همسر فرعون خطاب به شوهرش نیست، بلكه خطاب به اطرافیان او بود كه مأمور قتل پسران بنى اسرائیل بودند. نكته مهمى را در این جا باید تذكر داد كه عظمت بارى و آوردن ضمیر جمع جهت احترام و تعظیم در همه جا از طرف حضرت حق متعال رعایت شده است. مثل: (و لقد نزلنا الذكر؛ ولقد كرمنا بنى آدم؛ انا خلقناكم؛ و انا أعطیناك الكوثر). اما از طرف بنده چه در آیات و چه در آیات و چه در ادعیه همه جا به صورت مفرد خطاب با بارى شده است و سر آن هم رعایت توحید محض و خالص در تمام مراحل توحیدى نظرى، صفاتى و عبادى مى باشد.

عده اى دیگر گفته اند: (ارجعون) جمع آمده در حكم تكرار است؛ یعنى از شدت اضطراب مى گویند: پروردگارا، مرا برگردان مرا برگردان مرا برگردان، براى آن هم نظایرى گفته اند. اما این توجیه نیز درست به نظر نمى رسد؛ چون این جمع به این معنا در كلام و گفت وگوهاى عرب نیست و اگر هم باشد بسیار نادر و نافصیح است و كلام خداوندى را بر چنین معانى نامأنوس نباید حمل كرد. بهتر از آن همه آن معنایى است كه مفسران بزرگ فرموده اند كه (رب) استغاثه به حضرت پروردگار است و (ارجعون) خطاب به ملائكه موكل بر او و اعمال اویند؛ چنان در تنگنا و بحران قرار گرفته اند كه اول بار استغاثه به خدا مى كنند: اى پروردگارا، اى خدا، ملائكه مرا نجات دهید، مرا كمك كنید و بازگردانید: (لعلى اعمل صالحاً).

##  جبران مافات!

100 (لعلى اعمل صالحاً فیماتركت كلا انها كلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الى یوم یبعثون)؛

شاید آنچه را كه ترك كردم، عمل صالحى انجام دهم. هیچ گاه چنین نخواهد شد. این گفتارى است كه همیشه به زبان مى گوید (و اگر بازنگردد) و پشت سر آنان برزخى است تا روزى كه برانگیخته مى شوند.

چه آرزوى خوشى كه هرگز برآورده نیست. (لعل) براى ترجى و امیدوارى است. آن هنگام كه عذاب خداى را مى بیند و بر سر آنان سایه افكنده، ساده لوحانه اظهار چنین امیدى مى كنند كه اگر برگردند گذشته را جبران كرده، عمل صالح انجام مى دهند. همان طور كه در آیه دوازدهم سوره سجده آمده است: (ولو ترى اذ المجرمون ناكسوا رؤسهم عند ربهم ربنا أبصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحاً انا مؤقنون) در آیه 27 سوره انعام نیز با لفظ تمنى و آرزوى دور و دراز از قول آنان نقل مى فرماید: (رب ارجعون لعلى اعمل صالحاً فیما تركت)؛ شاید من در آنچه در دنیا واگذارم و كوتاهى كردم عمل صالح و سودمند انجام دهم. برخى معتقدند به مقتضاى ظهور (ما تركت) اموال است كه از خود به جاى گذاشته و اكنون آرزومند است بازگردد و به جبران گذشته آن اموال را در راه خیر احسان و هر راهى كه مایه رضاى خداوند است به مصرف برساند. اموال بازمانده از مردگان را تركه میت مى گویند از همین جهت است كه بعد از مرگ او متروكه و باز مى ماند. احادیثى هم شاهد است كه مراد، متروكه مالى است، مانند حدیثى از امام صادق علیه‌السلام كه فرمود:

من منع قیراً طامن الزكاة فلیس بمؤمن و لامسلم و هو قوله تعالى: رب ارجعون لعلى اعمل صالحاً فیما تركت؛

كسى كه قیراطى از زكات را منع كند و ندهد نه مؤمن است و نه مسلمان. قول خداوند: (رب ارجعون... ) نیز همین است.

كسى كه قیراطى از زكات را منع كند و ندهد نه مؤمن است و نه مسلمان. قول خداوند: (رب ارجعون... ) نیز همان است.

اما بیشتر این روایات در این گونه موارد اشاره به مصادیق مضمون است، نه منحصر در آن. بعضى از مفسران گفته اند: مراد: دنیاست كه در قدر ندانستن مجال دنیایى چه وظایف مالى و چه اعمال غیر مالى از عبادات و غیر عبادات را ترك كرده است و اكنون هم به شهادت كلمه لعل، پشیمان و آرزومند كه باز گردند و امید و اطمینانى هم به بازگشت ندارند و همین طور است كه كلاً؛ هیچ بازگشتى نیست.

(كلا انها كلمة هو قائلها) هرگز، این گفتار، سخنى است كه او همیشه گوینده آن است و عملى براى آن نیست.

(كلا) نفى شدید است و كلمه به معناى گفتار و جمله است.

حاشا و هرگز، چنین نشود كه او را باز گردانند. این درخواست او سخنى است كه از حسرت شدید مى گوید و اگر بازگردد به همان حال باشد؛ كه در آیه دیگر مى فرماید: (ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لكاذبون (80)).

(قائلها) را به صورت جمله اسمیه آورد تا شاهدى باشد كه او همیشه چنین است و نه تنها مشركان چنین اند، تقاضاى همه گنه كاران و ستم گران و آلودگان نیز چنین است كه با دیدن سرنوشت دردناك خود در آستانه مرگ پشیمان از گذشته تقاضاى بازگشت و ارجاع دارند و هیهات كه به چنین آرزویى برسند.

در تفسیر نورالثقلین از امالى صدوق از امام صادق علیه‌السلام در ضمن حدیثى طولانى چنین نقل كرده است:

چون كافر بمیرد هفتاد هزار نفر مأمور آتش را به سوى قبرش همراهى كنند و او حمل كنندگان جنازه خود را با صدایى كه همه چیز او زا مى شنود غیر از جن و انس و ملتمسانه مى گوید: (لو ان لى فاكون من المحسنین)؛ اگر مرا دوباره بازگشتى باشد از مؤمنان مى شوم. و هم چنین مى گوید: (رب ارجعون لعلى اعمل صالحاً فیما تركت) و ملائكه عذاب او را ندا دهند كه (كلا انها كلمة هو قائلها). هیهات و هرگز، او همیشه چنین مى گوید و توبه و عملى براى او نیست. كفر، عناد، گناه و تباهى، ملكه او شده و تغییرپذیر نیست.

مصیبت بزرگ آن كه: (و من ورائهم برزخ الى یوم یبعثون)، و از پشت سر آنان برزخى است تا روزى كه برانگیخته مى شوند.

آغاز آیه شریفه: (حتى اذا جاء احدهم الموت) اشاره به نخستین منزل گاه آدمى بعد از حیات دنیایى است و پایان آن: (و من ورائهم برزخ) اشاره به منزلگاه دوم، یعنى برزخ است. برزخ به معناى چیزى كه میان دو شى ء مانع و حائل شود. همچون آیه شریفه: (بینهما برزخ لا یبغیان (81))؛ دو دریاى آب شیرین و شور در كنار هم اند و میان آن دو مانعى است كه یكى بر دیگرى غلبه نكند.

منظور از این برزخ، عالمى است میان عالم دنیا و عالم آخرت ابدى. روح هنگام جدایى از بدن در آن عالم قرار مى گیرد و در قیامت دوباره به بدن خود باز مى گردد.

عالم میان دنیا و قیامت را برزخ مى گویند.

ثبوت عالم برزخ و خصوصیات مستفاد از آیات و روایات امرى مسلم است كه - ان شاالله - به بعضى از آنها در آینده خواهیم پرداخت، هرچند بعضى گفته اند مراد از برزخ در آیه حائل و مانع میان مردگان و عالم دنیاست؛ یعنى نمى گذارد ایشان به دنیا بازگردند و در قیامت هم كه برنگشتن معلوم است. آیه بازنگشتن آنان به دنیا تاكید شدید كرده، به كلى مأیوسشان مى سازد و این سخن درستى نیست؛ چرا كه ظاهر آیه شریفه آن است كه این مانع و این عالم، برزخى میان دنیا و آخرت كه در آن مبعوث مى شوند امتداد دارد، نه اینكه تنها مانعى میان آنان و بازگشت به دنیا بوده باشد. اگر چنین معنایى مراد بود، یعنى تنها میان آنان و بازگشت به دنیا بود قید: (الى یوم یبعثون) لغو و بیهوده بود. این برزخ به معناى حائل و مانع میان انسان و درجات بهشتى نیست - همان طور كه بعضى گفته اند - چون جمله: (الى یوم یبعثون) قرینه روشنى است بر این كه عالم برزخ مرحله اى و عالمى بعد از مرگ و قبل از رستاخیز است.

(و من ورائهم) وراء گاه به معناى پشت سر و گاه به معناى پیش روست و در آیه شریفه به معناى پیش و در راه است و چه بسیار هم تعبیر مى شود كه قضیه اى پشت سر و در راه است؛ یعنى در آینده آنان پیش مى آید و آنان را به سوى خود مى كشاند؛ گویى پشت این واقعه، واقعه دیگرى در راه است و زمان آینده پیش روى انسان و دنباله رو و پى گیر اوست.

ثبوت عالم برزخ، صریح آیات شریفه قرآنى و روایات فراوان خاصه و عامه است. به روش عقلى و حسى اثبات برزخ اشاره اى نمى كنیم كه سخن به درازا مى كشد و نیازمند گفت وگویى ویژه است. آیات متعددى بر ثبوت عالم برزخ هست، مثل آیه شریفه كه در مقام تفسیر آنیم: (حتى اذا جاء احدهم الموت قال رب... ).

آیه شریفه كه به برزخ تصریح كرده و آن را عالمى میان مرگ و روز قیامت شمرده است. امام صادق علیه‌السلام مى فرماید:

(لكنى اتخوف علیكم فى البرزخ)؛

ولكن من از برزخ درباره شما مى ترسم.

راوى پرسید: (مالبرزخ)؛ برزخ چیست فرمود:

(القبر مندجین موته الى یوم القیامه (82))؛

عالم قبر از هنگام مرگ تا قیامت.

آیات متعدد دیگرى نیز هست كه پرداختن به آن ها بحثى موضوعى و ویژه مى خواهد. مثل آیه 154 بقره، آیات 169 و 170 آل عمران، آیه 55 روم، آیات 26 و 27 یس، آیه 11 و 46 و 47 مؤمن و آیه 25 نوح.

روایات و كلمات معصومان علیه‌السلام راجع به برزخ نیز بسیار زیاد است و ما به ذكر چند روایت تبرك مى جوییم:

امام سجاد علیه‌السلام فرمود:

ان القبر اما من ریاض الجنه و اما حفره من حفر النیران (83).

قبر یا باغى از باغ هاى بهشت است و یا گودالى از گودال هاى جهنم.

در اصول كافى از عمر بن یزید نقل مى كند كه به امام صادق علیه‌السلام گفتم به درستى كه من شنیدم شما مى فرمودید: همه شیعیان ما با آنچه كه در آنان است در بهشت اند فرمود: راست گفتى همه آنها والله در بهشت اند. مى گوید: گفتم: فدایت شوم گناهان بسیار زیاد و بزرگ است. فرمود: اما در قیامت، پس همه شما در بهشتید به شفاعت پیغمبرى كه از او اطاعت شده یا وصى پیغمبر ولكن من بر شما بر برزخ ترسانم. گفتم برزخ چیست؟ پس فرمود: قبر از هنگام مرگ انسان ها تا قیامت (84).

امیر مؤمنان هنگام بازگشت از جنگ صفین در كنار قبرستانى كه پشت دروازه كوفه بود ایستاد و با ارواح مردگان چنین سخن گفت:

یا اهل الدیار الموحشه والمحال المقفره والقبور المظلمه. یا اهل التربه یا اهل الغربه. یا اهل الواحده، یا اهل الوحشه، انتم لنا فرط سابق و نحن لكم تبع لا حق اماالدور فقد سكنت و اما الازواج فقد نكحت و اماالاموال فقد قسمت هذا خیر ما عندنا فما خبر ما عندكم ثم التفت الى اصحابه فقال: اما لو اذن لهم فى الكلام لا خبروكم: ان خیرالزاد التقوى (85).

شما اى ساكنان سراهاى وحشت انگیز و جاهاى بى آب و گیاه و گورهاى تاریك، ألا اى خاك نشینان، اى تنهایان، اى وحشت زدگان، شما از ما پیش افتادگان، ما به همین نزدیكى به شما ملحق شوندگانیم، اگر از حال خانه ها و زنان و اموالتان مى خواهید با خبر باشید، پس بدانید، خانه هایتان را دیگران مسكن گرفتند. زن هایتان شوهر كردند. اموالتان به حكم وراثت تقسیم شد. خبرى كه نزد شما چه خبر است.

آن گاه امام به اصحاب خود فرمودند: اگر این مردگان اجازه سخن مى داشتند با شما مى گفتند: براى این سفر پراندوه، نیكوترین توشه ها تقواست.

در حدیث دیگرى از ابن نباته چنین نقل است:

امیرمؤمنان از كوفه خارج شدند و گذشتند تا به غریین (سرزمین) آمده از آن جا نیز گذشتند. ما به او رسیدیم، در حالى كه آن حضرت به روى زمین خالى بودن آن كه زیر او پارچه اى باشد دراز كشیده است. قنبر او را گفت: اى امیرمؤمنان، آیا لباس خودم را زیر شما نگسترم؟ فرمود: خیر، این زمین جز خاك مؤمنان یا مزاحمت مجلس آنان نیست.

اصبغ مى گوید: گفتم: یا امیرالمؤمنین، تربت مؤمن را مى شناسیم... یا تربت مؤمن است با تربت مؤمن مى شود، اما مزاحمت مجلس آنان چیست؟ فرمود: اى فرزند نباته، اگر پرده از مقابل چشم شما برداشته شود، ارواح مومنان را مى بیند كه در این جا حلقه حلقه نشسته و یك دیگر را ملاقات مى كنند و با هم سخن مى گویند، در این پشت غرى روح هر مؤمنى است و در وادى برهوت روح هر كافر.

امام صادق نیز فرمود:

البرزخ القبر و هو الثواب و العقاب بین الدنیا و الاخره... والله ما تخاف علیكم الا البرزخ (86).

برزخ، همان عالم قبر است و ثواب و عقاب دنیا و آخرت... و سوگند به خداوند كه ما بر شما نمى ترسیم، مگر از دوزخ.

در روایت معروفى از پیامبر اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مى خوانیم: هنگامى كه اجساد كشتگان مكه را در جنگ بدر در چاهى ریختند در كنار چاه ایستاده و این جمله ها را فرمود:

یا اهل القلیب، هل وجدتم ما وعد ربكم حقا؟ فانى وجدت ما وعدنى ربى حقا. قالوا: یا رسول الله هل یسمعون؟ قال ما انتم باسمع لما اقول منهم ولكن الیوم لا یجیبون؛

اى اهل چاه، آیا آنچه را كه پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟ من كه وعده پروردگارم را (در مورد پیروزى) حق یافتم! گروهى عرض كردند: اى رسول خدا، آیا آنها مى شنوند؟ فرمود: شما به آنچه من مى گویم شنواتر از آنها نیستید، ولى آنها امروز پاسخ نمى دهند.

همین مضمون با تعبیرهاى دیگر در روایات متعدد آمده است. از جمله پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گروهى از مشركان را به نام خطاب كرد و گفت:

یا امیه هل وجدتم ما وعد ربكم حقا؟ فانى قد وجدت ما وعدنى ربى حقا فقال عمر: یا رسول الله، اما تكلم من الاجساد لا ارواح فیها؟ فقال: والذى نفسى بیده ما انتم باسمع لما اقول منهم غیر انهم لا یستطیعون جواباً (87).

فرمود: اى ابو جهل، اى عتبه، اى شیبه، اى امیه، آیا آنچه را خداوند به شما وعده داده بود حق یافتید؟ من آنچه را كه خداوند به من وعده داده بود حق یافتم. عمر گفت: اى رسول خدا، با اجسادى سخن مى گویى كه روح در آن ها نیست. فرمود: سوگند به كسى كه جانم به دست اوست شما به آنچه مى گویم از آن ها شنواتر نیستید. فقط آنها نمى توانند پاسخى بگویند.

و در حدیثى رسول خدا اشاره به شهداى احد كرد و فرمود:

ایها الناس زوروهم و اتوهم و سلموا علیهم فوالذى نفسى بیده لا یسلم علیهم مسلم الى یوم القیامه الا ردوا علیه السلام؛

اى مردم، آنها را زیارت كنید و به سراغ آن ها بروید و سلام بر آنها بفرستید. سوگند به كسى كه جانم به دست اوست هیچ مسلمانى تا روز قیامت بر آن ها بفرستید. سوگند به كسى كه جانم به دست اوست هیچ مسلمانى تا روز قیامت بر آن ها سلام نمى فرستد، مگر این كه سلام او را پاسخ مى گویند.

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هركس روز جمعه بمیرد براى او آزادى از فشار قبر نوشته مى شود. امام باقر علیه‌السلام فرمودند: هركس شب جمعه بمیرد خداوند براى او آزادى از عذاب آتش مى نویسد و هركس روز جمعه از آتش آزاد مى شود (88).

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هر مؤمنى میان زوال ظهور روز پنجشنبه تا زوال ظهر جمعه بمیرد، خداوند او را از فشار قبر نگه مى دارد.

در دعوات راوندى (قدس اسره) است كه امام باقر علیه‌السلام فرمود: آن كه ركوعش را تمام و كامل انجام دهد وحشت قبر بر او داخل نشود (89).

ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل مى كند كه حضرت مرا فرمود: اى ابا محمد، به درستى كه رفتگان شما اگر بر این عقیده و بر امامت باشد، شهید است. گرچه در فراش خود بمیرد؟ فرمود: گرچه بر فراش خود بمیرد او زنده نزد پروردگار خود است و روزى خوار او.

روایات بسیارى، از رضایت و شادى ارواح مؤمنان به وسیله اعمال نیك بازماندگان خبر مى دهد؛ از جمله در حدیثى از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

ان المیت لیتفرح بالترحم علیه والاستغفار له كما یفرح الحى بالهدیة (90).

میت به سبب طلب رحمت و استغفار براى او خوش حال مى شود، همان گونه كه زندگان با هدایا خوش حال مى شوند.

در امالى صدوق به نقل از امام و او از پدران بزرگوارش علیه‌السلام آمده است:

رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: عیسى بن مریم علیه‌السلام به قبرى گذشت كه صاحب او را عذاب مى كردند. سال بعد بر همان قبر گذر كرد دید او را عذاب نمى كنند گفت: پروردگارا، من سال پیش به این قبر گذشتم و صاحب او را عذاب مى كردند و امسال گذر كردم او را عذاب نمى دهند، خداوند - عزوجل - او را وحى فرستاد كه اى روح الله، فرزند صالحى براى او بزرگ شد و راه صالحان پیش گرفت و یتیمى را پناه داد، به عمل فرزند، پدر را آمرزیدم.

در محجةالبیضاء از امام على بن موسى الرضا علیه‌السلام روایت كرده است:

ما من عبد زار قبر مؤمن فقرء علیه (انا انزلناه فى لیلة القدر) سبع مرات الا غفر الله له و لصاحب القبر (91).

هیچ مؤمنى نیست كه زیارت قبر مؤمنى كند و هفت مرتبه انا انزلناه را بر او بخواند، مگر این كه خدا او و صاحب قبر را مى آمرزد.

روایات وارده در مورد برزخ و سوال قبر و انعام الهى با فشار و عذاب فراوان در مناسبت ها و در ابواب كتابهاى مختلف جمع آورى شده است؛ از جمله همین روایاتى كه رسیدن نتیجه كارهاى نیك و بد انسان بعد از مرگ را به او خبر مى دهد، یا روایاتى كه از حوادث شب معراج و تماس پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با ارواح پیامبران سخن مى گوید. روایاتى كه از تماس ارواح با خانواده هاى آن ها و مشاهده وضع حال آنها و رفع گرفتارى آنها یا گله از خیر و شر آنان خبر مى دهد. همه این روایات و قضایا شاهد وجود عالم برزخ است؛ همان طور كه ارتباط قطعى با ارواح مردگان در صورت صحیح و واقع، دلیل بر وجود آن عالم است و نشان مى دهد كه بعد از عالم دنیا و مرگ جسم و قبل از قیام آخرت به طور قطع و یقین جهان دیگرى به نام عالم قبر و برزخ وجود دارد.

اطاله كلام در مبحث برزخ بیش از این فرصت مى خواهد، ولى مجال تفصیل نیست.

## تنهایى روز قیامت

101 (فاذا نفخ فى الصور أنساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون )؛

پس آن هنگام كه در صور دمیده شود، هیچ گونه نسبى بین آنان نخواهد بود در آن روز از حال هم دیگر پرسسیدنى نیست.

در آیات پیشین اشاره شد به وعده عذاب و رسیدن عذاب جمعى به كافران و مشركان به ویژه آن هنگام كه مرگ آنان را در مى یابد، با التماس و تمنا بازگشت به دنیا و مجال جبران اعمال فاسد و گناهان خود را درخواست مى كنند و هیهات كه بازگردند و پیش روز آنان هم برزخ میان عالم مرگ و قیامت خواهد بود. در آن هنگام هم كه در صور دمیده و قیامت برپا شود، هیچ گونه راه چاره اى براى آنان نیست. نه اعمال صالح دارند و نه انتساب به فلان و بهمان به كارشان مى آید و هركس چنان به عمل خود گرفتار است كه نه از حال كسى مى پرسد و نه از كسى كمك مى طلبد.

مراد این نفخه دوم صور است كه در آن، همه مردگان زنده مى شوند، نه نفخه اول كه در آن، همه زندگان مى میرند - چنان كه بعضى پنداشته اند. طبق آیات قرآن كریم دو بار نفخ صور مى شود: یك بار هنگام پایان گرفتن حیات از این جهان كه پس از نفخ صور هركه در آسمان و زمین مى میرد.

پس از نفخ دوم رستاخیز قیامت برپا مى گردد و انسان ها دوباره زنده و آماده حساب و جزا مى شوند و در این نفخه و این روز است كه انسابى نیست و پرسش سنگینى و سبكى میزان پیش مى آید. صریح آیه 68 سوره زمر است:

(و نفخ فى الصور فصعق من فى السماوات و من الارض الامن شاء الله ثم نفخ فیه اخرى فاذا هم قیام ینظرون)؛

و در صور دمیده مى شود و همه كسانى كه در آسمان ها و زمین هستند مى میرند، مگر كسانى كه خدا بخواهد و سپس بار دیگر در صور دمیده مى شود، ناگهان همگى به پا مى خیزند و در انتظار بازپرسى و حساب و جزایند.

نفخ صورى كه در آیه شریفه مورد بحث ماست، نفخه دوم است كه روز حساب و جزاست، روزى است كه: (فلا انساب بینهم)، یعنى آثار و بهره هاى انساب بین آنان نیست؛ زیرا حقیقت انساب میان خلایق امرى و چیزى نیست كه از میان برود. پس مراد آن است كه آن روز، انساب خاصیت و اثر ندارد. حفظ انساب و اعتبار آن در دنیا به خاطر زندگى اجتماعى و تشكیل خانواده ها و نظامات عرفى و اخلاقى است. انساب میان خانواده ها موجب عواطف طرفینى و تعاون و پشتیبانى و سایر امورى است كه مایه دوام حیات دنیوى است. فرزند وظیفه اى دارد و پدر و مادر وظیفه اى، زن وظیفه اى و شوهر وظیفه اى و همین طور سایر اقوام و نزدیكان، اما در قیامت هركس گرفتار رفتار و پاداش عمل خود است، وظیفه ها منقطع و دایره عمل برچیده شده و تنها پاداش و جزاى اعمال است و بس. آن قدر مصیبت زیاد است كه كسى از حال كسى پرسان نیست: (ولا یتساءلون) در دنیا به نیازها و اعتبارات عرفى و عقلایى جویاى حال هم دیگر مى بودند و اكنون هیچ گونه التزامى بر كسى از ناحیه كسى نیست و آن چنان گرفتارند كه از كس دیگر یاد نمى كنند حتى مادر از كودك شیرخوارش غافل مى شود، برادر، برادر خود را فراموش مى كند، مردم همچون مستان به نظر مى رسند و بیچارگان مست نیستند ولكن عذاب خداوند شدید است:

(یوم ترونها تذهل كل مرضعة عما ارضعت و تضع كل ذات حمل حملها وترى الناس سكارى و ما هم بسكارى و لكن عذاب الله شدید (92)).

(فاذا جاءت الصاخة یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه لكل امرى ء منهم یومئذ شأن یغینه (93)).

##  به عمل كار برآید

102 (فمن ثقلت موازینه فألئك هم المفلحون)؛

پس آن كسى كه موازین و اعمالش سنگین تر است آنان رستگارانند.

آن گاه كه خلایق به صحنه محشر خوانده و رانده شوند، نوبت رسیدگى به اعمال و سنجش آن هاست. هر آن كه اعمالش پروزن و باارزش تر است، رستگارتر، بهره ورتر و هر آن كه اعمالش سبك تر و بى ارزش تر است، خفیف تر و زیان بارتر است.

موازین جمع میزان یا جمع موزون است و شاید به مقتضاى ثقل و خفت (سنگینى و سبكى) ظهورى در میزان داشته باشد. میزان آن حقیقت و ارزشى است كه اعمال و كردار، افعال و تروك انسان ها با آن سنجیده مى شود و آن حقیقتى است كه باطن همه انسان ها و ارزش هاى آن ها و اعمال و رفتارهاى خوب و بد با آن حقیقت باطنى و ارزشى سنجیده مى شود. در اولین رتبه روشن است كه میزان سنجش خود انسان ها و اعمال آن ها كسانى اند كه اسوه و نمونه اعلاى عصمت و طهارت و منزه از هرگونه لغزش و انحراف اند و آنان پیشوایان بزرگ و معصومان طاهر مى باشند كه رفتار و كردار همه انسان هاى بزرگ و نمونه را با رفتار و كردار آن معصومان اندازه گیرى مى كنند و به همین جهت، در روایت مى خوانیم: (ان امیرالمؤمنین والائمه من ذریته هم الموازین)؛ امیر مومنان امامان دودمان او علیه‌السلام میزان هاى سنجش اعمال اند. و در مقایسه انسان ها و اعمالشان با آنها روشن مى شود كه تا چه حد بهره ورتر از ساحت قدس آنان و شبیه تر به رفتار و اعمال آنانند و با همین سنجش افراد و اعمال وزین از بى وزن و سنگین از تو خالى و تهى، با ارزش از بى ارزش و پرمایه ها از بى مایه ها تشخیص داده مى شود. اعمال و رفتارها هركدام میزان مخصوصى دارد و به همین جهت، موازین جمع آمده است.

آیه شریفه، بشارتى است به آنان كه موازین و ارزش هاى اعمالشان سنگین تر و پربهاترند، رستگارتر و پیروزترند.

##  واى به حال كم كاران

103 (و من خفت موازینه فالئك الذین خسروا انفسهم فى جهنم خالدون)؛

و هر آن كسان كه موازین اعمالشان سبك تر است، آنانند كه نفس هاى خویشتن به زیان داده، در جهنم جاودانه خواهند بود.

اگر میزان رستگارى، سنگینى بیشتر اعمال است، پس هركه سبك تر و بى ارزش تر و بى بهاتر است، خسران زده تر و زیان دیده تر است. آنان كه سرمایه هستى و وجود خود را به تباهى و معاصى هدر دادند، دیدگانى اند كه در دوزخ عذاب الهى جاودانه اند.

خسران عمر، و زیان هستى، اشاره لطیفى است كه ارزش مندترین و گران بهاترین سرمایه خود را، یعنى هستى خود را در این بازار تجارت جهان دنیایى و جهان اعمال آخرت از دست دادند و در مقابل خسران این سرمایه، هیچ چیز ارزشمندى به دست نیاوردند.

در كتاب امالى صدوق (رحمه الله علیه) از امام صادق از پدران گرامى اش علیه‌السلام نقل كرده كه فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

طوبى لمن طال عمره و حسن عمله فحسن منقلبه اذ رضى عنه ربه - عزوجل و ویل لمن طال عمره و ساء عمله فساء منقلبه اذ سخط علیه ربه - عزوجل؛

خوشا حال كسى كه دراز شود عمر او و نیكو باشد عملش تا آن كه بازگشت او به محضر بارى نیكو باشد و پروردگار او - عزوجل - از او راضى و خرسند باشد و واى بر كسى كه عمرش دراز شود و عمل او بد باشد و بازگشتنش به محضر پروردگارش بسیار بد باشد و پروردگار - عزوجل - هم از او ناراضى و خشمگین باشد.

##  راه فرار نیست

104 (تلفح وجوههم النار و هم فیها كالحون)؛

شعله هاى سوزان آتش، صورت هاى آنان را سوزانده، كباب مى كند و آنان در جهنم با چهره هاى بسیار زشت سوخته شده اند.

زشت ترین نما از انسان معذب در آتش جهنم، زیباترین عضو انسان، یعنى صورت اوست و با عذاب جهنم، وحشتناك ترین عضو مى گردد. صورتى در وحشت سوختگى و كباب چون سر گوسفندى كه روى آن آتش گرفته باشند.

در مجمع البیان آمده است كه لفح و نفح به یك معناست، با این تفاوت كه لفح سوزندگى و تأثیرى بیشتر دارد؛ گویى پوست صورت چروكیده و خشك و سوخته شده است و كلوح به معناى خشك شدن و جمع و چروك شدن پوست است و كالح، صورتى است سوخته و خشك و در هم رفته، گویى سر گوسفندى سوخته و بر آتش گرفته شده است. پیش از این هم اشاره شد كه تنها به صورت سوخته و كباب شده از آتش پرداخته و نامى از باقى اعضا نبرده است؛ زیرا زیباتر و لطیف تر است و به هنگام سوختگى وحشتناك تر و زشت تر و سوختگى سایر اعضاى بدن است.

متناسب با آیه شریفه: (فلا أنساب بینهم یومئذ) در بعضى از تفاسیر، چون تفسیر نمونه و یا در كتاب هاى تاریخ و ادب و عرفان و اخلاق قصه اى از امام همام سیدالساجدین و زین العابدین على بن الحسین علیه‌السلام نقل شده است كه ناقل آن عبارات آن مختلف است.

قصه مناجات و گریه و ندبه آن حضرت در نیمه شبان گاهان در كنار كعبه شریفه كه در بسیارى از كتاب هاى اهل سنت، همچون بحرالحبه احمد غزالى و تفسیر روح البیان شیخ اسماعیل حقى منقول از اصمعى است كه قطعاً صحیح نیست. نخستین اشكال، معاصر نبودن اصمعى با آن حضرت است؛ زیرا به فرموده شیخ مفید در ارشاد، امام سجاد در مدینه به سال 95 هجرى از دنیا رحلت كرده است و وفات اصمعى كه در تاریخ بغداد، ج 10، ص 489 آمده است، سال 216 هجرى در 88 سالگى او بوده است، پس تولد او سال 128 هجرى و سى و سه سال بعد از وفات امام سجاد بوده است.

دومین اشكال، صحیح نبودن بعضى عبارات منسوب به آن حضرت از نظر وزن شعرى و ادبى است.

سومین اشكال، در تفسیر روح البیان جمله اى را از امام سجاد نقل كرده است كه قطعا مخالف دستور صریح و اكید رسول اكرم است كه بر من صلوات بتراء (صلوات بریده از آل) نفرستید و حال آن كه در تفسیر روح البیان جملاتى از دعاى امام سجاد را چنین نقل كرده كه: اللهم فباظهار مننك على و اثبات حجتك لدى ارحمنى واغفر ذنوبى ولا تحرمنى رویه جدى قره عینى و حبیبك و صفیك محمداً صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ؛ صلوات را بدون آل آورده كه مخالف دستور صریح و قطعى رسول اكرم است كه صلوات بتراء و بریده از آل بر من نفرستید.

پاسخ درست در این قصه آن است كه در كتاب المناقب ابن شهر آشوب در باب مناقب امام زین العابدین از طاووس فقیه آورده است و او طاووس بن كیسان ابوعبدالرحمن یمانى از اصحاب امام سجاد علیه‌السلام است. نام طاووس در جلد نهم كتاب معجم رجال الحدیث آیه الله خوئى - قدس الله نفسه الشریفه - به شماره 5985 آمده است و ما اصل قصه و مناجات شریفه را از كتاب تفسیر نورالثقلین و تفسیر كنزالدقائق مى آوریم.

در كتاب مناقب از از ابن شهرآشوب در مناقب زین العابدین علیه‌السلام است كه طاووس فقیه گفت: او را دیدم كه شب هنگام تا سحرگاه طواف كعبه و تعبد مى فرمود. آن هنگام كه دید دیگر كسى نیست به چشمان مباركش نظرى به آسمان انداخت فرمود:

خداى من ستارگان آسمانت به غروب و پنهانى رفتند و چشمان مردمان به آرامش و خواب رفت و دردهاى درگاه تو براى براى سائلان همه باز است. به درگاه تو آمدم كه مرا بیامرزى و به رحم آورى و صورت جدم محمد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در صحنه هاى قیامت به من بنمایانى. سپس بگریست و گفت: به عزت و جلالت سوگند من با معصیت و گناهم مخالفت تو را اراده نكردم و من مخالف نكردم كه به تو شك كرده باشم، یا به عقاب تو جاهل باشم و یا به عقوبت تو خود را زده باشم و لكن نفسم مرا به اشتباه و خطا انداخت مرا كمك كرد بر این مخالفت پرده پوشى تو از گناه من، و اكنون چه كسى مرا از عذاب تو مى رهاند و به ریسمان چه كسى چنگ زنم، اگر تو ریسمان خودت را از من قطع كنى؟ پس بدا به حال فرداى من كه در محضر تو بایستم. آن هنگام كه به سبك باران از گناه بگویند، بگذارید و به سنگین باران از گناه بگویند: بار خود بیفكنید آیا من با سبكباران مى گذرم، یا چون سنگین باران زمین گیر مى شوم؟ واى بر من. هر چه عمر. دراز مى شود گناهانم بیشتر مى شود و من توبه نمى كنم. آیا آن هنگام نرسیده كه من از پروردگار خویشتن حیا كنم. پس از آن گریه كرد و این اشعار را خواند.

اتحرقنى بالنار یا غایه المنى فاین رجائى ثم این رجایى

اتیت باعمال قباح ردبه و ما فى الورى خلق جنى كجنایتى

اى نهایت آرزوى من، آیا مرا به آتش بسوزانى،

پس امید من كجا رفت و محبت من چه شد.

با اعمال زشت و پست خود به درگاه تو آمدم.

و در میان این خلایق كسى نیست كه جنایت مرا انجام داده باشد.

پس از آن بنگریست و گفت: تو را تنزیه مى كنم. تو را گناه مى كنند، گویى كه تو دیده نمى شوى، بردبارى مى كنى آن چنان كه گویى تو را معصیت نكرده اند. با خلق خود آن چنان و مهربانى و رفتار پسندیده دوستى مى كنى كه گویى تو نیازمند آنانى، حال آن كه قواى آقاى من از آنان بى نیازى. پس از آن به حال سجده به زمین افتاد.

طاووس مى گوید: بدو نزدیك شدم و سر او را برداشته بر زانوى خود نهادم. آن چنان گریه كردم كه اشك من بر گونه او ریخت. بلد شد و نشست و فرمود:

كیست كه مرا از یاد پروردگارم باز داشته است. او را گفتم: منم طاووس، اى فرزند رسول خدا، این چه جزع و فزعى است. شایسته ماست كه چنین كنم كه گناه كاران و جفا كارانیم. پدر تو حسین بن على و مادرت فاطمه زهرا و جدت رسول خدا علیه‌السلام است طاووس گوید: به من التفات فرمود و گفت: هیهات هیهات اى طاووس. بگذار از من ارتباط با پدر و مادر و جدم را. خداوند خلق فرموده است بهشت را براى آن كس كه اطاعت شایسته او كند گر چه حبشى باشد و آتش را خلق كرد براى آن كس كه او را گناه كند، گر چه آقا زاده قرشى باشد. آیا نشنیده اى گفتار حضرت حق تعالى را: (فاذا فى الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتساءلون)؛ سوگند به خدا كه فردا بهره نمى دهد تو را مگر آنچه از عمل پسندیده زودتر فرستاده باشى (94).

##  كور دلان

105: (الم تكن آیاتى تتلى علیكم فكنتم بها تكذبون)

آیا آیات من بر شما خوانده نمى شد و شما آن را تكذیب مى كردید.

استفهامى تقریرى و شماتتى جان فرسا از حضرت حق متعال علیه جهنمیان كه مگر نه آن كه آیات من بر شما خوانده مى شود و شما در باطن خود اذعان داشتید كه این آیات از سوى حضرت حق متعال است، اما باز هم مستكبرانه و لجوجانه از راه عناد و دشمنى، آن ها را تكذیب مى كردید و آن كه در راه حق و مستقیم نرود به فرجامى چنین دردناك خواهد افتاد.

فعل مضارع بر استمرار و دوام دلالت مى كند و فعل تتلى و تكذبون شاهدى است كه آیات الهى مرتب بر آن ها تلاوت مى شد، همان طور آنان نیز پیوسته تكذیب مى كردند.

##  زبان اعتراف

106. (قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا و كنا قوما ضالین)

گفتند: پروردگار ما، شقاوت ما بر ما غلبه كرد و ما قومى گمراه بودیم.

اكنون كه خود را در هولناك ترین و سخت ترین عذاب ها مى یابند، زبان ندامت به اعتراف گشوده به لفظ ربنا گویا مى شوند؛ اعتراف به ربوبیت و قهاریت مطلق حضرت حق كرده مى گویند: پرودگار ما، شقاوت ما بر ما غلبه كرد. شقاوت مقابل سعادت است، عناد و شر و گناه خیزى و فریفتگى به هر آنچه مایه سقوط و به ورطه افتادن انسانى گردد.

پروردگارا، شقاوت نفسانى ما عالم سقوط، كفر و عذاب ما گردید، نفس شقى ما سبب گرفتارى ما شد، اشاره به آن كه ما خود مقصر در بدبختى خود بودیم. مى توانستیم به راه سعادت برویم، اما نفس ظلمانى و گنه ما بر نور و روشنایى دل ما چیره شد و آن را تاریك و تباه كرد؛ سو اختیار و ارتكاب گناهان، سعادت خود را نابود كردیم و شقاوت افزودیم.

اشاره اى به آنكه سعادت و شقاوت، امرى ذاتى نبوده و اكتسابى است. دعوت همه انبیا و اولیا بر صلاح و خوبى و اطاعت انسانى خود، شاهدى است كه انسان ها با اختیار خود قابل صالح بودن و رستگار شدند. آنان كه ادعاى ذاتى بودن سعادت و شقاوت را مى كنند، خود از اعمال خویشتن شرمسارند و براى فرار از زیر بار مسئولیت ها و توجیه تبه كارى ها و اعمال خلاف خودند.

اهل آتش اكنون اعتراف مى كنند كه ما مى توانستیم خوب باشیم، نه آن كه مجبور بر شقاوت و گناه بودیم، بلكه نفس شرخیز و فتنه انگیز ما خود براى ما شقاوتى بود كه روز به روز بر شقاوت خود بیفزاییم، به سوء اختیار و ارتكاب گناهان راه سعادت را بر خود بسته، مغلوب شیطان اماره خود گردیم. اكنون به راستى خود معترفیم كه: ( كنا قوما ضالین)؛ ماگروهى گمراه بودیم. چه گمراهى و شقاوتى بالاتر از ترك بندگى و پرستش خداى متعال و واگذاشتن هدایت و طاعت و فریفته بودن به هوا، باطل و گناه. به خیال خام خود دنبال جلب رحمت پرودگار و آرزومند بازگشت به دنیا و جبران گذشته هایند و هیهات.

این خاصیت، ملكه نفاق و شر در نفس جهنمیان است كه هر روز مرتكب گناهى مى شدند و پیوسته وعده جبران مى دادند. همیشه منكر حق بودند و تا حق بر آنان هویدا مى گشت، شروع به حاشا مى كردند كه خیر ما چنین و چنان نبودیم و گفتیم. و با این حاشا و انكار، ملكه دروغ گویى و انكار خود را آفتابى مى كردند، همواره در ورطه گناهان مى افتادند و انكار مى كردند كه چنین نكردیم و چون خلاف آنان همانند آفتاب روشن مى شد. مى گفتند جبران مى كنیم. اكنون هم با كمال حسرت و آرزوى خام مى گویند.

##  عاجزانه ترین درخواست

107. (ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون)

پروردگارا، ما را از عذاب و جهنم بیرون بر و اگر دگر بار به عصیان و سركشى بازگردیم بسیار ستم كاریم.

بعد از اعتراف و اقرار به گمراهى و نگون سارى خود اكنون عاجزانه درخواست مى كنند كه به دنیا باز گردند و دوباره سبب سعادت خود را فراهم سازند؛ درخواست مسبب به زیان سبب، خواهشمندند دوباره بازگردند تا عمل صالح انجام دهند. اكنون كه معترف و توبه كارند. شاید هم با بازگشت، عمل صالح انجام دهند و به رستگارى رسند و وعده هم مى دهند: اگر دوباره به معصیت و شقاوت بازگردند حقیقتاً ستم كننده به خویشتن اند. بیچارگان باز هم در ملكه بى خبرى اند و غافل از آن كه سراى آخرت، دار جزاست، نه عمل و بازگشت به دنیا دیگر امكان پذیر نیست. بر فرض محال بازگشت هم قرآن كریم مى فرماید:

(ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لكاذبون)

اگر هم باز گردند، دوباره به همان گناهان و كارها كه از آن ها نهى شده اند باز مى گردند و اینان همیشه دروغ گویانند.

##  لال شوید

108. (قال اخسوا فیها و لا تكلمون)

به آنان گفته مى شود چون سگان دور شوید در آتش و با من سخن مگویید.

خساً، بانگى كه بر سر سگ زنند تا او را برانند و به فارسى چخ گویند. بالاترین توهین و توبیخ بر جهنمیان كه چون سگان در زنجیرند و بیهوده بانگ مى زنند. به آنان گفته مى شود: لال شوید و سخن مگویید. نه نهى اى تكلیفى است و نه آنان لال مى شوند و سخن نمى گویند، بلكه كنایه اى از توهین و اهانت بر آنان است، یعنى خفه شوید و با من سخن مگویید: (و لا تكلمون) با خداوند سخن نمى گویند، آنان را چنین لیاقتى نیست، بلكه ما ملائكه عذاب و اهل النار به جدال و تخاصم اند و این خود، نوعى عذاب بر آنان است.

##  طلب غفران و رحمت

109 (انه كان من فریق من عبادى یقولون ربنا آمنا فاغفر لنا وارحمنا و انت خیر الراحمین)؛

به درستى كه بودند گروهى از بندگان من كه مى گفتند: پروردگارا، ما ایمان آورده ایم، تو از گناهان ما درگذر و ما را رحمت فرما كه تو بهترین رحم كنندگانى.

كلمه انه براى تحقیق و تثبیت است كه به گناه كاران جهنمى بفهمانند كه بودند جمعى چون شما كه غرق گناه نبودند. توبه از گناهان و اصطلاح امر خویش را در دم مرگ و در جهنم آرزو نمى كردند، بلكه در زندگى و شادابى و حیات دنیوى توبه از گناهان خویش كرده، از خداوند درخواست بخشش و رحمت مى كردند.

طلب غفران و رحمت همراه با توبه و طلب و عفو و بخشایش است. رحمت و و عفو و بخشایش الهى نیز همراه با دخول بهشت است كه اكنون جاى گاه آنان شده است. جاى گاه بهشتى و رحمت و لطف خداوندى هم در آخرت مخصوص مؤمنان است كه به رحمت او حاصل مى آید. توسل و تمسك آنان به اسم شریف خیر الراحمین به همین جهت است.

##  غرق در لذت هاى دنیا

110 (فاتخذتموهم سخریاً حتى انسوكم ذكرى و كنتم منهم تضحكون)؛

و شما آن ها را به سخره گرفتید، تا آن جا كه یاد مرا به كلى فراموش كردید و شما از رفتار مؤمنان و ایمانشان خنده سخره آمیز مى كردید.

آن چنان دل گرم به دنیا و اتراف و گناهان بودید كه مؤمنان را به سخره و استهزا گرفته بودید. استهزا و سخره اى كه سبب شد تا شما یاد و ذكر مرا فراموش كنید؛ كه مؤمنان و رفتار آنان یاد خداوند را از یاد شما برده بود و شما از رفتار و گفتار آنان پوزخنده هاى مسخره مى زدید كه اینان چگونه از خداوند بخشش و رحمت مى خواستند.

##  پاداش بندگى

111 (انى جزیتم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون)؛

و امروز من آنان را پاداش مى دهم به پاس آن صبرها و پایداریشان و آنان امروز رستگارانند.

اگر این نعمت هاى بى كران و انعام مواهب بهشتى را بر مؤمنان مى بینید پاداشى است به جزاى صبر و پایدارى آنان را در دار دنیا كه با هدف بندگى در راه من به آنان داده ام. صبر بر مصایب دنیوى و صبر بر ترك گناه و صبر بر اداى واجبات؛ وظایفى كه مؤمنان را بر انجام و اداى آن ها مسخره مى كردید. امروز كه روز محض جزا و پاداش است، نه روز عمل این مؤمنان: (انهم هم الفائزون) تأكید با ان و آوردن جمله اسمیه شاهدى بر حصر است كه تنها ایشان رستگارانند و كافران از رستگارى خود به طور قطع ناامید و مأیوس مى گردند.

اعتراف درلبه پرتگاه جهنم و تقاضاى بازگشت به دنیا هیچ گونه فایده اى ندارد؛ زیرا این اعتراف و تقاضا خود نوعى عمل است كه ظرفش دنیاست. آخرت روز جزا است و دنیا بود كه روز كار و عمل بود و گذشت.

آیه شریفه، نوعى آگاهى است كه از صفات والاى مؤمنان و بندگان خاص خداوندى در هر عصر و زمانى صبر و بردبارى است در مقابل استهزا و آزار مخالفان و معاندان كه با كمال قوت قلب ثبات و استقامت داشته ناملایمات روزگاران را تحمل كنند. و در نتیجه به رستگارى ابدى و فیض سعادت سرمدى و نجات از عذاب اخروى را فایز گردند؛ همان گونه كه حضرت حق متعال فرمود: (انهم هم الفائزون).

در اصول كافى از حضرت سجاد علیه‌السلام نقل فرموده است كه:

الصبر من الایمان بمنزله الراس من الجسد ولاایمان لمن لا صبرله؛

صبر نیست به ایمان چون سراست نسبت به بدن و ایمان كامل نیست براى كسى كه براى او صبر نباشد.

در ارشاد مفید (رحمه الله) به اسناد خودش نقل مى كند كه ام سلمه گفت: از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم كه مى فرمود: به درستى كه على و شیعیان او فائزانند. در كتاب ثواب الاعمال صدوق به اسناد خودش از سعدبن طریف از امام باقر علیه‌السلام نقل كرده كه رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: هركس ده آیه قرآن در هر شب بخواند از غافلان نوشته نشود، تا این كه فرمود: و هركه صد آیه قرائت كند از فائزین نوشته شود (95).

##  این همه فرصت كافى نبود؟

112 (قال كم لبثتم فى الارض عدد سنین)؛

خداوند مى فرماید: چه مقدار سال ها در زمین درنگ كردید.

خداوند متعال آنان را به غفلتى عجیب كه در دنیا داشتند، توجه مى دهد كه شما كه مى پنداشتید مرگ فنایى براى شما و عیش و عشرت دنیایى شما نبوده و زندگانى و پرسش و پاسخى بعد از مرگ نیست، اكنون بنگرید كه در زمین و زندگى دنیا چند سال درنگ كردید و چه زود از آن عالم زودگذر به این عالم همیشگى و دایمى رسیدید. ظاهر كلمه ارض و شواهدى دیگر از قرآن كه سؤال از مدت درنگ آنان در عالم تكلیف دنیایى است، نه از مدت عالم برزخ و قبر به ویژه آیه شریفه: (افحسبتم انما خلقناكم عبثاً) كه هدف و غایت خلقت را بیان مى دارد. هدف و غایت خلقت مربوط به دار دنیا و اطاعت اوامر الهى و خوددارى از نواهى او در دار تكلیف است. عالم برزخ و قبر در حكم عالم آخرت بوده و تكلیفى در آن نیست.

خداوند متعال در آیه شریفه، بى وفایى دنیایى را به رخ جهنمیان كشیده كه عمر و مهلت دنیاتان چه قدر بود و چه مقدار پایدارى داشت؟ اكنون مى نگرید كه خبر قیامت و جهنم براى شما درست بود و نسیه از آب در نیامده به بى وفایى عمر دنیایتان بنگرید كه چند سال در آن درنگ كردید.

##  از دانایان بپرسید

113 (قالوا لبثنا یوماً او بعض یوم فاسال العادین)؛

مى گویند: روزى یا پاره اى از روزى درنگ كردیم از شمار كنندگان باز پرسید.

از آنان سوال مى شود كه چند سال ماندید؟ مى گویند: روزى یا پاره اى از روز. آن چنان به ندامت و پشیمانى به اوضاع خود مى نگرند كه نه سال به نظر آنان مى آید و نه ماه و نه هفته، بلكه مى گویند: روزى یا بعضى از روز و از آن جا كه مى ترسند اشتباهى كرده باشند، مى گویند: (فاسال العادین) از شمارش گرانى كه حساب آنات و ساعات عمر ما و كارها و اعمال ما را به دقت ضبط و ثبت كرده اند بپرسید و خداوند مى فرماید: نیازى به سوال از شمارش و گزارش گزارش گران نیست، بلكه من بهتر از هركس مى دانم كه شما جز اندكى در دنیا درنگ نكردید.

## عمر زودگذر

114 (قال ان لبثتم الا قلیلا لو انكم كنتم تعلمون)؛

خداوند مى گوید: جز اندكى در دنیا درنگ نكردید اگر شما آگاه مى بودید.

بله، به راستى جز اندكى در دنیا درنگ نكردید، اگر دقتى مى داشتید، این مطلب را به روشنى مى دیدید. چون هشتاد سالگان و نودسالگان كه عمر خود را چون دیروز مى بینند و مى گویند: انگار دیروز بود. بله، دنیا چنین گذرایى دارد و متاع آن نیز جز اندكى نیست: (و ما متاع الدنیا فى الاخرة الا قلیل... ) عمر دنیاى شما بسیار قلیل و اندك بود: (لو انكم كنتم تعلمون) اگر به راستى مى دانستید در دنیا مدت عمر شما چه اندازه اندك است و چه زود سپرى مى شود به فكر دین و توشه آخرت مى افتادید، لكن شما چنین مى پنداشتید كه همیشه در دنیایید و پس از دنیا هم خبرى نبوده به خیال خام خود نقد حاضر را به نسیه موعود ندادید و اكنون مى نگرید كه از آن سراب و اوهام به عالم حقیقت و واقع رسیده اید.

##  بازگشت به سوى خدا

115 (أفحسبتم انما خلقناكم عبثاً و انكم الینا لاترجعون)؛

آیا چنین پنداشتید كه ما شما را به بازى و بیهوده آفریدیم و شما به سوى ما باز نمى گردید.

توبیخى جانگداز و تلخ براى آنان كه موهبت عقل خدا داده را در امر آفرینش و آخرت و هدف و غایت از این دو را به كار نمى گیرند. عجبا، كه در تنظیم امور دنیایى خود و ره یافتن به گناهان و تباهى ها در امور دنیایى به موهبت همین عقل شیطنت ها مى پیمایند و چه نقشه ها مى كشند.

اما در آخرتى هیچ بیدارى براى آنان نیست، كه به راستى این خلقت از كجا و به چه هدفى پیدا شده و به كدام هدف و نهایتى روان است. اگر معتقد به خداوند حكیم و هدف اویید چگونه جرئت مى كنید نسبت عبث و بیهودگى و بى غایتى و بى هدفى به خلقت او دهید.

آیا چنین پنداشتید كه شما را به بازى و عبث آفریدیم و شما به دادگاه سوال و جواب و ثواب و عقاب ما باز نمى گردید؟ شأن خداوند ملك حق برتر و والاتر از آن است كه كار پوچ و بى هدف انجام دهد. آیا اكنون از خواب غفلت خود بیدار شدید.

آیه شریفه بعد، خداوند متعال را منزه مى داند از این كه او كار بیهوده و عبث انجام دهد. خداوند را به چهار وصف ستوده كه در لفظ مبارك جلاله الله جمع شده است.

ذاتى كه متصف به همه صفات كمالى و منزه از همه صفات سلبیه و نقایص است.

آیه شریفه: (أفحسبتم انما خلقناكم عبثاً) بیدار باشى است كه به راستى اكنون كه زنده شد. و به دادگاه عدل الهى آمده اید، باز هم خیال مى كنید هدفى عقلایى در آفرینش شما نبود و بعد از مردن هم اثرى از شما باقى نمى ماند و شما به سوى ما باز نمى گردیدید. یا اكنون به روشنى و به تمام جان و حقیقت خود در یافته اید كه جهان آفرینش هدف دار بود. مرگ اثر انسانى و اعمال او را از بین نبرده و به دادگاه عدل الهى بازگشته و رجعت كرده اید.

##  باقى به بقاى خدا

116 (فتعالى الله الملك الحق لا اله هو رب العرش الكریم)؛

بلند مرتبه است شأن خداوند ملك حق (از آن كه كار عبث كند) و خداوندى جز او نیست تا مانع یا شریك كار او باشد. او پروردگار عرش كریم

است.

خداوند متعال منزه تر و متعالى تر از هر كار لغو و بیهوده است؛ و ملك و حق و یگانه بوده و خدایى جز او نیست تا مانع یا شریك كار او باشد. او پروردگار عرش كریم و مصدر همه احكام عالم است. در اول آیه شریفه خداوند متعال را موصوف فرموده كه ملك است و فرمان رواى حقیقى و مالك تحقیقى عالم است. هر حكمى درباره هر چیزى براند، چه در خلقت و ایجاد و چه در امحا و میراندن و چه در حیات و رزق، حكم او نافذ و امر او گذراست. سپس خداوند را توصیف مى كند كه حق است و هرآنچه از او صادر مى شود و هر حكمى كه مى راند حق محض و صحیح ناب است و هر چیزى از ناحیه او هستى پذیرد به حق است، جز به حكم نراند و جز حق انجام ندهد؛ چرا كه از حق محض، غیر از حق محض سر نمى زند و هیچ گونه باطلى و عبثى در او راه ندارد.

(لا اله الا هو) خدایى دیگر و رب دیگرى كه حكم او را باطل سازد، نیست و او رب العرش الكریم و پرورش دهنده همه تصمیمات و تأثیر و مجمع همه امور است، او رب العرش است. ربوبیت است كه استحقاق معبودیت مى آورد. ربى غیر از او نیست، پس معبودى جز او نیست، پس معبودى جز او نیست. عرش او محل اجتماع همه امور و مصدر همه احكام و او امر جارى عالم خلقت اوست.

همه موجودات به سوى او بازگشته و به بقاى او باقى اند. رب و مربى همه موجودات، اوست و معبود محض و خالص هم اوست. اول آیه شریفه هم با آوردن لفظ جلاله الله اشاره فرمود كه منشأ همه این كمالات آن است كه او الله و مجمع صفات كمالى و منزه از همه صفات سلبى و نقصى است.

##  كافران رستگار نمى شوند

117 (و من یدع مع الله الها آخر لا برهان له به فانما حسابه عند ربه انه لا یفلح الكافرون)؛

و هر كس در كنار خداوند، الهه دیگرى را بخواند، هیچ دلیل و برهانى براى او نیست و حساب پرستش نابجاى او نزد پروردگارش مى باشد، به درستى كه كافران را رستگارى نیست.

اشاره اى به فطرت عبودیت و گرایش به پرستش انسان ها و به مقتضاى همین گرایش، هر كس جز خداوند یگانه و معبودى غیر از ذات بارى بپرستد، به راستى گمراه بوده و هیچ گواه و برهانى بر این دعا و پرستش ندارد، خداوندى غیر از خداوند یگانه نیست تا مورد پرستش واقع شود و هر چه را بخوانند و به دعاى خود دعوت به سوى او كنند، در حقیقت نابودى را خوانده و به چیزى كه محال است بوده باشد، دعوت كرده اند. حساب چنین انسانى تنها در محضر الهى است. هیچ كس دیگرى در حساب او دخالتى نكند. هر كیفر و پاداشى كه حساب اعمال او آن را اقتضا كند، خداوند همان را جارى مى سازد و آن كیفر و پاداشى كه حساب اعمال او آن را اقتضا كند، خداوند همان را جارى مى سازد و آن كیفر، آتش دوزخ است كه: (انه لا یفلح الكافرون) به طور یقین كافران را هیچ گونه رستگارى شفیع و سبب نجاتى براى آنان نیست اشاره اى به اول سوره شریفه كه فلاح و رستگارى مخصوص مومنان است و بس: (قد افلح المومنون) و كافران را رستگارى نیست: (انه لا یفلح الكافرون) و چنین است دورنماى زندگى مومنان و كافران از آغاز تا انجام.

##  رستگاران رستند

118 (و قل رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین)؛

و تو بگو: پروردگار من، مرا بیامرز و رحم كن كه تو بهترین رحم كنندگانى.

این سوره شریفه انسان ها را به رستگارى مؤمنان و به عذاب افتادن كافران توجه دارد و اكنون هم به رسول گرامى اش دستور مى دهد كه براى ذخیره راهى كه پیش روست، بگو: پروردگار من، مرا بیامرز و رحمت آور و تنها تو بهترین رحم كنندگانى. مؤمنان نیز به تعلیم تو این دستور شریف را ورد زبان مى سازند؛ آن چنان كه در آیه 109 همین سوره فرمود:

(انه كان فریق من عبادى یقولون ربنا آمنا فاغفر لنا و ارحمنا و انت خیر الراحمین)؛

به درستى كه بودند گروهى از بندگان من كه مى گفتند: پروردگارا! ما ایمان آورده ایم. تو از گناهان ما درگذر و ما را رحمت فرما كه تو بهترین رحم كنندگانى.

رستگارى و جزاى آنان هم در روز واپسین به عنایت حضرت حق متعال باشد كه: (انى جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون)؛ امروز من جزا مى دهم آنان را به پاس صبرها و پایداریشان و یقیناً آنان رستگارانند. براى تبرك و تیمن هم روایتى را كه در آغاز این تفسیر شریك نقل كردیم، دوباره مى آوریم:

در كتاب ثواب الامال و مجمع البیان از امام صادق علیه‌السلام منقول كه:

من قر سورة المؤمنین ختم الله له بالسعادة اذا كان یدمن فى قراءتها فى كل جمعه و كان فى الفردوس الاعلى مع النبیین و المرسلین (96).

هركه قرائت كند سوره مؤمنین رختم فرماید خداوند عاقبت او را به سعادت هرگاه مداومت كند قرائتش را در هر جمعه منزلش در فردوس اعلا با نبیین و مرسلین باشد.

پروردگارا، به پایان آمد این دفتر لطف و عنایت و محبت و انس تو بربندگان شیفته ات همچنان باقى.

خداوندا، همه عشق ها و شیفتگى هاى آفرینش به قطره اى از محبت ها و انس تو به بندگان صالحت نمى رسد. تو بر حال آنان آگاهى و علاقه پنهانى آنان را از خود آنان بهتر مى دانى. بارالها، آنان جز تو كه را دارند و به چه كسى جز تو پناه برند. اگر همه مصایب و گرفتارى ها بر سر آنان بریزد، جز تو پناهى ندارند و هر پناه گاهى باشد به به فیض و رحمت تو پناه ده است. بارالها، تو خود صلاح حال ما را بهتر مى دانى. اگر زبان گویایى نداریم، یا مصلحت خویش را نمى شناسیم تو بهتر مى دانى. دل هاى ما را به محبت خود شیفته و به صلاح دنیا و آخرت هدایت فرما. پروردگارا، نهایت سپاس و ستایش ما تقدیم ساحت مقدس تو باد كه باز هم به الطاف و عنایتت توفیق اتمام این تفسیر شریف را عصر روز دوشنبه ماه مبارك رمضان المعظم 1426 روز عرض اعمال بر ساحت مقدس خاتم الاوصیاء و الاولیاء حجةبن الحسن العسكرى صاحب العصر والزمان عنایت فرمودى و شگفتا، كه تفسیر سوره شریفه یوسف علیه‌السلام نیز عصر روز دوشنبه دوم جمادى الاولى 1425 پایان یافت و این ها همه جز عنایت تو چیز دیگرى نیست.

بارالها، به حق جود مبارك و مقدس آن حضرت سوگند مى دهیم فرج آن بزرگوار را نزدیك فرما و ما را از اعوان و انصار ایشان قرار ده. ثواب تألیف این تفسیر مختصر را هدیه اى به ارواح گذشتگان ما قرار ده به جاه محمد و آله الطیبین الطاهرین، آمین یا رب العالمین.

و صلوات و درود بى پایان بر محمد و آل طاهرین او باد.

كرمانشاه: دوشنبه ششم رمضان 1426.

18 مهر 1384.

بنده كمترین.

مرتضى الحسینى النجومى.

ملخص

سورة المؤمنین هى السورة الثالث و العشرین من القرآن الكریم، و تتضمن سرداً لا وصاف المؤمنین و مراحل خلق الانسان و قصة كل من الانبیاء نوح و هود و موسى و عیسى علیه‌السلام - كما تشتمل على ذكر نعم الله سبحانه و بیان اوصاف الكافرین و المشركین واوهامهم الباطلة، و تتضمن ایضاً آیات عظمة الله سبحانه و یوم القیامة. كما یوجه الله فى هذةالسورة الدعوة للمستكبرین الى التوبه الى الحق و یثنى على المؤمنین و یشیر الى علو مقامهم و مراتبهم فى الجنته و عاقبه الكافرین المؤلمة و تبعات اعمالهم السیئة فى الدنیا و الآخرة).

هذاالكتاب یتضمن تفسیراً مبسوطاًلسورة المؤمنین مشتملاً على فوائد تاریخیة و روائیه و ادبیة

## پی نوشت ها:

1 - توبه، آیه 103.

2 - ثواب الاعمال، ج 1، ص 135.

3 - روح المعانى، ج 18، ص 2.

4 - كنز الدقائق، ج 1، ص 17.

5 - همان.

6 - همان ص 16.

7 - بحار الانوار ج 92، ص 242.

8 - علق آیه 1.

9 - نمل، آیه 30.

10 - كنز الدقائق، ج 1، ص 15.

11 - الرحمن، آیه 1.

12 - طه، آیه 5.

13 - فرقان، آیه 63.

14 - فصلت، آیه 2.

15 - مائده، آیه 34.

16 - شعراء، آیه 9.

17 - ابراهیم، آیه 36.

18 - حج، آیه 65.

19 - اسراء، آیه 66.

20 - طه، آیه 64.

21 - نمل، آیه 14.

22 - رعد، آیه 29.

23 - نحل آیه 97.

24 - ماعون، آیات 4 و 5.

25 - بقره، آیه 45.

26 - بحار الانوار، ج 84، ص 260.

27 - غررالحكم، حرف زا.

28 - علق، آیه 14

29 - فروع كافى، ج 3، ص 269.

30 - محاسن، ج 9، ص 159.

31 - كنز الدقائق، ج 9، ص 159.

32 - بحار الانوار، ج 104، ص 41.

33 - وسائل الشیعه، ج 3، ص 54.

34 - محجة البیضاء ج 1، ص 341.

35 - همان، ج 1 ص 382.

36 - فروغ كافى، ج 2، ص 265.

37 - عنكبوت، آیه 64.

38 - فرقان، آیه 63.

39 - همان، آیه 72.

40 - نساء، آیه 58.

41 - انفال، آیه 27.

42 - بقره، آیه 100.

43 - همان، ج 9، ص 165.

44 - فرقان، آیه 2.

45 - انبیاء، آیه 35.

46 - شورى، آیه 7.

47 - فاطر، آیه 10.

48 - مریم، آیه 64.

49 - صافات، آیه 6.

50 - انبیاء آیه 30.

51 - اسراء، آیه 70.

52 - هود، آیه 43.

53 - تحریم، آیه 10.

54 - كنزالدقائق، ج 9، ص 185.

55 - همان.

56 - اعراف، آیه 179.

57 - محمد، آیه 12.

58 - اعراف آیه 133.

59 - همان، آیه 134.

60 - شعراء، آیه 29.

61 - انعام، آیه 154.

62 - اعراف، آیه 145.

63 - برهان، ج 3، ص 113.

64 - بقره آیه 172.

65 - اسراء، آیه 70.

66 - مقتنیات الدرر، ج 7، ص 287.

67 - وسائل الشیعه، ج 4، ص 1176.

68 - فجر آیه 15.

69 - طور، آیه 26.

70 - مائده، آیه 7.

71 - كهف آیه 49.

72 - حجر، آیه 6.

73 - انعام، آیه 28.

74 - یس، آیه 83.

75 - نحل، آیه 57.

76 - اسراء، آیه 40.

77 - توبه، آیه 30.

78 - مائده، آیه 18.

79 - آل عمران، آیه 18.

80 - انعام، آیه 28.

81 - رحمن، آیه 20.

82 - برهان، ج 3، ص 120، حضرت 2.

83 - كنز الدقائق، ج 9، ص 214.

84 - همان، ج 6، ص 215.

85 - نهج البلاغه، كلمات قصار 26.

86 - نورالثقلین، ج 3، ص 553.

87 - كنز الاعمال، ج 10، ص 376 و 377، به نقل از: پیام قرآن، ج 5، ص 457.

88 - همان.

89 - همان، ج 6، ص 244.

90 - محبة البیضاء، ج 8، ص 292.

91 - همان، ص 290.

92 - حج، آیه 2.

93 - عبس، آیات 33 - 37.

94 - كنز الدفائق، ج 9، ص 225 و 226 و نورالثقلین، ج 3، ص 563 و 564.

95 - نوالثقلین، ج 3، ص 566، ح 163 - 164 و كنزالدقائق، ج 9، ص 233.

96 - ثواب الاعمال، ص 135.

فهرست مطالب

[سوره شریفه مؤمنون 2](#_Toc396389022)

[ویژگى هاى سوره شریفه 2](#_Toc396389023)

[فضیلت هاى بسم الله 6](#_Toc396389024)

[فضیلت ابتدا به بسم الله 8](#_Toc396389025)

[فرق میان رحمان و رحیم 11](#_Toc396389026)

[رستگارى دنیا و آخرت 14](#_Toc396389027)

[خشوع در نماز 18](#_Toc396389028)

[حقیقت خشوع 19](#_Toc396389029)

[راه بدست آوردن خشوع: 20](#_Toc396389030)

[پرهیز از بیهودگى 31](#_Toc396389031)

[كلامى در حقیقت لغو 32](#_Toc396389032)

[اعراض مؤمن از لغو 34](#_Toc396389033)

[پرداخت زكات 35](#_Toc396389034)

[پاك دامنى 36](#_Toc396389035)

[امانت دارى و وفاى به عهد 41](#_Toc396389036)

[برپا دارندگان نماز 43](#_Toc396389037)

[جاودانگى در بهشت 44](#_Toc396389038)

[آفرینش انسان 46](#_Toc396389039)

[مراحل تكامل جنین 49](#_Toc396389040)

[چشیدن مرگ 53](#_Toc396389041)

[روز حشر 54](#_Toc396389042)

[خلقت آسمان ها و تسلط بر آن ها 55](#_Toc396389043)

[باران، لطف الهى 57](#_Toc396389044)

[باران و روییدنى ها 59](#_Toc396389045)

[زیتون و روغن آن 62](#_Toc396389046)

[تدبر در خلقت چهار پایان 62](#_Toc396389047)

[وسایل نقلیه 63](#_Toc396389048)

[رسالت نوح علیه‌السلام 64](#_Toc396389049)

[غرور و تكبر و عامل گمراهى 65](#_Toc396389050)

[بهانه جویى كافران 67](#_Toc396389051)

[استمداد از خدا 70](#_Toc396389052)

[تحقق وعده هاى خداوند 70](#_Toc396389053)

[سپاسگذارى خدا 74](#_Toc396389054)

[طلب جایگاه خیر و بركت 75](#_Toc396389055)

[نشانه هاى خدا در طوفان نوح علیه‌السلام 77](#_Toc396389056)

[گزیده اى از داستان حضرت نوح و طوفان 77](#_Toc396389057)

[جایگزین كردن خوبان به جاى بدها 79](#_Toc396389058)

[رسولان الهى هدایت گران مردم 81](#_Toc396389059)

[شبهه افكنى دنیا طلبان علیه رهبران الهى 81](#_Toc396389060)

[انكار مقام رهبران الهى! 83](#_Toc396389061)

[یادآورى روز رستاخیز 83](#_Toc396389062)

[باور به آیات الهى 84](#_Toc396389063)

[انكار رسالت انبیا 84](#_Toc396389064)

[استمداد از خدا در مقابل منكران 85](#_Toc396389065)

[وعده الهى براى عذاب دشمنان 86](#_Toc396389066)

[عذاب خداوند 86](#_Toc396389067)

[سقوط و ظهور جوامع 88](#_Toc396389068)

[زندگى و مرگ یك جامعه 89](#_Toc396389069)

[عبرت از عذاب الهى 89](#_Toc396389070)

[آیات روشن 91](#_Toc396389071)

[سركشى مستكبران 92](#_Toc396389072)

[كوچك شمردن بزرگان! 93](#_Toc396389073)

[سزاى تكذیب كنندگان 94](#_Toc396389074)

[كتاب آسمانى، راهنماى بشر 95](#_Toc396389075)

[عیسى و مریم (عليهم‌السلام، آیات بزرگ خدا) 95](#_Toc396389076)

[خوراك پاك براى انسان هاى پاك 97](#_Toc396389077)

[وحدت كلمه 99](#_Toc396389078)

[گزینش سلیقه اى دین 101](#_Toc396389079)

[منكران، رها در جهل شان 101](#_Toc396389080)

[ثروت و قدرت، وسیله امتحان 102](#_Toc396389081)

[بیمناك از خشیت الهى 104](#_Toc396389082)

[ایمان به آیات خدا 105](#_Toc396389083)

[مقام توحید 105](#_Toc396389084)

[انجام تكالیف 106](#_Toc396389085)

[سبقت گیرى در كارهاى نیك 107](#_Toc396389086)

[انتظار خدا از بندگان 107](#_Toc396389087)

[خواب غفلت 111](#_Toc396389088)

[عذاب درناك خدا 111](#_Toc396389089)

[فریادرسى نیست! 112](#_Toc396389090)

[هان! اى دل عبرت بین 113](#_Toc396389091)

[تدبر در سخن خدا 114](#_Toc396389092)

[انكار پیامبران، نتیجه عناد 114](#_Toc396389093)

[تهمت جنون به پیامبران 116](#_Toc396389094)

[پیروى از هواها 117](#_Toc396389095)

[اجر رسالت 119](#_Toc396389096)

[هدایت به راه راست 121](#_Toc396389097)

[دنیاطلبى 121](#_Toc396389098)

[گستاخى بندگان 122](#_Toc396389099)

[پرده غفلت 123](#_Toc396389100)

[غرق دریاى غفلت 124](#_Toc396389101)

[سپاس نعمت هاى خدا 125](#_Toc396389102)

[بازگشت همه چیز به سوى خدا 128](#_Toc396389103)

[آفریدگار بى همتا 128](#_Toc396389104)

[دنباله رو جهالت 130](#_Toc396389105)

[باور نداشتن رستاخیز 130](#_Toc396389106)

[انكار وعده هاى خدا 131](#_Toc396389107)

[همه از آن خداست 132](#_Toc396389108)

[نداى باطن 133](#_Toc396389109)

[آفریدگار جهانیان 133](#_Toc396389110)

[ترس از مالك واقعى 134](#_Toc396389111)

[همه چیز به دست او 135](#_Toc396389112)

[انكارهاى بى جا 137](#_Toc396389113)

[پرتو نیكان نگیرد آن كه بنیادش بد است 138](#_Toc396389114)

[یكتایى خدا 139](#_Toc396389115)

[خدا، داناى به عالم غیب و شهادت 145](#_Toc396389116)

[پناه به خدا از عذاب او 147](#_Toc396389117)

[خداوند توانا 148](#_Toc396389118)

[پاسخ بدى را با خوبى دادن 149](#_Toc396389119)

[استعاذه 150](#_Toc396389120)

[بازگشت محال 151](#_Toc396389121)

[جبران مافات! 153](#_Toc396389122)

[تنهایى روز قیامت 164](#_Toc396389123)

[به عمل كار برآید 166](#_Toc396389124)

[واى به حال كم كاران 167](#_Toc396389125)

[راه فرار نیست 168](#_Toc396389126)

[كور دلان 172](#_Toc396389127)

[زبان اعتراف 172](#_Toc396389128)

[عاجزانه ترین درخواست 174](#_Toc396389129)

[لال شوید 175](#_Toc396389130)

[طلب غفران و رحمت 175](#_Toc396389131)

[غرق در لذت هاى دنیا 176](#_Toc396389132)

[پاداش بندگى 176](#_Toc396389133)

[این همه فرصت كافى نبود؟ 178](#_Toc396389134)

[از دانایان بپرسید 178](#_Toc396389135)

[عمر زودگذر 179](#_Toc396389136)

[بازگشت به سوى خدا 180](#_Toc396389137)

[باقى به بقاى خدا 181](#_Toc396389138)

[كافران رستگار نمى شوند 182](#_Toc396389139)

[رستگاران رستند 183](#_Toc396389140)

[پی نوشت ها: 187](#_Toc396389141)

[فهرست مطالب 191](#_Toc396389142)